

درخت آسوریگ



یکی از آثار کهن ادبی زبان کُردی

فاضل اصولیان

درخت آسوریگ



یکی از شاهکارهای ادبی زبان کُردی
در دوره باستان
آوانویسی، ترجمه و توضیحات متن

فاضل اصولیان

سوند ۲۰۱۹

©Fazel Osolian

Tryck: Författares Bokmaskin

Stockholm 2019

ISBN 978-91-982662-4-5

توضیحی کوتاه در باره عکس روی جلد:

تندیس نقره‌ای بز و درخت خرما، اثری از یک هنرمند مادی. این تنها یک مجسمه زیبا نیست، بلکه برگردانی است از منظومه درخت آسوریگ در قالب یک اثر هنری برجسته، که بیانگر پیروزی بُز (مادها) بر درخت آسوریگ (فرمانروایی آشور) است. این پیکره اکنون در موزه میهو (MIHO) در ژاپن نگهداری میشود. ژاپنی‌ها با روشهای دقیق علمی قدمت آن را بین قرن‌های ۶-۸ ق.م تعیین کرده‌اند.



فهرست مطالب:

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۷
توضیحی کوتاه در باره زبان مادی	۸
خلاصه‌ای از تحقیقاتی که در مورد درخت آسوریگ انجام شده است	۱۱
درخت آسوریگ یک "بیت" کهن گُردی	۱۶
زمینه‌های تاریخی پیدایش منظومه درخت آسوریگ	۲۰
زبان منظومه درخت آسوریگ	۲۹
چگونه است که این منظومه در زمره ادبیات پارسی جای گرفته است؟	۳۰
متن پهلوی، آوانویسی و ترجمه منظومه درخت آسوریگ	۳۵
درخت آسوریگ، متن پهلوی جاماسب اسانا	۳۹
آوانویسی و ترجمه معانی بیت ها	۴۶
ترجمه و معانی واژه‌های متن درخت آسوریگ	۱۳۴
ترجمه فارسی درخت آسوریگ از د. ماهیار نوابی	۱۹۷
ترجمه فارسی درخت آسوریگ از ملک الشعراى بهار	۲۰۴
ترجمه فارسی درخت آسوریگ از د. فرهاد آبادانی	۲۰۵
ترجمه منظومه‌ی درخت آسوریگ به نظم فارسی از احسان طبری	۲۱۰
الفبای لاتین برای آوانویسی متون پهلوی	۲۱۴
منابع	۲۱۶

پیشگفتار:

درخت آسوریگ نام داستانی است موزون از عهد باستان، داستانی است بشکل مناظره میان درخت خرما و بُز، که در آن هر یک از دو طرف سعی میکند با استدلال و ذکر فضایل خویش، برتری خود را بر طرف دیگر ثابت کنند و در نهایت بُز بر درخت خرما پیروز میشود. امروزه وقتی صحبت از ادبیات جهان باستان میشود، بیگمان از منظومه درخت آسوریگ نیز بسان یکی از آثار قدیمی زبان "فارسی" نام برده میشود.

در مورد خود این داستان و گفتگوهای میان بُز و درخت خرما و همچنین زبانی که این منظومه با آن نوشته شده است، نویسندگان و محققان ایرانی و غیر ایرانی بحث ها و نوشته های فراوانی دارند. متأسفانه چنین بنظر میرسد که اکثر این محققین با این پیش فرض که چه در عهد باستان و چه در عهد میانه و چه اکنون، هیچ زبان دیگری بجز زبان فارسی در ایران وجود نداشته و ندارد، تحقیقات خود را آغاز و به انجام رسانده‌اند، و بر مبنای همین شیوه تفکر هر آنچه تا کنون از سوی اکثر محققین در مورد درخت آسوریگ گفته و نوشته شده است، این اثر را بمثابة یک منظومه گهن زبان فارسی معرفی میکنند که واقعیت ندارد. بهمین خاطر ترجمه‌هایی متعددی که تاکنون از این متن ارائه شده، ناقص، نارسا و در بعضی موارد کاملاً غلط اند.

مدت چند سالی است که من شب و روز از کوچکترین فرصت استفاده کرده و مشغول یادگیری خط و نوشتاری پهلوی بوده‌ام. یادگیری خط پهلوی و هزوارشها بدون گرفتن کمک از معلم و استاد، کار آسانی نبود، اما این کار با تمام مشکلات خود بخوبی پیش رفت و امروز بسی خوشحالم از اینکه توانسته‌ام متن درخت آسوریگ را باز خوانی و بازنویسی کنم.

چرا بازخوانی و بازنویسی و نه ترجمه؟ زیرا درک زبان پهلوی اشکانی برای کسی که با زبان گردی آشنایی داشته باشد چندان مشکل نیست، فهمیدن و معنی کردن واژگان واقعا کمترین اشکال را برایم داشت، مشکل اصلی از یک طرف شناسایی حروف و بازشناسی واژگان بود بخصوص از این نظر که بعضی از حروف چندین "آوا" را نمایندگی میکنند. از طرف دیگر، آن تحریفات و دستکاریهایی است که از طرف محققین و مترجمین مختلف در طول سالیان دراز انجام گرفته است. آنان بدون داشتن کوچکترین آگاهی از زبان گردی آنگاه که با عدم درک و فهم واژه‌ها با مشکل روبرو شده‌اند، با کم کردن و یا اضافه کردن حروف به واژگان، و در مواردی جابجائی و دستکاری کردن آنها معنی واژه و بالطبع جملات را دگرگون ساخته‌اند

درخت آسوریگ تنها گفتگو و مناظره‌ای ساده میان بُز و درخت خرما نیست، بلکه در حقیقت یک منظومه سیاسی- تهیجی مربوط به دوره مادهاست، بُز سمبلی است برای مردم ماد و درخت آسوریگ سمبلی است برای فرمانروایی آشور. در این منظومه بُز سعی میکند که مردم ماد را برای مبارزه و شکست دشمن تهیج نماید.

تاریخ پیدایش این منظومه نه به دوران اشکانی بلکه به دوران مادها و دقیق تر به دوران حاکمیت کیخسرو قبل از شکست کامل امپراتوری آشور باز میگردد. این منظومه سپس در عهد اشکانیان و ساسانیان تأثیراتی را از نظر زبانی پذیرفته و اکنون بدین شکل درآمده است. درخت آسوریگ در حقیقت یک "بیت" گردی است و زبان آن نیز گردی میانه (پهلوی اشکانی) میباشد. (بیت در زبان گردی چه مفهومی دارد، بعداً توضیح خواهم داد).

توضیحی کوتاه در باره زبان مادی:

من در کتاب "ناسنامه‌ی زمانی کوردی" این مساله را روشن کرده‌ام که مادها دارای یک زبان با دو گویش متفاوت بودند، گویش اول گویش عمومی یا همگانی مادها بود که برای ارتباط گیری میان قبایل، امور اداری، بازرگانی و نظامی بکار برده میشده و تقریباً تمام مناطق گردنشین امروز باضافه مناطق جنوبی تا نزدیکی های اصفهان و از طرف شرق تا تهران امروز بدان گویش تکلم میکردند. گویش دوم موگی (مغی) بود، گویش قبیله مغان مادی که با توسط آن پیام ها و آموزشهای دینی خود را تبلیغ میکردند، و به غیر از امور دینی در هیچ مورد دیگری در آن زمان مورد استفاده قرار نمیگرفت. سرودهای زردشت با این گویش سروده شده است، بهمین دلیل امروز بنام زبان اوستایی مشهور گشته است. مرکز اصلی این گویش در آن زمان شهر راغه/ "ماد- راغه" (مراغه) بود، و قبایل بسیاری از جنوب دریاچه ارومیه گرفته تا تالش با این گویش صحبت میکردند.

بعد از سقوط امپراطوری ماد، زبان مادی نه تنها تضعیف نشد بلکه وسعت و دامنه بیشتری پیدا کرد. تا آنجا که به گویش همگانی مادی بر میگردد، هیچگونه تغییری در آن پیش نیامد (هیچ دلیلی برای تغییر وجود نداشت)، چون قبایل و عشایر کماکان در محل و مکانهای طبیعی خود همچنان ماندگار بودند، میتوان با اطمینان گفت که تمامی امرا و حاکمان محلی در دوران هخامنشیان مادی بودند. (لازم به یادآوری است که زبان اداری و حکمرانی در دوره هخامنشیان نه فارسی بلکه اکدی و عیلامی بود). اما در مورد گویش مغی (دینی)، وضع به صورت دیگری بود. این گویش بخاطر علاقه و گرویدن پادشاهان

هخامنشی و پارس زبانان به آئین زردشتی سریعاً وسعت یافت و دیری نپائید که در مناطق جنوبی و شرقی ایران نیز رواج یافت و به زبان دینی همه مردم ایران باستان تبدیل گشت.

زبان مادی بعد از سقوط هخامنشیان و تسلط اسکندر بر ایران، کماکان زبان زنده ای بود و با هر دو گویش خود در مناطق مادنشین تکلم میشد. اولین ناحیه‌ای در ایران که خیلی زود توانست خود را از قید اشغال رومیان رها سازد، ماد کوچک یا (آتروپاتکان) بود که بلافاصله بعد از مرگ اسکندر استقلال خود را بدست آورد. اساساً بخاطر طبیعت کوهستانی و صعب العبور بودن منطقه، رومیان نتوانستند بر مناطق شمالی و شمال غربی ماد تسلطی کامل پیدا کنند، بهمین خاطر منطقه اورامان در گردستان پناهگاه امنی شده بود برای بخش بزرگی از قبیله مغان مادی که از ترس انتقام جویهای اسکندر بدانجا کوچ کرده بودند¹. (چون رومیان میپنداشتند که مغان جادوگرند و از آنان واهمه داشتند).

تأثیر زبان یونانی بر زبان های مردمان ساکن ایران قدیم و بخصوص مادها یا اصلاً نبود یا در حد خیلی ناچیزی بود، واقعا مشکل بتوان ده واژه‌ی یونانی در زبان گردی یافت.

بعد از سقوط سلوکیان، قبایل اشکانی خیلی زود به مناطق ماد هجوم آوردند، در اوائل دچار جنگ های با همدیگر شدند اما خیلی زود باهم متحد شده و پادشاهی قدرتمند اشکانی را تشکیل دادند. در آن زمان هفت خاندان مشهور به نمایندگی از طرف هفت قبیله قدرتمند به سرکردگی خاندان اشکانی، پادشاهی اشکانی را تشکیل داده و در فرمانروایی اشکانیان صاحب نفوذ بودند. این قبایل عبارت بودند از ۱- پرت ها (پارت ها) از سوی خراسان ۲- مهران از ماد (آتروپاتکان) ۳- کارن از نهاوند ۴- سورن از شرق (سیستان/خراسان) ۵- اسپندیار از ماد (ماد- راغه/مراغه) ۶- زیک از ماد ۷- اسپهبد از ورکانه (گورگان).

از این هفت قبیله به غیر از قبایل اشکانی و سورن بقیه از ساکنان ماد محسوب میشدند. "خاندان زیک تا زمان صفویان همچنان در حاکمیت ایران دارای قدرت بودند، در کتاب "حرکت تاریخی گرد به خراسان" آمده است که شاه طهماسب با انتقال کردهای زنگنه و چگنی و "زیک" و کلهر به تقویت نیروهای خراسان پرداخت. گنجعلی خان زیک حاکم و فرمانروای کرمان و سرزمینهای شرق ایران از سران گردهای زیک بود² در مورد این قبیله در نشریه پژوهشهای تاریخی دانشکده علوم انسانی- دانشگاه اصفهان چنین آمده است:

۱ فازل ثوسولیان، ناسنامه‌ی زمانی کوردی، به‌رگی ۳ ص ۴۱-۶۲

۲ کلیم الله توحیدی "کانیمال"، حرکت تاریخی گرد به خراسان، ۱۳۷۰ جلد اول، ص ۲۹

"خاندان زیک که در دوره صفوی نمایندگان برجسته‌ای هم چون گنجعلی خان و پسرش علی‌مردان خان در سطح حاکمیت داشتند و نیروی نظامی و جمعیت عشیره‌ای آن‌ها نیز تا حدود قندهار گسترش یافته بود، در دوره قاجار نمود چندانی در قدرت سیاسی نداشتند. به نظر می‌رسد پس از بروز تنش بین علی‌مردان خان زیک و شاه صفی که موجب پناهنده شدن خان زیک به هندوستان شد (اصفهانی، 1382: 306 - 305)، زمینه استمرار حضور این خاندان در عرصه قدرت سیاسی ایران به مرور کاهش یافته بود"³

قبایل اشکانی هم از نظر زبانی و هم از نظر نژادی خیلی به مادها نزدیک بودند، و خیلی زود درهم ادغام شدند. در این باره دیاکونوف در کتاب تاریخ اشکانیان (ص ۱۱۶) مینویسد: در دوران پارتها زبان یونانی در ایران نیز مانند دیگر کشورهای شرقی بمنزله "زبان مشترک" بوده، معهذا تنها لسان رسمی شمرده نمی شده، و در امور داخلی ادارات کشور پارت، زبان پارتی (پرتی) که "یکی از لهجه‌های شمال غربی ایران" بوده بمراتب رایج تر بوده است. چرم نبشته "IIII" اورامان و برخی از قطعات اسناد متاخری که در "دورا-اوروپوس" مکشوف گردیده به زبان مزبور نوشته شده است.⁴

دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد (ص ۸۸-۸۹)، در مورد زبان اشکانیان مینویسد: "زبان مادی در شش مورد با زبانهای دیگر مقایسه شده، با زبان اوستایی در یک مورد، و با پارتی و اسکیتی قدیم در دو مورد و با سغدی و خوارزمی (حتی با در نظر گرفتن اختلاف زمان زبانها) در سه مورد و با پارسی باستان در هر شش مورد اختلاف دارد و حال آنکه آثار پارسی باستانی و مادی که مورد مقایسه قرار گرفته از یک عصر بوده‌اند"⁵.

بنابراین در اینجا مشخص میشود که نه در زمان هخامنشیان و نه در زمان اشکانیان از زبان پارسی در مناطق شمالی و غربی ایران و حتی خراسان خبری نبود، بعلاوه در زمان خود هخامنشیان نیز زبان فارسی آنقدر تکامل یافته و جا افتاده نبود که در امور سیاسی و اداری مورد استفاده قرار بگیرد.

این توضیحات به این خاطر است که این مساله را روشن نمایم که در دوره ۴۵۰ ساله حکومت اشکانیان، زبان فارسی در میان ساکنان ماد و حتی خراسان هیچگونه جایگاهی نداشت، اساسا پارسها در آن دوره فاقد هر گونه اقتدار سیاسی و فرهنگی بودند و سرانجام

"د. علی اکبر کجیاف، د. مرتضی دهقان نژاد، کورش هادیان". پژوهش‌های تاریخی دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال سوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰ ص ۲۹-۵۸

تاریخ اشکانیان، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۱۶

تاریخ ماد، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، ص ۸۸-۸۹

نیز در زمان اردشیر پاپکان سر به شورش برداشتند. با توجه به توضیحات بالا آثار تاریخی، کتیبه‌ها و نوشته‌های دوران اشکانیان ربطی به پارس و زبان پارسی ندارد. بنابراین ادعای تعلق منظومه درخت آسوریگ به زبان و ادبیات پارسی فاقد هر گونه پایه تاریخی و دلایل علمی زیانشناسانه است.

این فقط در زمان ساسانیان بود که زبان پارسی با استفاده و اتکا به زبان پهلوی اشکانی (که بسیار به زبان مادی نزدیک بود) توانست خود را غنی ساخته و بمثابه یک زبان رسمی حکومتی جا بیافتد. حتی در نیمه اول دوران حکومت ساسانیان تمام کتیبه‌ها و نوشته‌های مهم به هردو زبان پهلوی- اشکانی و پارسیک نوشته می‌شد، این خود نشان می‌دهد که مردم مناطق شمالی که به زبان "مادی- اشکانی" صحبت میکردند متوجه زبان مردم جنوبی "پارسیک" نمیشدند، پس مجبور بودند که کتیبه‌ها را به هر دو زبان بنویسند.

خلاصه‌ای از تحقیقات انجام شده در مورد درخت آسوریگ:

در اینجا بطور خلاصه از مطالعات و پژوهش‌هایی که در این مورد انجام شده و از کسانی که این منظومه را ترجمه، تحلیل و یا تفسیر کرده‌اند یاد خواهد شد.

۱- بلوشه ۱۸۹۵، (E. Blochet)، متن درخت آسوریگ را از روی مجموعه‌ای متعلق به کتابخانه ملی پاریس، ضمیمه ج ۳۲ مجله *Revue de 1 Histoire des Religions*، پاریس ۱۸۹۵ ص ۱۸-۲۳، و ترجمه آن به فرانسه در همان جا، ص ۲۳۲-۲۴۱ بچاپ رسانده است.^۶

۲- امیل بنونیست، در سال ۱۹۳۰ م. مقاله‌ای را در اثبات منظوم بودن این متن نوشته است. د. نوایی در این باره چنین نوشته‌اند:^۷

"بنونیست نخستین کسی است که این متن را شعر دانسته است و مقاله‌ای در اثبات همین مطلب پرداخته است البته نه بمنظور ترجمه یا آوانویس کردن کامل متن. وی بعضی از بیت هار را یازده هجایی و پاره‌ای را شش هجایی و پاره‌ای دیگر را هشت هجایی

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۸^۶

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۰^۷

دانسته است. گاه واژه‌ای به بی‌تی افزوده و گاه عبارتی را به تمامی زاید دانسته و از میان برداشته است."

۳- و . ب. هنینگ (W.B. Henning)، در مقاله‌ای در سال ۱۹۵۰ در مورد درخت آسوریگ چنین نوشته است:^۸

"مطالعه در باره شعر پهلوی که بیست سال پیش استاد بنونیست "Benveniste" چنان مجدانه آغاز کرد، ظاهراً بایستی به بن بست رسیده باشد. شعر بودن برخی از متن‌های پهلوی، چون "یادگار زریان" و "درخت آسوریگ" (مناظره درخت خرما و بُز) هر آینه ثابت شده است و هنوز مسائلی چون مسئله وزن و بحر و قافیه آنها کاملاً روشن نیست و نیز گمان آن نمی‌رود که متن‌هایی که در دست داریم بتواند ما را به نتیجه قطعی برساند. دو مانع در این راه موجود است:

1. یکی بی‌دقتی مشهور نسخه نویسان که راهها برای حدس و گمان می‌گشاید، چه تنها افزایش یا کاهش حرف عطفی یا اضافتی بدخواه نسخه‌نویس وزن شعر را بر هم می‌زند.
2. دیگر معلوم نبودن زمان سرایش این اشعار، که از اینرو نمیتوان گفت سراینده واژه را چگونه تلفظ میکرده است.

هنینگ در زیرنویس ۵ در صفحه ۱۹ چنین مینویسند: اگر چه بسیاری از واژه‌ها و ترکیبها پارتی (یا مادی) است، بسیاری دیگر وابسته به لهجه جنوبی است. این درهم آمیختگی شخص را به یاد فلهویات جدید می‌اندازد. چه اندازه از آنها مربوط به متن اصلی است، معلوم نیست.^۹ در ادامه نوشته خود در ص ۲۱ در زیر نویس ۵ چنین آمده است: شاید بهتر است بجای همه هزوارشها شکل پارتی یا مادی آنها گذاشته شود، و متاسفانه من خود از این نظر کاملاً پیروی نکرده‌ام".^{۱۰}

۴- دکتر جمشید مانکجی اونوالا (J.M. Unvala) از پارسیان هند. د. نوایی در مورد اونوالا چنین نوشته اند:

ترجمه از د. فریار در مجله مهر سال هشتم شماره ۲، ص ۷۹-۸۲. همچنین متن کامل این ترجمه در ۸ کتاب درخت آسوریگ د. نوایی ص ۱۷-۲۸ آمده است.

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۹

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۲۱^{۱۰}

"اونوالا کوشش کرده است که ترجمه و آوانوشت سراسر متن را بدهد، و هر جا که متن ناخوانا بوده و یا خواندنش برای وی مقدور نبوده است با قطع و وصل های نابجا و تعبیرهای نادرست، معنایی از آن در آورده. خواندن و ترجمه او اشتباهات زیادی دارد".¹¹

۵- "سیدنی اسمیت، (1926 Smith, Sidney)، آشورشناس برجسته نخستین کسی است که در سال ۱۹۲۶ م. مشابهت های این متن را با مناظره های اکدی (آشوری - بابلی) یادآور شد، (اسمیت ۱۹۲۶: ۷۱-۷۶). اساس کار وی در این مقایسه بر آوانویسی و ترجمه انگلیسی اونوالا استوار بوده است. "او کاری به خواندن متن پهلوی و رفع مشکلات این متن ندارد. از دیدگاه خود و از روی ترجمه اونوالا، که در پاره ای از جاها گمراه کننده است، بُز را نماینده دین زردشت و درخت آسوریگ را نماینده دین اریاب انواع پرستی و درختی خشک و مصنوعی میداند که در مراسم دینی آسوریان بکار می رفته. بی پروا و خشن بودن بُز را هم در گفتگو، دلیلی بر برتری اجتماعی مزدپرستان می داند"¹².

"سیدنی اسمیت معتقد بود که ساختار این منظومه درست همانند مناظره های کهن بین النهرینی است، از جمله:

۱- درخت آسوریگ، از الگو تقسیم بندی سه گانه (مقدمه، پیکره ی بحث و داوری) که نمایان ترین ویژگی متن های مناظره ای خاور نزدیک است پیروی میکند.

۲- در منظومه درخت آسوریگ همچون مناظره های سومری- اکدی، جدل بر بستر فابل شکل میگیرد. [نمایش افراد انسانی به صورت جانوران مشخصه فابل ادبی است].

۳- متن درخت آسوریگ به مانند مناظره های سومری- اکدی بر خود جدل یا گفته های دو هم‌آورد متمرکز شده است. شخصیت های اصلی داستان در باره خود لاف می زنند، کاربردها و سودمندی های خود را بر می شمارند و به روال مناظره های بین النهرینی، سرسختانه بر یکدیگر می تازند"¹³.

۶- ملک الشعرا ی بهار، در کتاب سبک شناسی خود، با اشاره به اینکه تعداد واژه های پهلوی این منظومه ۸۰۰ واژه است به ارزش های ادبی درخت آسوریگ اشاره نموده و بخشی از این منظومه را ترجمه کرده اند. د.نوابی در مورد ترجمه ایشان چنین نوشته اند:

د. ماهیار نوابی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۹¹¹

د. ماهیار نوابی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۰¹²

¹³ Bruner, Christopher J.1981,sid 194

"ملک الشعراء بهار، در کتاب سبک شناسی ج ۱ ص ۱۰۸-۱۱۲ چند بیت از آغاز این منظومه را آوانویس و ترجمه کرده است که البته بی اشتباه هم نیست"¹⁴. متن کامل این ترجمه در همین کتاب آمده است.

۷- د. فرهاد آبادانی، نیز ترجمه‌ای از متن درخت آسوریگ را هم به فارسی و هم به انگلیسی در سال ۱۹۵۶ در بمبئی ارائه کرده است. او درخت را آسوری، و بُز را خراسانی میداند. متن کامل ترجمه ایشان به فارسی در این کتاب آمده است. د. نوایی در مورد آبادانی چنین نوشته‌اند:

آوانوشت و ترجمه او هم درست نیست. در بعضی جاها، از دگرگون ساختن متن خودداری نشده است. گاهی از ترجمه واژه‌ای یا عبارتی صرف نظر شده است و حتی گاه آوا نوشت و ترجمه با هم تطبیق نمیکند.¹⁵

۸- کریستوفر برونر در باره درخت آسوریگ چنین نوشته است:¹⁶

این متن تنها نمونه‌ی "قابل" (افسانه‌های گیاهان و جانوران) در آثار برجا مانده از زبان های ایرانی میانه غربی است (برونر ۱۹۸۱: ۱۹۳). نخستین بار "کریستین بارتولومه"¹⁷ (C. Bartholomae) در سال ۱۹۲۲ میلادی به وجود عناصر پارتی در این متن پی برد. روایت پارتی در جریان نقل شفاهی آن به وسیله راویانی که زبان مادریشان فارسی میانه بوده است، بسیاری از واژه‌ها و دیگر عناصر این زبان را نیز به خود جذب کرده‌است (همانجا ۱۹۱) در پی نوشت کوتاه منظومه درخت آسوریگ (بند ۵۴)، این متن آشکارا سرود خوانده شده است. اما از آنجا که در مجموعه متن های پهلوی و نسخه‌های دست نویس، این متن به صورت نثر نسخه برداری شده بود، کسی گمان نمی برد که این متن در زمره آثار منظوم باشد.

۹- پروفیسور "مری بویس"¹⁸ متخصص زبانهای ایرانی و دین زردشتی، نظراتی راجع به این منظومه ابراز داشته‌اند که متأسفانه هیچ نکته مشخصی را روشن نمیکند و صرفاً کلی گویی است، و حتی میتوان گفت که نظراتشان در این مورد بی ربط است. او در سال ۱۹۵۷ م.

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۰.¹⁴

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۲.¹⁵

Bruner, Christopher J. 1980, (sid 191-193)¹⁶

Bartholomae, Christian (1904)¹⁷

Boyce, Mary (1957)¹⁸

این اثر را "بازمانده سرگردان طبقه فوق العاده خاصی از گونه‌ای شعر شفاهی خوانده است که ظاهراً به ادبیات عقلا (حکمی و اندرزی) تعلق داشته و به وسیله کاهنان و فضلا و نه خنیاگران ارائه می شده است (بویس ۱۳۶۸: ۷۳). وی همچنین این شعر را یک "Catalogue poem" می خواند. این عنوان به گونه‌ای از شعر اطلاق می‌شود که در بردارنده فهرستی از واژه‌های مرتبط با هم، با هدف آموزش و تقویت حافظه است"¹⁹

۱۰- درخت آسوریگ، د. ماهیار نوایی، چاپ اول ۱۳۶۳، از بین تمام ترجمه‌هایی که تاکنون شده است، شاید بتوان گفت که ترجمه د. نوایی از همگی آنها بهتر و کاملتر است. او ترجمه خود را بر اساس متن پهلوی "اسانا" بنیان نهاده، خود اسانا هم گویا این متن را بر اساس مقایسه پنج نسخه مختلف تهیه کرده است. بزرگترین اشکال کار د. نوایی در این است که به زبان گردی آشنایی ندارد و سعی هم نکرده است از کسانی که به این زبان آشنایی دارند در ترجمه متن کمکی بگیرد! متأسفانه ایشان هم مثل اکثر زبان‌شناسان ایرانی متوجه این مساله نیستند که در دوره مادها و هخامنشی و اشکانیان زبان فارسی به آن درجه از وزن و تکامل نرسیده بود که در مناطق شمالی و شمال غربی ایران زبان رسمی و یا ادبی باشد و مردم با آن شعر بسرایند، بلکه این زبان مادی بود که در این مناطق رواج داشت، و هیچ دلیلی هم نداشت که مردم آن سرزمین زبان خود را ترک کرده و با زبان دیگری صحبت کنند و منظومه بسرایند، در حالیکه در آن زمان نه مدرسه‌ای وجود داشت و نه معلمی و نه ضرورتی برای یادگیری آن. متأسفانه د. نوایی و اکثر محققان و زبان‌شناسان فارس زبان کمترین آشنایی را با زبان و ادبیات گردی نداشته و ندارند! و این ضعف بزرگ در ترجمه بیت‌های درخت آسوریگ که یک منظومه گردی میانه "مادی- اشکانی" است، بصورت واضحی خود را نمایان می‌سازد. با این حال تحقیقاتی که ایشان انجام داده‌اند و زحماتی که برای ترجمه کامل متن تقبل کرده‌اند درخور ستایش است، بخصوص مقدمه‌ای که بر این منظومه نوشته‌اند، از هر نظر دقیق، جالب و قابل استفاده می‌باشد.

۱۱- احسان طبری نیز با اقتباس از منظومه درخت آسوریگ ترجمه‌ای آزاد از آن نموده است، که هر چند شعری زیباست، اما از نظر زبان‌شناسی ربطی به متن درخت آسوریگ ندارد و فاقد ارزش است. متن کامل شعر ایشان در این کتاب آمده است.

علیرضا بلند اقبال، نشانه‌های نمایشی در منظومه درخت آسوریگ: نشریه هنرهای زیبا، شماره ۳۹ ۳۹¹⁹
زمستان ۱۳۸۸.

درخت آسوریگ یک "بیت" گهن گردی

واژه بیت در زبان گردی با آنچه که در زبان فارسی رایج است و معمولاً به دو مصرع شعر گفته میشود، کاملاً فرق دارد. واژه بیت در زبان گردی به منظومه‌ای گفته میشود که بطور معمول در برگبرنده سه بخش نثر موزون، شعر و "آهنگ/ ترانه" میباشد. این منظومه‌ها را آواز خوانهای گرد با آهنگ میخوانند که در اصطلاح زبان گردی به این خوانندگان "بیت بیژ / دنگ بیژ" میگویند.

"د. حسین میکائیلی، در مقاله‌ای در نشریه پژوهشنامه ادبیات گردی، شماره ۱، در مورد بیت در ادب فولکلور گردی چنین نوشته اند: بیتها منظومه‌های شفاهی (فولکلوریک) با مضامین اساطیری، حماسی، غنایی، تاریخی، اجتماعی، اخلاقی، عرفانی و یا تلفیقی از دو یا چند مضمون هستند که به شیوه‌ی منظوم یا آمیخته‌ای از نظم و نثر ساخته میشوند. عنصر روایت در آنها بسیار برجسته است و جزو اشعار روایی محسوب می‌شوند. بعضی از بیتها وزن هجایی دارند و برخی دیگر وزن شناخته شده‌ای ندارند اما نوعی سجع و موسیقی درونی در آنها دیده میشود. کوتاهی و بلندی مصرع‌ها و تساوی هجاها در آن مبنا نیست. قافیه در آن نقش مهمی دارد. ساختار صوری آن در صورت نوشتاری (بر روی کاغذ) به شکل بند بند است و "جملات یا مصرع‌هایی در ابتدا یا پایان هر بند آن تکرار میشود" و نوعی ترجیع بند پدید می‌آورد. هرکدام از بیتها آهنگ و به اصطلاح "هوا"ی خاصی دارند و اغلب بدون همراهی با ساز توسط "بیت بیژ" (بیتگو) یا "خوشخوان" در محافل و مجالس عمومی خوانده میشوند. معمولاً از هر بیت نیز روایتی مختلفی در یک منطقه یا مناطق مختلف کردستان بر سر زبانهاست اما محتوای اغلب روایتها، یکی است و تا حد زیادی همچون گذشته باقی مانده است. تأثیر ادبیات و عناصر ادیان مختلف (اسلام، مسیحیت، یهودی و...) در بیتها قابل ردگیری است. بیتهای گردی نگهدارنده و احیاکننده‌ی آداب و رسوم، معتقدات و نشاندهنده‌ی اوضاع تاریخی، اجتماعی، فکری، فرهنگی و سیاسی کردها هستند. آنها را "آینه‌ی تمام نما"²⁰ زندگی اجتماعی کردها نامیده‌اند که از تجربه‌های گرانبار زندگی پر فراز و نشیب گذشته‌ی مردم کردستان سرشارند و هم در زندگی ذهنی و هم در حیات عملی، محرک و برانگیزاننده‌اند. عناصر ظلم ستیزی و عدالتخواهی و تلاش برای حصول زندگی بهتر در آنها بسیار قوی و فعال است و قهرمانان مردمی آنها، پیوسته الگوی

عنوان "آینه‌ی تمام نما" (ناوینه‌ی بالانویین) را آقایان امجد بحری و علی خضری در مقالاتی با عنوان ²⁰ "فولکلور چیست؟" در مجله‌ی سرو به کار برده‌اند.

جنبشهای تاریخی و اجتماعی بوده‌اند. در بیت، پرده از واقعیت زندگی برداشته میشود و راه و رسم زندگی با تمامی ابعاد خوب و بدش نشان داده شده و برای آنهایی که کردها را به خوبی نمیشناسند بسیار سودمند است. هر حادثه‌ی مهم سیاسی و تاریخی، هر رویداد اجتماعی چشمگیر، هر داستان تلخ و شیرین غنایی و هر سور و شیون بزرگ که در ناحیه‌ای از کردستان رخ داده، خوشخوانان گمنام و بیسواد آنها را با وزنهای هجایی یا غیر هجایی بومی به زبانی ساده اما پخته، ناب و روان به نظم کشیده و آهنگی ویژه برایش در نظر گرفته و آن را "بیت" یا "بند" نامیده‌اند؛ روز به روز بر غنای آن افزوده و سینه به سینه به ما سپرده و از فراموشی مصون داشته‌اند²¹

محققین نسبتاً زیادی چه گرد و چه غیر گرد در مورد "بیت"های گردی تحقیقات جالب و درخور ستایشی انجام داده‌اند، از جمله اسکار مان که خود شیفته بیتهای گردی بود، در میان سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ میلادی، در نواحی اطراف مه‌باد تعداد ۱۷ "بیت" را جمع آوری و در سال ۱۹۰۶ در آلمان انتشار داد.²²

آقای قادر فتاحی قاضی محقق و استاد ادبیات دانشگاه تبریز نیز با درک به اهمیت ادبی بیتهای گردی تعداد ۱۴ بیت را جمع آوری، مکتوب و منتشر کرده‌اند.

آقای عزیز شاهرخ نیز در سال ۲۰۰۲ تعداد ۱۲ بیت گردی به‌مراه مجموعه‌ای از ترانه‌ها و داستانهای فولکلوریک را در کتابی با اسم "چیرۆک و بهیتی کوردی" در اربیل انتشار داده‌اند.

یکی دیگر از محققین که نظرات قابل توجهی در مورد "بیت" و "بیت بیژها" (بیت خوانان) ارائه داده است، پروفیسور مری بویس (Mary Boyce) میباشد. "او در پژوهش خود درباره‌ی خنیاگری در ایران باستان، با استناد به بیتهایی که اسکار مان و روزه لسکو در مناطق کردنشین جمع‌آوری کرده‌اند، به این نتیجه رسیده است که بیت‌خوانی گردی تداوم سنت گوسانها و خنیاگری در ایران باستان است (ص ۹۴-۹۸). مهم‌ترین ابزار برای تداوم این سنت، مکتبهای غیررسمی آموزش خنیاگری در کردستان بود (بویس، ۹۸-۹۹)."²³

۲۱. حسین میکائیلی، بیت در ادب فولکلور گردی، پژوهشنامه ادبیات گردی، شماره ۱، پائیز ۱۳۹۴

۲۲. Mann, Kurdisch- Persisch Forschungen. Die Mundart der Mukri- Kurden, Berlin, 1906

۲۳. اسماعیل شمس بیت گردی، مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی، ۱۳/۹/۱۳۹۵

"بویس در مورد گوسان ها میگوید: گوسان ها نقش قابل ملاحظه‌ای در زندگی اجتماعی مردم ایران و همسایگان آنها داشتند که از روزگار پارت ها تا اواخر دوران ساسانی ادامه یافت. آنان نوحه‌سرا، طنزپرداز، داستان گو، نوازنده، ضابط دستاوردهای روزگاران کهن و مفسران زمان خویش بودند و به عنوان بدیهه سرا و نیز نقل کننده بسیاری از مصالح سنتی، ناگزیر بودند که مایه‌های بسیاری را به یاد بسپارند و بر متون، آهنگ سازی و آواز تحریری (Recital) تسلط داشته باشند.²⁴ قدیمی ترین منبعی که واژه‌ی گوسان در آن آمده است، دو قطعه‌ی کوتاه پارتی و به خط واضح مانوی است که توسط هنینگ بازسازی شده، چنین است: "مانند گوسان که هنر شاهان و قهرمانان پیشین را بیان کند و خود هیچ نکند" این متن چون به زبان پارتی سلیسی نوشته شده است، نمیتواند از قرن چهارم یا پنجم م. متاخر تر باشد و مسجل میدارد گوسان واژه‌ای پارتی است"²⁵.

واژه گوسان (Gosān) ارمنی نیز از واژه گوسان پارتی گرفته شده است. مدارک بر جای مانده در متن های ارمنی و گرجی نشانگر این واقعیات اند که اصطلاح "گوسان" در بر گیرنده کسانی است که هم میتوانند آواز بخوانند و هم سازهای مختلف را بنوازند.

بویس میگوید: معادل واژه گوسان در زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی)، **واژه آشنای "huniyagar" (هونیاجر) است که در زبان فارسی دری به صورت خنیاجر بر جای مانده است.** همه منابع حکایت از آن دارند که خنیاگران مانند گوسان های پارتی به صورت بدیهه پردازی و بدون بهره‌مندی و کمک گرفتن از نوشتن، بر روی اشعار خود موسیقی می گذاشته‌اند، و بر اساس سنت کهن بدیهه‌پردازی با یک ساز زهی به تصنیف سازی میپرداخته‌اند (بویس ۱۳۶۸: ۳۱-۸۴)²⁶.

بی گمان واژه "huniyagar" (هونیاجر/ خنیاجر) نیز خود ریشه در زبان گُردی دارد و با واژه‌گان "هونراو، هونهر" به معنی شعر، شاعر در زبان گُردی از یک ریشه‌اند، زیرا این دو واژه از مصدر واژه گُردی "هونین"²⁷ به معنی بهم بافتن و چیدن کنار هم میآید و "هونیا-

²⁴ Boyce, Mary(1957), The Parthian "Gosan" and Iranian Minstrel Tradition, JRES, No. 1/ 2, pp. 10- 45

²⁵ علیرضا بلند اقبال، نشانه‌های نمایشی در منظومه درخت آسوریگ: نشریه هنرهای زیبا، شماره ۳۹ زمستان ۱۳۸۸.

²⁶ Boyce, Mary(1957), The Parthian "Gosan" and Iranian Minstrel Tradition, JRES, No. 1/ 2, pp. 10- 45

²⁷ فرهنگ فارسی- گُردی دانشگاه کردستان، جلد اول، سال ۱۳۸۵، ص ۳۱۸.

گر " هم از لحاظ معنی به کسی گفته میشود که کارش "هونین/ هونینه‌وه" باشد، که شاعران و خوانندگان را نیز در بر میگیرد.

بیت بیژ، هونیاگر و گوسان های توانا و مشهور اغلب در دربار میران (حاکمان یا شاهان محلی) اقامت و در مجالس آنان نغمه خوانی میکرده‌اند، واژه "گو- سان" خود دقیقا در بر گیرنده این معنی است. چه "گو" (بیژ) به معنی گفتن و خواندن است و "سان" یک واژه قدیمی گردی است به معنی "میر یا حاکم". حاکمان قدیم اورامان در کردستان به "سان" مشهور بودند، از جمله این سان ها میتوان از "محمد سان، عباسقلی سان، بارام سان، قاسم سان، تایرسان، منوچهر سان، فتاح علی سان، یوسف سان، قادر سان، حیدر سان، جمشیدسان، مردان سان، رضاسان"²⁸ نام برد. همچنین در کتاب "تاریخ ماد، دیاکونوف، ص. ۳۲۵" آمده است که فرمانروای ناحیه پارتاکی شخصی بود بنام "زانا سان"²⁹. بنابراین معلوم میشود که واژه "گوسان" به معنی خواننده میر/ (خواننده حاکم) است.

اگر متن درخت آسوریگ را با تعاریفی که در بالا از بیت آمد، مقایسه کنیم میبینم که این تعاریف در مورد "درخت آسوریگ" چون یک بیت کاملا مصداق پیدا میکند. زیرا در اینکه این منظومه موزون است شکی نیست، همچنین مثل خیلی از "بیت" های گردی یک جمله تکراری در آخر برخی از مصرعها میآید، آنهم "اژ من کردند" (از من سازند/ از من کنند) میباشد. در بخش هایی هم نثر بودن آن کاملا مشخص است، برای نمونه در بیتهای ۲۸ و ۲۹، این نه بُز و نه درخت آسوریگ بلکه این خود راوی (گوسان/ هونیاگر) است که سخن میگوید و برای شنوندگان خود توضیح میدهد، و میگوید:

وقتی که درخت آسوریگ این صحبت ها را بیان کرد، بُز به سخنانش فسان کرد (چُسید) و گفت سرم گیج میره از گفته هایش، اما محققین ما سعی کرده‌اند که این گفته‌ها را بشکل شعر درآورند:

(28) Kādē-š awa wāxt būt draxtī āsūrīg

(29) buzm fsān karēd sarm panaž- šēwit

(۲۸) هنگامیکه اینها [را] گفته بود درخت آسوریگ

میژووی هه‌ورامان د. م. ئەمین هه‌ورایی²⁸

م. دیاکونوف تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، ص ۳۲۵²⁹

- (۲۹) بُرم فسان³⁰ کرد سرم ازش [گفته‌هایش] گنج می‌رود
- در مورد اینکه این منظومه هم مانند بیت‌های گردی با آهنگ خوانده شده است باز شکی نمیتوان کرد، زیرا خود راوی در آخر منظومه این مطلب را صراحتاً بیان می‌دارد:
- (118) srūtum kē wasrēt kē nepišēt až pāšm
- (119) drang³¹ zēwet pad har srūt sar dušman murta wīnēt
- (۱۱۸) سرودم را هر کس بخواند هر کس بنویسد پس از من
- (۱۱۹) دیر[یا] زود با هر سرود سر دشمن [را] مرده بیند

زمینه‌های تاریخی پیدایش منظومه درخت آسوریگ:

وقتی صحبت از درخت آسوریگ میشود، متأسفانه بیشتر محققین ما بدون توجه جدی به آن زمینه‌های تاریخی که موجب آفرینش چنین منظومه‌ای شده است، بلافاصله اعلام میکنند که این منظومه متعلق به دوران پارت هاست. در حالیکه همچنانکه اینجا نشان داده خواهد شد، خود بیتها و مفاهیم نهفته در آنها نشان میدهند که این منظومه متعلق به دوران مادهاست.

در آغاز متن درخت آسوریگ، راوی (گوسان)، میگوید که "درختی روئیده است در شهر آسور". حال ببینیم که شهر آسور کجاست. چنانکه میدانیم در دورانی که امپراتوری آشور قدرت مطلقه منطقه بود، یعنی از قرن دهم ق.م تا زمان سقوط آن ۶۱۲ ق.م، مناطق بسیاری در کشورهای کنونی عراق، سوریه و لبنان و قسمت‌هایی از کردستان در تصرف آشوریان بود و کشور آشور محسوب میشد. واژه "شتر" (شهر/ شار)، در آن زمان به معنی کشور تلقی میشد. مادها که در سرزمین‌های مجاور آشور زندگی میکردند، مناطقی را که در جنوب کرکوک بطرف مناطق مرکزی و جنوبی عراق ادامه می‌یافت، و بخصوص آن مناطقی که امروز "شهرزور و گرمیان" نامیده میشوند که در مجاورت استانهای کرمانشاه و ایلام قرار گرفته اند را "شتر آسور" (کشور آسور) مینامیدند. بعد از شکست آشور و

فسان، جمع فس به معنی چُس. عه‌بسی جه‌للیلیان، فرهنگ باشور، اپریل ۲۰۰۵ ص ۴۶۲. همچنین³⁰ هه‌نبانه بورینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۵۲۰، در اینجا منظور این است که بز بر گفته‌های درخت آسوریگ چُسید.

این واژه در متن اصلی بجای درنگ، "درگ" نوشته شده است که بنظر میرسد "ن" از واژه افتاده باشد³¹

پیروزی مادها این نام بتدریج تغییر شکل داد و به "شهر آسور/ شاره‌سور" و سپس "شهرزور/ شاره‌زور" تغییر نام یافت. در دوران حکومت اشکانی دیگر این تغییر نام کاملاً شکل گرفته بود. در کارنامه اردشیر پاپکان از یکی از سرکردگان گُرد بنام "یزدانکرت شهرزوری"³² (یزدانکرت از منطقه شهر زور) نام میبرد که برای کمک و ابراز وفاداری با اردشیر به نزد او رفته بود، و این خود نشان از این تغییر نام است. اساساً ما بعد از سقوط آشور دیگر بندرت در نوشته‌های تاریخی، اسمی از کشور آسور (شهر آسور) می بینیم.

بطور خلاصه از زمانی که آشوریان تسلط خود را بر این منطقه از دست دادند (سال ۶۱۲ ق.م) تا زمانیکه اشکانیان بر ماد غلبه پیدا کردند (سال ۱۵۵ ق.م)³³ بیشتر از ۴۵۰ سال سپری شده بود، چندین سلسله و امپراتوری دیگر مانند مادها، هخامنشیان، رومیان (اسکندر) در این مناطق حکمرانی کرده بودند، دهها جنگ بزرگ و کوچک دیگر رویداده بودند، بخصوص در دوره پادشاهی داریوش جنگ های خونینی در ماد روی داده بودند. که تاثیرات آن مدت های مدیدی بر خاطرات مردم باقی مانده بود. در دوره اشکانیان مردم دیگر حوادث و رویدادهای دوران آشور را بکلی فراموش کرده بودند و هیچ ضرورت سیاسی، اجتماعی و تاریخی و... برای آفریدن چنین اثری وجود نداشت.

آیا بطور واقعی این تصور امکانپذیر است که امروز کسی بخواهد شعری، منظومه‌ای یا داستانی مربوط به دوران فتحعلی شاه قاجار، عباس میرزا، یا کریم خان زند یا جنگ ایران و عثمانی بنویسد؟ بنظر من این امکان خیلی ضعیف است.

برخی از محققین این منظومه را چون یک فابل ادبی ارزیابی کرده‌اند. "کادن (، 1984: 256 Cuddon)، در باره فابل چنین میگوید: فابل به روایتی کوتاه، منظوم یا منثور گفته میشود که متضمن نتیجه اخلاقی باشد، کادن اضافه میکند که نمایش افراد انسانی به صورت جانوران مشخصه فابل ادبی است"³⁴..

"در تفسیر درخت آسوریگ از نظر فابل بودن، ما با دو مشکل روبرو هستیم، یکی این که نتیجه اخلاقی روشنی از آن نمی توان دریافت کرد، دیگر این که شخصیت های این منظومه، بُز و نخل، هیچکدام نمایشگر خصوصیت و منشی خاص از انسان ها نیستند. مفاهیمی که آنان ارائه می کنند بسی کلی تر است. روشن نیست بُز و نخل ممثل چه گروه طبقه یا قومی هستند. آیا بر پایه تحلیل سیدنی اسمیت، آسورشناس، بُز می تواند نماینده

قاسم هاشمی نژاد، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، تهران ۱۳۶۹، ص ۴۶ ³²

م.م دیاکونوف، تاریخ اشکانیان، ترجم کریم کشاورزم سال ۱۳۵۱، ص ۴۵ ³³

³⁴ (256: 1984, Cuddon)

دین زردشتی و نخل نماینده دین کفر آمیز آشوری و بابلی باشد که در آن آیین پرستش درخت نقش مهمی بر عهده داشته است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۵۷)³⁵.

هر چند این گفته د. احمد تفضلی صحیح است و ما نمیتوانیم نتیجه روشن اخلاقی از این فابل دریافت بکنیم، اما اینکه بُز و نخل سمبل چه گروه طبقه یا قومی هستند و چه اهداف و ایده‌هایی را نمایندگی میکنند بنظرم خیلی واضح و روشن است، بُز قوم ماد و آئین زردشتی را تمثیل میکند و درخت آسوریگ هم سمبل فرمانروایی آشور است. در این نوشته سعی خواهد شد که پاسخی روشن به این ابهامات داده شود.

"شکی نیست که شرایط سیاسی و اجتماعی در به وجود آمدن فابل درخت آسوری دخالت داشته است به نحوی که تضاد مطرح شده در آن را برای مخاطبان معنی دار میکرده است، به عبارت دیگر مردم آن دوره، پیام های فابل را به روشنی درمیافته‌اند. (عزیدفتری، ۱۳۷۲: ۸۳).³⁶ حال ببینیم در چه شرایط سیاسی- اجتماعی و تاریخی این فابل آفریده شده است و چه پیام هایی را در خود نهفته دارد.

در طی سالهای ۱۵۳۰-۱۲۷۰ ق.م. یعنی به مدتی بیشتر از ۲۵۰ سال، در سرزمینی که امروز گُردستان (چهار پارچه گُردستان) نامیده میشود، امپراطوری بُزرگ میتانی فرمانروایی میکرده است. پایتخت این پادشاهی در محلی بود بنام "واشوکانی" در مناطق مرکزی گُردستان که امروزه حدس زده میشود که همان منطقه "سرکانی" (سه‌ری کانی) باشد که در ناحیه مرزی میان ترکیه و سوریه قرار گرفته‌است. در آن ایام پادشاهی میتانی یکی از سه امپراطوری بُزرگ دوران قدیم بود که عبارت بودند از مصر، هیتی و میتانی.

پادشاهی میتانی بعد از سالهای ۱۳۰۰ ق.م. خیلی ضعیف شده بود، دو فاکتور اصلی از عوامل این تضعیف بودند، یکی اختلافات داخلی و جنگ قدرت میان شاهزادگان میتانی و دیگری فشار امپراطوری هیتی از طرف شمال کشور. در چنین شرایطی که هرج و مرج مملکت را فرا گرفته بود، پادشاهی آشور که یک حکومت نیمه خودمختار و دست نشانده میتانی بود توانست قدرت بگیرد و به حاکمیت میتانی پایان بدهد و حکومت مستقل آشوری را ایجاد نماید.

در فاصله قرون ۹، ۸، و ۷ قبل از میلاد امپراتوری آشور در اوج قدرت خود بود و با خشن ترین شیوه در صدد توسعه فرمانروایی خود بر آمد و سعی کرد که تمام آن مناطقی را که

د. عباس آذرانداز، کهن‌نامه ادب پارسی، ۱۳۹۳ سال پنجم، شماره دوم، ص ۱۸-۱³⁵

د. عباس آذرانداز، کهن‌نامه ادب پارسی، ۱۳۹۳ سال پنجم، شماره دوم، ص ۱۸-۱³⁶

قبلا تحت تسلط امپراطوری میتانی بود به زیر سلطه خود در آورد، بهمین دلیل مرتبا و بدفعات به مناطق شرقی و جنوبی ماد لشکرکشی کرد.

آشوریان در جریان لشکرکشی های خود به کسی رحم نمیکردند، غالبا روستاها را آتش زده و گله های گوسفندان، غله و خرمن روستائیان را به غارت میبردند، اغلب مردان و زنان را اسیر کرده آنان را برده خود میساختند و کودکان را در آتش میافکندند.

در مواردی که مردم ناحیه ای بدون مقاومت تسلیم میشدند و حاضر بدادن هر نوع باجی بودند، آنان را مجبور به حمل بار و بینه سپاهیان خود میکردند. در این منظومه بُز در این مورد به صراحت گلایه میکند و خود را داناتر از آشوریان میدانند که شایسته نیست برای آنها بار ببرد.

(38) bna bār burtan sazēt dānāg až dušāgāyē?

(۳۸) بینه [و] بار بردن سزد دانا از [برای] دژآگاهی؟

(آیا سزاوار است که دانا از برای نادان بار و بینه ببرد؟)

آشوریان جمعیت نسبتنا کمی داشتند در سرزمینی محدود که محصور بود در منطقه ای بین شهرهای نینوا، اربیل و شمال کرکوک. دولت آشور برای فرمانروایی کردن تنها بر قدرت نظامی خود اتکا داشت. آنها متمرکزترین، مجهزترین و متحرکترین قدرت نظامی را در جهان آنروز ایجاد کرده بودند. ارابه های جنگی تندرو و منجنیق های متحرک (کشکنجیر) آنان برای درهم کوبیدن دژ های دشمن در آن زمان نظیر نداشتند. بنا به گفته دیاکونوف در تاریخ ماد، قلعه های ضعیف مادها که اساسا برای حفاظت خود در مقابل دستبرد دزدها و قبایل دیگر ایجاد کرده بودند در مقابل منجنیق های آشوری تاب مقاومت نداشتند، تجهیزات جنگی آشوریان ترس و هراس فراوانی در دل مردم ایجاد کرده بودند. در این منظومه بُز از این تجهیزات چون یک مصیبت نام میبرد:

(75) palk-hawen ud kaškančīr ayāne če-būen avin

(۷۵) پلک-هاون و کشکنجیر اینها چه مصیبتی شدند

(سنگ-انداز و منجنیق چرخدار اینها چه مصیبتی شدند)

این اوضاع سالها بدین منوال ادامه داشت. صدها جنگ بوقوع پیوست، دهها تن از رهبران قبایل گشته و یا اسیر شدند که بعدا زنده زنده پوست از تنشان کنند. ستمگری و

ظلم آشور حدی نداشت نه تنها در مقابل ساکنان گُردستان بلکه در مقابل تمام اقوام قدیمی ساکن میزوپوتامیا از جمله بابلیان، عیلامیان، اورارتویان، یهودیان و حتی ساکنان معمولی آشوری هم از گزند آنان مصون نبودند.

مهمترین رویداد این دوره پیدایش و گسترش یک جنبش دینی بود در سرزمین ماد که دارای محتوایی ضد ستمگری و بر علیه اشغالگری دولت آشور و آن قدرتها و قبایلی بود که با آشوریان همکاری میکردند و آن آئین زردشتی بود. اساسا پیدایش و شکل گیری آئین زردشتی عکس العمل و نتیجه ستمگری های آشور و سایر قدرت های برده دار در آن زمان بود. نظرات و گفته های زردشت تا اندازه زیادی انعکاس خواست ها و آرزوهای توده های مردم بود. بهمین جهت اقوام و قبایل بسیاری چه ایرانی و چه غیر ایرانی در زیر پرچم آئین جدید و علیه آشور گرد آمدند. جامعه آن زمان ماد برعکس آشور هنوز پا به دوران برده داری نگذاشته بود. توده های مردم و سران قبایل تنفر بی پایانی از حاکمان آشوری داشتند، از نظر آنان اسیرکردن و به بردگی گرفتن و فروختن انسانها مانند چهارپایان، عملی زشت و غیرانسانی و مخالف اعتقادات دینیشان محسوب میشد. در اینجا بود که دیگر جنگ علیه آشور نه تنها جنگ علیه اشغالگری بلکه همزمان یک جنگ دینی نیز بود. در حقیقت مغان مادی با تبلیغ اندیشه های زردشت مردم را علیه آشوریان از نظر ایدئولوژیکی ترویج و تهیج کرده بودند. در این منظومه بُز بروشنی چون یک زردشتی معتقد بر درخت آسوریگ (سران آشور) میتازد و عزم راسخ خود در دفاع از آئینش را در مقابل آنان نشان میدهد، آنزمان که میگوید: تو هرزه و روسپی هستی، و به او هشدار میدهد که میشنوی چه میگویم، تا زمانیکه من قدرت دارم آفریدگار بغ عالیقدر باد و درخشان (باد) آفریدگار اهورامزدا.

- (45) bnfšm gumānik ašēm kū rūspīg- zādak ayi
 (46) ašnewi dēvī buland yat az pētākarem
 (47) dātar baY- varžavand bāmīg xwābar ōhrmazd

(۴۵) هرزه، گومانی [را] ممکن میدانم که روسپی زاده ای

(۴۶) میشنوی ای دیو بلند تا من قادرم

(۴۷) دادار، بغ ورژاوند بامیگ خوا- بار اهورامزدا

[۴۷] آفریدگار بغ، عالیقدر [باد] نورانی [باد] آفریدگار اهورامزدا

همچنین در بیت‌های ۴۸، ۴۹ و ۵۱ بُز میگوید که آفریدگار دین مزدایسنا را به آنها آموزش داده و این تنها آنها هستند که شایسته نیایش و ستایش هستند و ایزدان همیشه آنها را مراقبت میکنند.

- | | | |
|------|----------------------------|----------------------------|
| (48) | abēži din mazdysnān | čē čāšt xwābar ōhrmazd |
| (49) | Yud až man ke buz ham | yaštān na šhēt kēč |
| (51) | gōšurwg yazt | har wīnē čahārpāyān |
| | که آموخت آفریدگار اوهرمز | میگوید دین مزدیسنان (۴۸) |
| | ستایش سزاور نیست کسی (را) | جدا از من که بُز هستم (۴۹) |
| | همیشه میبند چهارپایان (را) | گوش- اوروگ ایزد (۵۱) |

در اواخر قرن هفتم ق.م امپراتوری آشور از یک سو بعلت ضرباتی که از مدها خورده بود بیشتر متصرفات خود را از دست داده بود و از سوی دیگر بعلت اختلافات درونی، دچار ضعف و ناتوانی شدید شده و قدرت تحرک و حمله را از دست داده بود. منظومه درخت آسوریگ دقیقا در این مقطع زمانی سروده شده است. این بُز دیگر آن بُزی نیست که وقتی آشوریان حمله میکردند به کوهستان پناه میبرد، او امروز با قدرت در مقابل او ایستاده و او را تحقیر میکند، آنجا که میگوید:

- | | | |
|-------|-------------------------------|----------------------------------|
| (39) | yat na kādē barem bār | až ta buland apēsūt |
| (40) | hagar-et pāsaw-i karam | nangm bwēt grān |
| (41) | wēžend-m pad afsān | pārsig martōhm |
| (116) | tō kōst ayi aēdar | kū jūlahkān mēx |
| | از (برای) تو بلند بیسود | دیگر نه هنگام (است) برم بار (۳۹) |
| | ننگم باشد گران | اگرت توجیهش کنم (۴۰) |
| | مردم پارس | گویندم به افسان (۴۱) |
| | مثل میخ جولاه (میخکوب شده‌ای) | تو بدبخت هستی در اینجا (۱۱۶) |

در اینجا بُز دیگر تصمیم خود را گرفته و میگوید دیگر هنگام بار بردن و بیگاری کردن تمام شده است، ای بیسود. اگر توجیهش کنم (بگفته‌های خود عمل نکنم) ننگم باشد گران، آنوقت افسانه مردمان پارسی میشوم (پارسیان من را مسخره خواهند کرد که باز هم بار بردی). تو دیگر بدبخت هستی در اینجا مثل میخ جولاهها (میخکوب شده‌ای و قدرت حرکت نداری).

در این بیت (۴۱)، مشخص میشود که "بُز" پارسی نیست و از مسخره شدن بوسیله پارسیان بیمناک است.

در بخش‌های پایانی منظومه بُز بمانند فرمانده‌ای که سربازان خود را برای جنگیدن توجیه و آماده میکند، سرود میخواند و به مردم میگوید که شما‌ها نیز سرودهای من را بخوانید و با هر سرودی که میخوانید دیر یا زود سر دشمن را مرده خواهید دید.

(118) srūtum kē wasrēt kē nepišēt až pāšm

(119) darng³⁷ zēwet pad har srūt sar dušman murta wīnēt

ههر کس بنویسد پس از من سرودم را هر کس بخواند (۱۱۸)

دیر [یا] زود با هر سرود سر دشمن [را] مرده ببند (۱۱۹)

و سرانجام در پایان منظومه، بُز با آرزوی سلامتی تن و روان برای کیخسرو منظومه را پایان میدهد و این خود سند محکمی است که این منظومه مربوط به دوره کیخسرو و سال‌های پایانی عمر فرمانروایی آشور است.

(121) pad gītiy tan husraw bn ud minūg buxtag ruwān

به گیتی تن خسرو [زنده] باشند و روان مینوی [ش] آمرزیده (۱۲۱)

- به‌غیر از همه این مواردی که در بالا توضیح داده شد، سند دیگری نیز از دوران مادها بجای مانده است که صحت وابستگی این منظومه را به دوران مادها ثابت میکند. یک هنرمند مادی مجسمه نقره‌ای زیبایی را آفریده است که نشاندهنده پیروزی بُز بر درخت آسوریگ است، که خوشبختانه این

این واژه در متن اصلی بجای درنگ، "درگ" نوشته شده است که بنظر میرسد "ن" از واژه افتاده باشد³⁷

مجسمه امروزه در موزه میهو (MIHO) در ژاپن نگهداری میشود. ژاپنی ها با روشهای دقیق علمی قدمت این پیکره را بین قرن های ۶-۸ ق.م معین کرده اند. این تندیس بیانگر واژه ی پیروزی است در زبان کُردی، زیرا در کُردی "سه رکه وتن" (پیروزی) معنی لغویش یعنی بالا رفتن یا قرار گرفتن بر سر کسی یا چیزی است. در این تندیس نیز بُز بر "سر" نخل ایستاده است، که معنی آن پیروزی بر درخت خرما است. بعبارت دیگر این مجسمه برگردانی است از منظومه درخت آسوریگ.

Vessel With ibex and palmettes



- Pre Achaemenid period
- 8th-6th centuries B.C.
- Silver
- H-26.9 D- 17.1 W- 7.8
- MIHO MUSEUM³⁸

³⁸ MIHO MUSEUM

300 Momodani; Tashiro Shigaraki Koka; Shiga 529-1814, Japan

زبان منظومه درخت آسوریگ:

برای اینکه زبان این منظومه را توضیح بدهم ضروری است بطور خلاصه اشاره‌ای به زبان مادی بکنم. همانطور که پیشتر بدان اشاره شد، مادها دارای یک زبان بودند با دوگوش نزدیک به هم: اول، گویش همگانی مادی که زبان ارتباطی بین قبایل مختلف و همچنین زبان اداری و بازرگانی و نظامی بود. دوم، گویش مگی که گویش قبيله مغان مادی بود و برای بجا آوردن امور و وظایف دینی بکار برده میشد. چون کتاب اوستا با این گویش نوشته شده است، امروزه به آن زبان اوستایی نیز گفته میشود. در زمان ساسانیان قسمت هایی از اوستا را به پارسیک (پهلوی ساسانی) ترجمه کردند که امروزه برخی این توهم را پیش آورده اند که گویا زبان اوستایی پارسی است!

در دوران میانه (در عهد اشکانیان و ساسانیان) نیز این دوگوش همگانی و آئینی (مگی) در مناطق شمال غربی ایران با مختصر تغییراتی کماکان در میان مردم تکلم میشد.

زبان گردی امروز ادامه و بازمانده زبان مادی است، با این تفاوت که از این دوگوش زبان مادی امروزه گویشهای دیگری بوجود آمده‌اند که عبارتند از

۱- گویش عمومی / همگانی مادی، امروزه به سه گویش منتج شده است که عبارتند از:

- گویش شمالی کرمانجی (کرمانجی)
- گویش مرکزی کرمانجی (سورانی)
- گویش جنوبی کرمانجی (کلهری)

۲- گویش آئینی / مگی / اوستایی، امروزه شامل سه گویش میشود که عبارتند از:

- گویش هورامی
- گویش زازاکی
- گویش لکی

در توضیحاتی که قبلا داده شد مشخص گشت که اصل منظومه درخت آسوریگ به دوران مادها بر میگردد، اما مسلما این "بیت گردی" در طول قرن‌ها سینه به سینه حفظ شده و در مجالس بزرگان خوانده شده است و در هر دوره‌ای از تاریخ، تأثیراتی را از زبان آن دوره و لهجه خوانندگان مختلف پذیرفته است. جدا از اینکه تعدادی واژه‌ی پارسی در طول زمان به اشکال مختلف در این متن جای گرفته است که باز شناختن آنها کار دشواری نیست، اما "زبان گلی این منظومه" مادی- اشکانی است، زبان مادی است تحت

تأثیراتی از زبان اشکانیان، این زبان را میتوان "گردی میانه" نامید. این زبان هر چند رنگ و بویی از گویش جنوبی گردی (کلهوری- فیلی) در آن دیده میشود، اما هنوز مانند امروز به شکل گویش مستقلی از گردی در نیامده است بلکه لهجه‌ای است از زبان گردی میانه، یا به اصطلاحی دیگر کرمانجی است با لهجه‌ی جنوبی، یعنی هنوز در آن دوره اختلافات زبانی به این حد نرسیده بود که به صورت یک گویش مستقل جنوبی (کلهری) درآید بلکه یک لهجه بود از زبان گردی. زبان این منظومه برای تمام مردم گرد در آن دوره کاملاً قابل فهم بوده است با کمی اختلاف لهجه".

یکی از ویژگی‌های زبان پهلوی این است که اغلب واژه‌گانی که به حرف صدار دار و یا حروف غیر ملفوظ "ه، ی" تمام میشوند آن حروف به "ک/گ" تبدیل میکردند. این شیوه تلفظ واژه‌ها در زبان پهلوی، کماکان در زبان گردی مناطق سنج، شهرزور و گرمیان باقی مانده است برای مثال:

مردگ (مرده)، خواردگ (خورده)، بردگ (بُرده)، کردگ (کرده)، هاتگ (آمده)، کهفتگ (افتاده). برسِیگ /ورسیگ (گرسنه)، تینگ (تشنه)، کوژیاگ (کشته)، زینگ (زنده)، برژیاگ /ورژیاگ (برشته شده)، رزیاگ (پوسیده)، رژیاگ (ریخته)، پژیاگ (پاشیده). خفتگ (خفته)، شکیاگ (شکسته)، زانینگ (دانسته)، ترسیاگ (ترسیده).

چگونه است که این منظومه در زمره ادبیات پارسی جای گرفته است؟

همانطور که قبلاً توضیح داده شد، این منظومه که اصل آن مادی است در مسیر خود تا به امروز دستخوش تغییراتی گشته است که بخشی از آن کاملاً طبیعی است.

- وقتی "گوسانی" در دوره اشکانی این منظومه را از بر خوانده، مسلماً بجای واژه‌هایی که دیگر در آن زمان نامأنوس بوده‌اند، واژه‌های معمول در آن روز را جایگزین کرده است. زبان اشکانی و زبان مادی با همدیگر فرق چندانی نداشت، و از طرف دیگر مستقر شدن دو قبیله "سورن" و "اشکانی" در ماد نمیتوانست تأثیرات آنچنانی در زبان مردم در آن دوره به وجود بیاورد، برعکس این قبایل اشکانی بودند که بیشتر تحت تأثیر زبان و فرهنگ مردم ماد قرار گرفتند. زبان و اصطلاحات اداری، بازرگانی، نظامی و دینی در ماد خیلی متکامل تر از زبان قبایل اشکانی بود. قبایل سورن و اشکانی که در ماد ساکن شده بودند، خیلی زود با

قبایل مادی ادغام گردیدند. بنابراین تأثیرات زبانی اشکانیان بر زبان مادی را بایستی همچون تأثیرات دو لهجه‌ی یک زبان بر همدیگر دانست.

- در زمان ساسانیان تغییراتی بطور طبیعی در این متن روی داده است، که قابل درک است. در این مورد کریستین بارتولومه³⁹ (C. Bartholomae) چنین میگوید: "روایت پارتی در جریان نقل شفاهی آن به وسیله راویانی که زبان مادریشان فارسی میانه بوده است، بسیاری از واژه‌ها و دیگر عناصر این زبان را نیز به خود جذب کرده است"³⁹.

اما متأسفانه بیشترین تغییرات در قرون اخیر صورت گرفته است، که بخشی از آن بطور عمدی انجام گرفته، یعنی محقق یا مترجم میدانسته است که این واژه فارسی نیست اما با این وجود سعی کرده است یک واژه فارسی را جایگزین آن بکند. اما بخش دیگر بعلت دید محدود و ناآشنایی به زبان کُردی، و عدم پذیرش این واقعیت است که چه در زمان قدیم و چه اکنون به غیر از زبان فارسی زبانهای دیگری نیز در ایران وجود داشته و وجود دارند. بطور خلاصه آن مواردی که باعث تغییراتی در این متن شده‌اند عبارتند از:

- استفاده از هزوارش‌ها: 40 آنانکه به متون باستانی زبانهای ایرانی آشنایی دارند، میدانند که در متن های پهلوی چیزی حدود 50% از واژه‌ها بشکل هزوارش است. هزوارش به واژه‌های گفته میشود که به زبان آرامی و به خط پهلوی نوشته شده‌اند، ولی در هنگام خواندن به لغت آن زبانی که متن با آن نوشته

³⁹ Bruner, Christopher J. (1980), The fable of the Babylonian tree (Part I): introduction, Journal of the neareastern studies, University of Chicago, Vol. 39, No. 3, pp1 91- 202.

برای آگاهی از معنی خود واژه هزوارش، در خیلی از فرهنگهای پهلوی جستجو کردم، اما متأسفانه بجز تعریف شیوه استفاده از هزوارش‌ها چیز دیگری نیافتم. در این مورد آمده است که هزوارشها واژه‌هایی هستند از زبان آرامی که در هنگام نوشتن متون پهلوی از آنها استفاده میکرده‌اند، ولی در هنگام خواندن این متون معادل پهلوی آنها خوانده میشود است. اما جدا از این بنظر من هزوارش میتواند شکل قدیمی تر واژه "گزارش" باشد. در زبان کُردی باستان (مادی- اوستایی) در برخی از واژه‌گان، آن حرفی که امروزه چون "گ" تلفظ میشود در آن زمان چون "و" تلفظ میشده است مانند ویشتاسپ (گشتاسپ)، آور (آگر)، به معنی آتش، ورگ (گرگ)، ول (گل). واژه هزوارش نیز احتمالاً چنین پروسه‌ای را گذرانده است، بدینصورت: "هزوارش/ هوزورش ← وزارش ← گوزارش". بهمین خاطر وقتی که گفته میشود این واژه هزوارش فلان واژه است، بدین معنی است که گزارش از آن واژه میکند (آن واژه را توصیف میکنند).

شده است تلفظ میشود. برای نمونه واژه **کوس** (ملکا)، به معنی "شاه" در یک متن پهلوی ساسانی میتوان چون **خشا / خشایا** و همین واژه در یک متن پهلوی اشکانی میتوان چون **خشترا / تخشترا** خوانده شود. یا نمونه دیگر واژه **رئ** (رب)، که به معنی بزرگ است و میتوان آنرا چون **وزرگ / مز / مزن** خواند، یا واژه **وژ** (کبد)، که به معنی بس و بسیار است، در یک متن پهلوی میتوان آنرا چون **وس، وسیار، پر، فره** . . . خواند.

شماری از محققین ما از این امکان استفاده کرده و بدون توجه به زبان اصلی متن، معادل های پارسی را بجای هزوارش ها در یک متن "پارتی" گذاشته اند. و این خود موجب شده است که حدود 50% متن به پارسیک برگردانده شود. برخی از محققان مانند هنینگ از این امر اظهار تاسف کرده اند. او در ص ۲۱ در زیر نویس ۵ چنین مینویسد:

"شاید بهتر است بجای همه هزوارشها شکل پارتی یا مادی آنها گذاشته شود، و متاسفانه من خود از این نظر کاملا پیروی نکرده ام."⁴¹

- در برخی از متن ها، کاتبان برای توضیح یک واژه که در زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) معمول نبوده است، معنی پارسی واژه را در کنار واژه اصلی نوشته اند، برای مثال در بیت ۱۱۱ در متن پهلوی بعد از واژه "وراز" واژه "خوک" آمده است، "بنونیست" واژه خوک را تفسیر و معنی و حاشیه افزوده شده به متن میداند. همچنین در بیت ۱۰۷ هم بعد از واژه "دان" که به معنی دانه/تخم/هسته است بلافاصله واژه هسته آمده است بدین ترتیب: "دان و هستک ته شوی" (دان هسته تورفت) که مشخص است واژه هسته در اینجا برای توضیح "دان" آمده است.

- در بیت ۳۲ هم بنظر میرسد که واژه "سخن" را جایگزین واژه "قسه" (به معنی سخن) کرده اند. چون در زبان فارسی واژه "سخن" با فعل کردن نمیاید بلکه با گفتن میاید (سخن گفتن)، این واژه به احتمال خیلی زیاد "قسه" است که در زبان گردی معمولا با فعل کردن (قسه کردن) بکار برده میشود.

- آخرین نکته ای که بنظر من از همه آن نکات دیگر ناخوشایندتر است **"تحریفات ناچاری"** است. درست بمانند شخصی که در چاهی گرفتار آمده و

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶ ص ۲۱. 41

برای بالاکشیدن خود به آسمان و ریسمان چنگ میزند، برخی از محققین ما هم دچار چنین حالتی شده‌اند، کسانی که سوگند خورده‌اند این متن پارسی است و آنان قادرند این متن را دوباره به "فارسی ترجمه" کنند. آنوقت ناچار شده‌اند، آن واژه‌ها و جمله‌هایی از متن که در زبان گردی کاملاً معمولی و معنی آنها مشخص اند بشکل عجیب و غریبی تفسیر و معنی کنند، برای مثال:

(14) rasan až man karēnd ke tō pē banend

(۱۴) رسن از من کنند که تو را با آن ببندند

که که اکثر محققین آنها چنین معنی کرده‌اند: رسن از من کنند، که پای تو را بندند.

(15) čōp až man karēnd ke tō grēw mazenēd

(۱۵) چوب از من کنند که سرورت [با آن] ترا بگیرد

که د. نوایی و سایرین آنها اینگونه ترجمه کرده‌اند: چوب از من کنند، که گردن تو را مالند.

(17) hēzm ham ātūrān ke tō sip bržēnd

(۱۷) هیزم ام آذران [را] که سیپ [جگر سفید] تو را کباب کنند

که د. نوایی و سایرین آنها همچون: هیمه‌ام آذران (را) که ... تو را بریزند، ترجمه کرده‌اند.

(19) hēlag ham warzīgarān hangvin āzātmartān

(۱۹) غربالم برزگران [را] انگبین آزاد مردان [را]

که سایر محققین آنها همچون: شیرم [برای] برزگران، انگبین [برای] آزاد مردان، ترجمه کرده‌اند.

همچنین واژه‌های جل و برگ (لباس) را به "برک"، درون (دوختن) را به "کمان"، ژی (زه) را به "شیر"، شوال (شلوار) را به "شاهوار"، کنیکان (دختران) را به "کنیزگان". وسریت / وسرید (بخواند) را به "نگهداشت"، په‌نه‌ژ / په‌نه‌ش (نزدش / پیشش) را به "فراز"، فسان (چس) را به "پاسخ"، پاساو (توجیه) را به "پاسخ"، بشنت / بژنت (قامت) را به "کاکل"، میهوان مان (جای مهمان / مهمانخانه) را به "میهن و مان"، سرکون (سوراخ کردن سر) را به "سرنگون / آویزان"، شادیو (شاه دیوان) را به "گیس دیو"، نیروک (بُز کوهی نر) را به "نیرو"، نگیک (بُز نر جلودار گله) را به "ایزد هوم"،

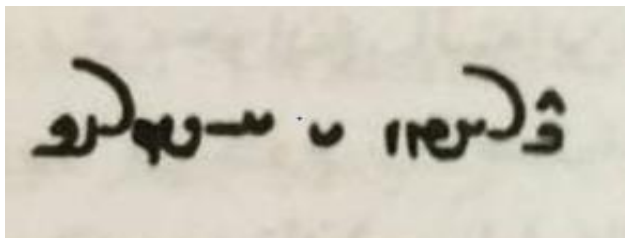
پروردک دیوان (دباغان آنرا پرورده میکنند / آماده میسازند) را به "طومار دیوان"، بنه و بار (بار و بنه / وسایل سفر) را به "بردباری"، دار بون (درخت بودند) را به "دار بن". رانی (گزافه گوئی) را به "پیکار"، ولیم (برمن) را به "اباک" و بسیار واژه‌های دیگر را که واژگانی معمول در زبان گردی هستند به غلط ترجمه کرده‌اند.

نکته دیگری را که در اینجا لازم میدانم به آن اشاره کنم اینست که با کمال تاسف د. نوایی "ی (آ)" نسبت را که هم در زبان پهلوی و هم در گردی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، نه تنها آوانویسی و ترجمه نکرده‌اند بلکه آن را نیز از متن پهلوی که در کتاب خود ارائه داده‌اند حذف نموده‌اند، که اینکار باعث شده در خواندن و ترجمه متن به آن صدمه برساند. برای مثال از کتاب درخت آسوریگ د. نوایی:

- در بیت ۳۳، (dēv) بجای dēvī.
- در بیت ۴۸. (dēn) بجای dinī.
- در بیت ۵۰، (yazišn) بجای yazišnī.
- در بیت ۶۱، (sūr) بجای sūrī.
- در بیت ۷۹، (xaz) بجای xazī.
- در بیت ۸۹، (kust) بجای kustī.
- در بیت ۱۱۲، (pēš) بجای pēšī.
- در بیت ۱۱۲، (uštur) بجای ušturī.

این در حالی است که در متن اسانا این "ی" های نسبت هم در خود متن پهلوی و هم در آوانویسی آن آمده اند.

متن پهلوی، آوانویسی و ترجمه منظومه درخت آسوریگ:



Draxti āsūrīg

درخت آسوریگ

در اینجا متن پهلوی، آوانویسی و ترجمه منظومه درخت آسوریگ ارائه میشود. آوانویسی و ترجمه این متن بر مبنای متن های پهلوی "جاماسپ جی، مینو چهر جی، جاماسپ اسانا" و "د. ماهیار نوایی" تهیه شده است. کپی اصل این دو متن در این کتاب ارائه شده است. متن اسانا بصورت یکپارچه و یکجا در اینجا آمده است در صورتیکه متن د. نوایی بصورت قطعات جداگانه و بشکل ابیات شعری آنچنانکه خود ایشان ارائه داده اند کپی شده است، آوانویسی و معانی از من میباشد.

برای آوانویسی واژه گان با حروف لاتین از آن قاعده عمومی که معمولا برای نوشتن متون پهلوی از آن استفاده میشود و در کتاب "نامه پهلوانی"⁴² استاد فریدون جنیدی آمده است، استفاده شده است.

لازم به یادآوری است که ارائه دادن و باز نویسی و ترجمه متن درخت آسوریگ به شکل ابیات شعری به آن صورتی که دیگر محققان به آن مبادرت نموده اند، دلیل بر تأیید شکل

⁴² نامه پهلوانی، فریدون جنیدی، انتشارات بلخ، تهران ۱۳۶۰ ص ۱۷-۱۸.

شعری منظومه درخت آسوریگ نیست، بلکه صرفاً بدین خاطر است که توضیح دادن و معنی کردن جملات بدین شیوه سهل تر و آسانتر است.

قبل از اینکه باز خوانی متن را شروع کنیم توضیحاتی را در مورد بعضی از واژه‌گان که بکرات در متن آمده‌اند را ضروری میدانم.

pad = 𐭯𐭥 (پد)، این واژه حرف اضافه است، بیشتر محققین آنرا همچون "به" ترجمه کرده‌اند، هر چند این درست است اما این معنی کامل "پد" نیست. واژه "پد" همچنان در زبان کُردی با اندکی تغییر باقی است و "پی (پِ) = کوردی" تلفظ میشود، برای مثال: نامه‌که‌ی "پی"ی بده = نامه را به او بده.

گشتی "پی"ی فروشت = همه را به او فروخت.

باریکی زوری "پی"ی بوو = بار زیادی با خود داشت.

پارم "پی"ی نییه = پول همراه ندارم.

"پی"ی ده‌زانی = از آن خبر داری (در باره آن میدانی)

نا "پی"ی نازانم = نه از آن خبر ندارم.

در اینجا معلوم میشود که "پد" علاوه بر "به" میتواند معانی دیگری نیز از جمله "با، همراه/ پیش و از" با توجه به مفهوم جمله برساند. بنابراین در هر بیتی با توجه به معنی جمله آنطور که ضرورت داشته باشد بایستی "پد" را معنی کرد.

"ا" = ud (ود)، این واژه "و" عطف میباشد، و چون "ud (ود)" تلفظ میشود. معادل است با واژه‌های "und" در آلمانی و "and" در انگلیسی.

pana/ panaž = 𐭯𐭥𐭥 (پنه‌ژ/ پنه)، این واژه چهار بار در این متن آمده است. واژه‌ای است کُردی که در گویش هورامی کماکان روزانه تکلم میشود. این واژه مرکب بوده و از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول "پنه/پنه" حرف اضافه است به معنی "با/ به/ برای" پیش⁴³ و بخش دوم "ژ/ یژ" که معادل واژه‌های "یش/ یژ" در کُردی سورانی و

فهره‌نگی وشه‌نامه، هورامی- کوردی ناوه‌راست، بیدار، هه‌ولیر ۲۰۱۰، ل.پ. ۲۰۵، همچنین هه‌نبانه⁴³ بۆرینه، فرهنگ کُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد اول ص ۱۲۵.

"ژی" در کرمانجی و همچنین "نیز" در فارسی میباشد. متاسفانه محققین این واژه را چون "فراژ" خوانده‌اند که اشتباه بوده و باعث تباهی معانی بیت‌ها شده است.

𐭠𐭣𐭥𐭥 (denē / denē) (دنی / دینی)، این واژه هفت بار در متن تکرار شده است. لازم به توضیح است که هنینگ و همچنین د. نوایی به پیروی از ایشان و شمار دیگری از محققین این واژه را چون "وسناد" خوانده‌اند به معنی "برای" که اشتباه است. د. نوایی در صفحات ۴۰-۴۱ در توضیح بیت ۴، در مورد واژه "وسناد" چنین نوشته‌اند:

"wasnad 𐭠𐭣𐭥𐭥" در متن پهلوی، از آغاز این کلمه افتاده است. تصحیح و خواندن این واژه به "وسناد" (برای، را) از هنینگ است. و ترجمه آن در رساله حاضر تصحیح وی را در بندهای ۸ و ۳۸ و ۴۷ و ۱۷ و ۲۸ و ۳۵ و ۴۲ تایید میکند، اگر چه در چهار مورد در متن پهلوی "واو" از آغاز کلمه افتاده است و در بندهای ۳۸ و ۴۷ با کمی فاصله نوشته شده است که میتوان آنرا با واو عطف اشتباه کرد و البته علت آن ناآشنا بودن رونویس کنندگان به این واژه بوده است!"

اما واقعیت این است که نه اشتباه رونویس کنندگان بلکه دخل و تصرف بی جای محققین این واژه را مشکل و ناخوانا کرده است. من در اینجا سعی میکنم خوانش و معنی واقعی این واژه را مشخص کنم. این واژه در شش جا در متن د. نوایی آمده است، در بیت‌های ۴، ۴۳، ۵۶، ۶۲، ۷۷ و ۹۹. همچنین هفت بار در متن "اسانا" در پاراگراف‌های ۲، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۸، ۴۲ و ۴۷ آمده است. در متن اسانا "واو" در اول این واژه اصلاً موجود نیست، تنها در دو مورد "واو" عطف موجود است که با خود واژه فاصله دارد و به آن چسبیده نیست و واژه به شکل "𐭠𐭣𐭥𐭥" نوشته شده است. در هیچکدام از این دو حالت حرف "س" موجود نیست، همچنین حرف آخر این واژه بهیچوجه "د" نمیباشد، بنا براین چگونه میتوان این واژه را "وسناد" خواند؟ برای اینکه بتوانیم آنرا درست بخوانیم همین واژه را که در متن اسانا آمده است و ظاهراً چیزی به آن اضافه یا کم نشده را مبنا میگیریم و سعی میکنیم با کمک گرفتن از واژه‌های مشابه در خود این متن، خوانش و معنی درستی از واژه را روشن نمائیم، از جمله:

𐭠𐭣𐭥𐭥 = dān (دان)، به معنی هسته است (بیت ۱۰۷ صفحه ۷۶)

𐭠𐭣𐭥𐭥 = dār (دار)، به معنی درخت (بیت ۹۳ صفحه ۷۲)

𐭠𐭣𐭥𐭥 = din (دین)، به معنی دین / آئین (بیت ۴۸، صفحه ۶۰)

دنی = دنē/dēnē (دینی / دنی)، بنابراین خوانش درست این واژه نه وسناد بلکه "دینی / دنی"، (دهیّی / دهنی = کوردی) میباشد که هر دو تلفظ آن یک واژه گردی است. اگر "دهیّی" باشد معنی آن میدهیم است و اگر "دهنی" باشد معنی آن "میدهند" است.

اوا = awa /aw (او / اوه)، (ئهو / ئهوه = کوردی)، یک واژه معمولی گردی است، در خیلی از بیتها آمده است. واژه "او / اوه (ئهو / ئهوه = کوردی)" بستگی به جایگاهش در جمله میتواند چندین حالت و معنی مختلف داشته باشد، از جمله چون ضمیر شخصی برای سوم شخص مفرد، چون ضمیر اشاره، چون اصوات و گاهی اوقات نیز چون قید تاکیدی میتواند در جمله جای بگیرد. اما متأسفانه اکثر محققین و مترجمینی که به گردی آشنایی ندارند فکر میکنند که این "aw" بسان زبان فارسی فقط ضمیر است، و وقتی می فهمند که مناسب جمله نیست آنرا حذف میکنند!

نکته آخر اینکه هر جا که واژه‌ای میان دو گروه [-] نوشته شده است، به این معنی است که این واژه در اصل متن پهلوی نیست، بلکه برای توضیح و تکمیل ترجمه آمده است.

درخت آسوریک

مثنی پهلوی جاماسب اسانا

- ୧୬ ଦୈତ୍ୟମୟ ଉପାଦାନ ଦୈତ୍ୟ ଶକ୍ତି ସ୍ୱରୂପ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ୧୬
- ୧୭ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୧୭
- ୧୮ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୧୮
- ୧୯ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୧୯
- ୨୦ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୨୦
- ୨୧ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୨୧
- ୨୨ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୨୨
- ୨୩ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୨୩
- ୨୪ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୨୪
- ୨୫ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୨୫
- ୨୬ "ଦୈତ୍ୟମୟ" ଉପାଦାନ ଶକ୍ତି ଉପାଦାନ ୨୬

16 DP, JE, T_a ଉପାଦାନ. 17 JJ ଉପାଦାନ; T_a places ଉପାଦାନ
 as a variant above ଉପାଦାନ. 18 T_a ଉପାଦାନ. 19 MK, JJ ଉପାଦାନ.
 20 MK, JJ ଉପାଦାନ. 21 T_a ଉପାଦାନ. 22 DP, JE, T_a ଉପାଦାନ.
 23 JJ ଉପାଦାନ. 24 T_a ଉପାଦାନ. 25 T_a has ଉପାଦାନ written above the last ଉପାଦାନ.
 as a variant. 26 T_a omits ଉପାଦାନ. 27 JE ଉପାଦାନ. 28 JJ ଉପାଦାନ.
 29 T_a ଉପାଦାନ. 30 T_a ଉପାଦାନ. 31 DP, JE, T_a ଉପାଦାନ. 32 JJ ଉପାଦାନ.

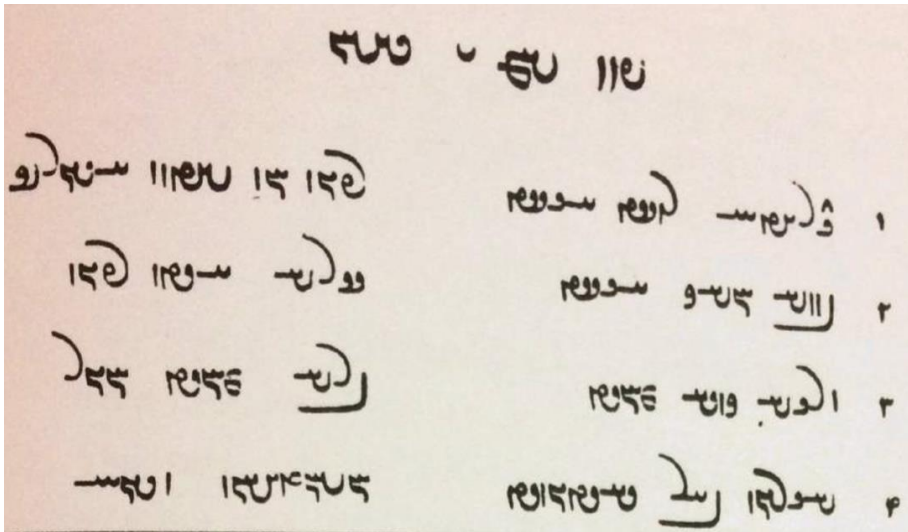
૧૬-૧૭ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૧૭-૧૮ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૧૮-૧૯ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૧૯-૨૦ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૦-૨૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૧-૨૨ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૨-૨૩ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૩-૨૪ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૪-૨૫ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૫-૨૬ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૬-૨૭ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૭-૨૮ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૮-૨૯ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧
 ૨૯-૩૦ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧ "સુભાષી" ૧૧૧

64 JJ 4. 65 Thus all; for 66 T₂ 21. 67 MK, JJ 101.
 68 MK torn; DP, JE, T₂ 481. 69 JJ 16. 70 JJ 400; T₂ 400. 71 JJ
 100. 72 JJ 400; MK 400. 73 MK 400; DP, JE, T₂ 100.
 74-75 JJ omits. 76 JJ 100. 77 JJ 100. 78 MK 100;
 DP, JE, T₂ 100. 79 MK 100. 80 JJ 100.

સુભાષ "કલ્યાણ ચંદ્ર ૧૬ ભવન ૩૯" કલ્યાણ સુભાષ
 સુભાષ ૩ "સુભાષ ૧૬ સુભાષ ૧૬ સુભાષ ૧૬" ૫૪
 • સુભાષ - સુભાષ સુભાષ સુભાષ

સુભાષ "સુભાષ ૧૬ સુભાષ ૧૬ સુભાષ ૧૬" ૫૪
 ૧૧૧ સુભાષ ૧૬ સુભાષ ૧૬ સુભાષ ૧૬ સુભાષ ૧૬
 સુભાષ ૧૬ "સુભાષ ૧૬ સુભાષ ૧૬" ૫૪
 ૧૧૧ સુભાષ "૧૧૧ સુભાષ ૧૬" ૧૧૧ સુભાષ ૧૬
 • સુભાષ ૧૧૧ સુભાષ ૧૧૧ સુભાષ ૧૧૧

81-82 MK, JJ om. 83 DP, JE, T. v. 94 DP, JE, T. om. 85-86 DP, JE, T. om. ;MK places dots below the words to signify that they are to be omitted, but it is difficult to ascertain whether the dots are to mark these words or the words સુભાષ ૧૬ સુભાષ which JJ omits and are just below in the next line. 87-88 JJ omits. 89 MK, JJ add v.



آوانویسی، ترجمه و معانی بیت‌های ۱-۴:

Pad nāmī yazdān

- | | |
|--------------------------|-------------------------|
| (1) draxt- ē rust hayast | raz-gōn aw šatrā āsūrīg |
| (2) bun-aš hušk hayast | sar-aš hayast raz-gōn |
| (3) wargaš nay manēt | bar-aš manēt angūr |
| (4) šīrin bar bārēt | martōhmān denē |

به نام یزدان

- | | |
|--------------------------|-----------------------|
| رز-گون در آن سرزمین آشور | (۱) درختی رسته است |
| سرش است رز-گون | (۲) بنش خشک است |
| میوه‌اش ماند [به] انگور | (۳) برگش [به] نی ماند |
| به مردمان دهند | (۴) میوه شیرین آورد |

بیت ۱: واژه دوم این بیت "رسته" در زبان گُردی چون "رهسته" (رهسته) تلفظ میشود از مصدر "رهستن"⁴⁴. واژه دیگر این بیت "𐭠𐭥𐭥" که خواندن آن مشکل نیست و کاملاً معلوم است که "raz-gōn" (رزگون) به معنی "چون رز/ چون درخت مو" است. اما محققین ما به غلط آنرا هزوارش پنداشته‌اند و چون "تر، ترا" معنی کرده‌اند. هر چند از نظر نوشتاری این واژه شبیه هزوارش "ترا" (سراسر) میباشد، اما اینجا هزوارش نیست و "ترا" هیچ رابطه منطقی از نظر معنی با این بیت ندارد. واژه دیگر "𐭠𐭥𐭥" hayast (هه‌یه‌ست) میباشد که کاملاً محرز است که از چهار حرف "ه _ ی _ س _ ت" تشکیل شده است، اما بسیاری از مترجمین آنرا چون "است" خوانده‌اند.

یکی دیگر از واژه‌گان این بیت "𐭠𐭥𐭥" (šatr/šatrā) میباشد به معنی "شهر" که یک واژه مادی است.

همچنین واژه "𐭠𐭥𐭥" (او/ اوه) که یک واژه معمولی گُردی است در ابتدای متن در مورد آن توصیح داده شد.

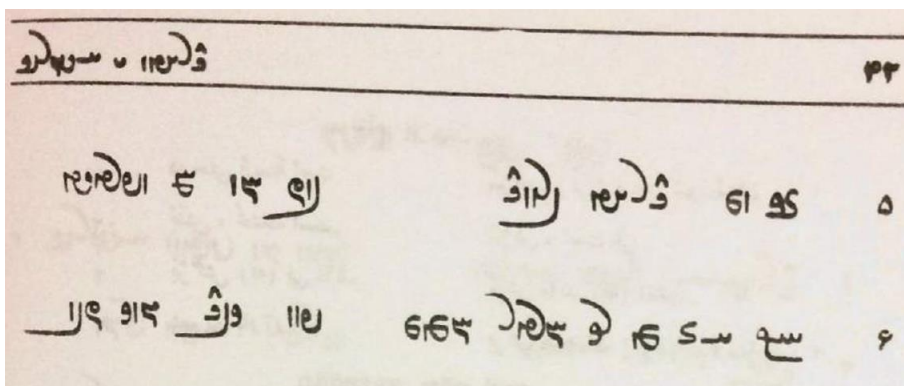
بیت ۲: در این بیت آخرین واژه "𐭠𐭥𐭥" از سوی بسیاری از محققین به "تر" معنی گردیده است که واقعیت ندارد زیرا اگر آنرا هزوارش بدانیم در آنصورت واژه معادل آن "سراسر" است که نمیتواند معنی را برساند و چنانچه فرض کنیم که این واژه "تر" باشد (که فرض نادرستی است)، آنوقت بایستی بخوانیم بنش خشک است و سرش تر. درخت سر سبز هست، درخت سر زرد هست اما درخت سر تر بی معناست. اما اگر خود واژه را آنگونه که هست بخوانیم (چنانچه قبلاً توضیح داده شد) آنوقت تلفظ صحیح آن "رز-گون" است به معنی "چون درخت رز / چون درخت مو".

بیت ۳: بیشتر محققین واژه دوم این بیت یعنی "𐭠𐭥𐭥" (KNYA) هزوارش دانسته و به "نی" معنی کرده‌اند، که فکر میکنم صحیح میباشد. اما این واژه را میتوان چون ganai (گنه‌ی) نیز خواند. گنه‌ی (گنه‌ی = کوردی)⁴⁵ در زبان گُردی به معنی گیاه کرچک است، که برگهایش شباهت زیادی به برگ مو دارد. همچنین واژه "بر (bar)" در این بیت در زبان گُردی به معنی میوه و ثمر میباشد.

فرهنگ فارسی- گُردی دانشگاه کردستان، جلد دوم، ص ۱۲۶۵. هه‌نبانه بورینه، فرهنگ گُردی- فارسی،⁴⁴ هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد اول ص ۳۶۴.

هه‌نبانه بورینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۷۳۶.⁴⁵

بیت ۴: یکی از واژگان این بیت واژه "باریت (باریت= کوردی)" میباشد که به معنی "آورد" است در زبانهای اوستایی، پهلوی اشکانی و همچنین در زبان گُردی گویشهای هورامی و جنوبی (نگاه کنید به توضیح واژه‌های بیت‌های ۱-۴). آخرین واژه این بیت بشکل "𐭮𐭥𐭮𐭥" نوشته شده است که صحت ندارد. این واژه در متن اسانا ۷ بار به شکل "𐭮𐭥𐭮𐭥" آمده است. د. نوایی این واژه را از هنینگ نقل میکند و آنرا چون "وسناد" خوانده‌اند. این محققین چون قادر به خواندن واژه نبوده‌اند بناچار با اضافه کردن حرف "و" در اول واژه ظاهراً آنرا به وسناد تغییر داده‌اند در حالیکه نه حرف "و" در اول این واژه هست و نه حرف "د" در آخر آن. این واژه "دهنی" میباشد به معنی میدهند/ داده میشود. به توضیحات مربوط به این واژه در ابتدای این متن توجه فرمائید.



آوانویسی، ترجمه و معانی بیت‌های ۵-۶:

- | | | |
|-----|-------------------------|--------------------|
| (5) | aw-um draxtī buland | buzān ham-nepartēt |
| (6) | kū az až ta awlātar ham | pad fra gōnag ž bn |

(۵) آنم درخت بلند [که] بُزان را هم نبردت

(۶) که من از تو برترم به بسیار گونه از بن [اساس]

بیت ۵: توضیح کوتاهی در باره واژه "بز" در زبان گردی را در اینجا لازم میدانم. این واژه در گویش‌های مختلف به چند شکلی تلفظ میشود از جمله "بزن" (در کرمانجی، سورانی)، "بز/ بزه" (در هورامی و لهجه‌های جنوبی)، "بزه" (در زازاکی). معنی این بیت بزبان امروزی چنین است که من آن درخت بلندم که بُزها را به نبرد میطلبم. در متن د. نوایی "ی" نسبت بعد از درخت نیامده است، اما در متن "اسانا" این "ی" وجود دارد.

ملک الشعراى بهار آنرا چون "مردمان بینی من آن درخت بلندم، بُز بر من بیرون می‌آید و رقابت میکند" ترجمه کرده‌اند! د. فرهاد آبادانی آنرا چون "من آن بلند درختم، بُز با من رقابت میکند". و د. نوایی آنرا چون "آن درخت بلند که با بُز نبرد کرد" ترجمه کرده‌اند.

بیت ۶: این بیت احتیاج به توضیحات بیشتری دارد. واژه دوم این بیت "س" (از) به معنی "من" در حالت فاعلی آمده است. کسانی که با زبانهای قدیمی ایرانی آشنایی دارند میدانند که این "از" مختص زبانهای ایرانی شمال غربی است در حالیکه در زبانهای فارسی باستان (عهد هخامنشی-) این واژه چون (اد) آمده است. این واژه در تمام گویشهای زبان کردی تا حدود ۲۰۰ سال پیش خیلی معمول بوده است، ولی اکنون فقط در گویشهای کرمانجی و زازایی تکلم میشود. واژه دیگر این بیت "اوارتر" (اولا- تر)، د. نوایی آنرا چون "awartar (اوارتر)" به برتر معنی کرده‌اند، دلایل قانع کننده‌ای هم در رابطه با معنی واژه نوشته‌اند. واژه "اولاتر" امروزه در زبان کردی به معنی "آنسوی تر/ آنطرف تر" میباشد. اما در لهجه‌های جنوبی به معنی بالاتر هم بکار میرود برای مثال "خوی ته‌ولتر نه‌زانی" به معنی خودش را بالاتر میداند. یکی دیگر از واژه‌گان "تو" میباشد که به شکل هزوارش نوشته شده است، اما بایستی در ترجمه این را در نظر گرفت که در متون قدیمی پهلوی "تو" در جملات دو شکل متفاوت دارد، که در اینجا "ته" درست تر است (نگاه کنید به توضیح در مورد واژه ۹).

آخرین واژه این بیت خیلی واضح است که "لال (ج بن/ ژ بن)" یک واژه کردی است به معنی "از اساس/ از بن". متأسفانه د. نوایی و سایرین آنرا چون "er" خوانده و به معنی چیز ترجمه کرده‌اند، "که من از تو برترم به بس گونه چیز" که کاملاً اشتباه است.

ژباړه او متن	۴۴
ژباړه - له ۱۱۴۶	۷ له ۱۱۴۶ - ۱۱۴۶
له ۱۱۴۶ او ۱۱۴۶	۸ له ۱۱۴۶ - ۱۱۴۶
له ۱۱۴۶ او ۱۱۴۶	۹ له ۱۱۴۶ - ۱۱۴۶
له ۱۱۴۶ او ۱۱۴۶	۱۰ له ۱۱۴۶ - ۱۱۴۶
له ۱۱۴۶ او ۱۱۴۶	۱۱ له ۱۱۴۶ - ۱۱۴۶
له ۱۱۴۶ او ۱۱۴۶	۱۲ له ۱۱۴۶ - ۱۱۴۶

آوانویسی، ترجمه و معانی بیت‌های 7-12:

- | | |
|------------------------------|------------------------|
| (7) aēžm pad xwaniras zamīg | draxt-ē nawēt hamtan |
| (8) če xaštrā až man xwarēt | kādē nōg bārm bar |
| (9) magōkān taxt ham | frasp ham wātpānān |
| (10) yānēk-rōf až man karēnd | ke warāfānē mēhwān-mān |
| (11) yawāz(m) až man karēnd | ke kūpend yaw ud brinj |
| (12) damīnēk až man karēnd | ātūrwānān wāznē |

درختی نباشد همتن [م]

هنگامیکه نوبر می‌آورد

(۷) گویم به خونیرس زمین

(۸) هر چه شاه هست از من خورد

- (۹) تخته کشتیانم فراسپم بادبانان
- (۱۰) جاروب از من کنند که بروید مهمانخانه را
- (۱۱) گواز از من کنند که کوبند جو و برنج
- (۱۲) دمنک [دمنه] از من کنند آتشبانان خواهندش

بیت ۷: اولین واژه این بیت را د. نوایی همچون "و من / و مرا" ترجمه کرده‌اند که صحت ندارد. این واژه خواندش کاملاً مشخص است "aēžm (ایژم)" میباید به معنی گویم / میگویم (در زبان گُردی مردم مناطق سفز- سنندج- شهرزور). واژه سوم "خونیرس" است، بر طبق اعتقادات قدیمی ایرانیان، کره زمین به هفت اقلیم یا کشور تقسیم میشد، شش اقلیم در اطراف و اقلیم هفتم که "خونیرس / خونیرث" نام داشت و از نظر وسعت و بزرگی به اندازه شش اقلیم دیگر بود در وسط آنان جای میگرفت.

بیت ۸: واژه اول این بیت "چ / چی" در زبان گُردی معمولاً در اول جمله میآید و معنی "هرچی / همه" را میدهد، در اینجا نیز منظور این است که هر چه شاه است یا همه شاهان از ثمر من میخورند آنگاه که میوه‌ی من نوبر است، (تازه میرسد). واژه اول مصرع دوم این بیت در فرهنگهای پهلوی چون "کاد" به معنی "هنگامیکه / وقتی" معنی شده است. این واژه هم اکنون در زبان گُردی بصورت "کات / کاتی" تلفظ میشود.

بیت ۹: واژه مگوکان (کشتیان)، اکنون در زبان گُردی معمول نیست، بلکه بیشتر کلمات گه‌می و کشتی به کار میرود. همچنین واژه "وات" به معنی "باد" نیز در گویشهای جنوبی و هورامی و زازاکی چون "وا" تلفظ میشود. فراسپ / فرسپ به معنی تیره چوبی است که بادبان را به آن نصب میکنند

بیت ۱۰: قبل از اینکه در مورد این بیت چیزی بنویسم، دو نکته را لازم به توضیح میدانم:

۱- در زبان گُردی چندین واژه برای "جارو" وجود دارد از جمله گسک، گزک، کنوشه، هیفاله‌ک، هافلک، شفیک، گیاریف، گیاریفک، جه‌ریفک (فرهنگ فارسی- گُردی دانشگاه کردستان، جلد اول، سال ۱۳۸۵، ص ۷۵۱). اگر به واژه‌های گیاریف، گیاریفک، جه‌ریفک

نگاه کنیم آنگاه در میابیم که جزء "ریف/ریفک" معادل واژه "زُفت" است در زبان فارسی، برای مثال در واژه‌های زُفتگر یا زُفت و روب.

۲- در زبان گردی برخی از واژه‌ها با گرفتن پیشوند "را" می‌تواند واژه‌ای دیگر با معنی متفاوت بسازند. برای مثال:

کشان = کشیدن	راکشان = دنبال خود کشیدن، بزور کشیدن
گرتن = گرفتن	راگرتن = نگاهداشتن، متوقف کردن (برگرفتن)
وهستان = ایستادن	راوهستان = متوقف شدن، ایستادن (بر ایستادن)
مآین = مالیدن	رامآین = جلو انداختن و روبیدن
رافان = روبیدن	رارافان = روبیدن، پاکسازی (با استفاده از زور)

در گردی واژه‌ی "رارافان" معادل واژه "زُفت و روب" است در فارسی (نگاه کنید به فرهنگ فارسی- گردی دانشگاه کردستان، ۱۳۸۵ جلد ۱ ص ۱۲۲۸). بنظر می‌رسد که "را"ی اول این واژه پیشوندی است برای واژه "رافان" به معنی روبیدن. اگر این واژه را با گیاریف و جه‌ریفک به معنی جاروب مقایسه کنیم میتوان نتیجه گرفت که ریشه مصدری این واژه‌ها "رف" میباشد. معادل "زُف" ریشه مصدری واژه "زُفتن" در زبان فارسی.

محققین مختلف واژه اول این بیت را همچون گیاه روب، خوانده‌اند که صحیح نیست. اگر املای این واژه درست و تغییراتی در آن صورت نگرفته باشد خوانش درست آن "یانیک روف" است. یانه/ یانیک در گویش هورامی به معنی خانه/ خانک است، یانیک روف به معنی خانه روب (جاروب) میباشد. همچنین واژه دیگر "ورافانی" است به معنی بروید.

واژه آخر این بیت نیز به اشتباه خوانده شده است زیرا که در اینجا "میهن و مان" دو واژه نیستند، بلکه یک واژه است. "میهوان- مان" به معنی جای مهمانان یا مهمانخانه است. میهوان یک واژه‌ی معمولی گردی است در گویش کرمانجی به معنی میهمان میباشد و "مان" به معنی جا و محل است. د. نوایی و سایرین آنرا به "میهن و مان" ترجمه کرده‌اند! در صورتیکه نمیشود میهن را جاروب کرد و جاروب کردنش هم امر درستی نیست. بنا بر این معنی کلی این بیت چنین است: جاروب از من میسازند که بروید مهمانخانه را.

بیت ۱۱: این بیت به احتمال زیاد دستکاری شده است چراکه واژه اول بیت با "یوازم" شروع میشود. یوازی یا گواز به هاون چویی گفته میشود، بنابر این جمله "هاونم از من کنند" نمیتواند درست باشد، همچنین واژه "کوپند" نیز در هیچکدام از گویشهای زبان گردی تلفظ نمیشود. این تناقضات نشاندهنده تغییراتی است که صورت گرفته است. برای اینکه بتوان جمله را معنی کرد یا باید مثل د. نوایی ضمیر متصل (م) چسبیده به گواز را حذف نمود و یا اینکه واژههای "اژ من" را حذف کرد.

بیت ۱۲: در این بیت واژهی دمه یا دمنک همان ابزاری است که برای دمیدن در کورههای آتش بخصوص از طرف آهنگران استفاده میشد (نگاه کنید به عکس یک دمه / دمنک قدیمی در همین صفحه). واژه دیگر که به صورت "۳۱۱۴۵" نوشته است میتواند به دو صورت "آتوروانان" و یا "آتونان" خواند. که هر دو نیز کاملاً مناسب بیت میباشند. آتور- وانان به معنی آتشیبانان و آتونان (تونان) به معنی آتشدانها / کورههای آتش میباشد.



نمونه یک دمه / دمنک قدیمی در موزه خانه شهر سنندج

در بازنویسی این ابیات واژه‌ها دستکاری و جابجا شده‌اند. هر چند واژه‌های بسیاری هستند که در زبانهای گُردی و فارسی مشابه‌اند، اما واژه‌هایی نیز موجودند که فقط مختص زبان گُردی اند، اما چون محققین از فهم آنها عاجز بوده‌اند، به تصور اینکه اشتباه نوشته شده‌اند آنها را بشکل مورد نظر خود بازنویسی کرده‌اند. بدتر از همه ضمایر متصل دوم شخص را که هم در زبان گُردی و هم در فارسی و هم در پهلوی "ت" 46 میباشند به صورت "د" نوشته‌اند، برای مثال: کوژند بجای کوژنت (کشنت)، مزند بجای مزنت (بُزرگت، سرورت).

بیت ۱۳: دو واژه در این بیت، لازم به توضیح است، اول واژه "موگ" که گویا در پهلوی به معنی یک نوع کفش است، در زبان گُردی چنین واژه‌ای به معنی کفش وجود ندارد. نه‌وایی و برخی از محققین معتقدند که این همان واژه "موزه" است در فارسی به نوعی از کفش گفته میشود. "یک نوع پافزار که تا ساق پا و زیر زانو را می پوشاند و چکمه نیز گویند. (ناظم الاطباء)" 47. واژه دیگر این بیت "nālin (نالین)" است که در گُردی به معنی کفشی است که از تخته درست میشود 48. متاسفانه د. نوایی و دیگر محققین این واژه را چون "والین" خوانده‌اند! علتش هم این است که حرف "n" در پهلوی را میتوان هم مثل "ن" و هم مثل "و" خواند.

بیت ۱۴: هر چند خواندن و فهمیدن این بیت برای گُرد زبانها و نیز کسانی که با این زبان آشنائی دارند خیلی آسان است، اما متاسفانه خیلی از محققین در خواندن آن دچار اشتباه شده‌اند مثلاً د. نوایی واژه "سـ" (پـ) را که در زبان گُردی حرف اضافه است به معنی "برای، به او، توسط، همراه، به ، با ..."، همچون "پا" ترجمه کرده‌اند (رسن از من کنند، که پای تو را بندند)، که اشتباه است. اگر ما املاهای این واژه را با املاهای واژه "پا" در واژه "ورهنه پایان" در بیت قبلی مقایسه کنیم، میبینیم که در آنجا واژه پا به شکل "سـ" نوشته شده است که کاملاً درست و منطقی است ولی در اینجا بصورت "سـ" آمده است که تلفظ صحیح آن "پـ" میباشد که همچنانکه گفته شد حرف اضافه است.

بیت ۱۵: فهم این بیت برای گُرد زبانها بسیار آسان است، در صورتیکه سایر مترجمین به گونه‌ای کاملاً غلط آنرا خوانده و ترجمه کرده‌اند. د. نوایی چنین ترجمه کرده‌اند: "چوب از من کنند، که گردن تو را مالند"، و آبادانی نوشته‌اند: "چوب از من کنند که پاهای تو را

46 حسن رضائی باغ بیدی، دستور زبان پارسی، تهران ۱۳۸۱، ص ۷۰

47 پروین بابایی، مروری بر واژگان پارچه و لباس درخت آسوریگ، ۱۳۹۳.

48 هه‌نبانه بورینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، ص ۸۵۷

ماچ کنند"، که ترجمه‌های صحیحی نیستند. در اینجا درخت به بُز میگوید که از من چوب درست میکنند که مزنیت (سرورت) با آن ترا بگیرد، هیچ ربطی با ماچ کردن و گردن و... ندارد. همین عدم فهم باعث شده است که درکهای نامناسبی ارائه شود. مثلا واژه‌ای که محققین آنرا همچون **نځ** (گریو) به معنی گردن، نوشته و خوانده‌اند، در متن اسانا به شکل "**نځ**" آمده است، حتی اگر گریو هم باشد بازهم به معنی گرفتن است نه گردن. همچنین با توجه به توضیحات د. نوایی چنین به نظر میرسد که حرف اضافه "**س**" هم در این بیت در بعضی از نسخه‌ها وجود داشته و در بعضی دیگر حذف شده است. منطقی‌ترین حرف اضافه "**پ**" به معنی "با آن" وجود داشته باشد، زیرا درخت میگوید از من چوب درست میکنند که سرورت "با آن" تو را بگیرد. حال برای مشخص شدن بیشتر این مطلب به توضیحاتی که د. نوایی در این باره نوشته اند توجه فرمائید:⁴⁹

"در واژه "**نځ** (گریو)" در متن اسانا پیش از واژه، دو حرف "**نځ**" افزوده شده است (نسخه‌های DP و Ta چنین افزایشی را ندارد). میتوان پنداشت که نویسنده نسخه MK (مهرآبان کیقباد) اول میخواست است "گر"، در واژه گریو. را با "را"ی شبیه "و" (-**ځ**) بنویسد و پس از نوشتن دو حرف نخست، آن کلمه را از نو، با "را"ی شبیه به لام نوشته است (چون متن بالا) که بعد دو حرف اول یعنی "**نځ**" را بزداید ولی فراموش کرده است. گریو خود به معنی "گردن" است و لزومی نداشته است که آنرا به گرتن (اونوالا-بنونیس) یا گردن (مدی-آبادانی) تغییر دهند.

اونوالا پس از این واژه کلمه [pataš] را افزوده است. māzēnd: نک به BSOAS ۳/۱۳ ص ۶۴۲، زیر نویس ۲، و ترجمه آن در این رساله، ص ۱۷، ۲.

اونوالا:

They kiss thy neck = māčēnd

د. فرهاد آبادانی:

kisses thy neck = māčēnd

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۴۶-۴۷. 49

به صیغه مفرد، ولی در ترجمه فارسی = "پاهای تو را ماچ کنند". گویا نظر به ترجمه "بهار" داشته است که متن و ترجمه "پایها" بنویسند = māčēnd، مدی ترجمه کرده است."

در اینجا معلوم میگردد که این واژه "پا" نیست بلکه بازهم این حرف اضافه "پَی (pē)" است که در یکی از نسخه‌های دیگر آمده و محققین ما آنرا به "پا"های ترا ماچند ترجمه کرده‌اند.

بیت ۱۶: واژه‌گان این بیت در زبان گردی امروز کاملاً معمولی اند، منتها نویسندگان این متن برای اینکه صورت شعری به آن بدهند و مصرع‌ها را هم قافیه کنند، واژه آخر این بیت "کوژنت" را چون کوژند نوشته‌اند که خلاف است، همچنین واژه "sarkūn" که به معنی سوراخ کردن سر میباشد از سوی هیچکدام از محققین خوانده نشده است. د. نوایی در حالیکه آنرا چون "سرکون" نوشته‌اند ولی چون کوفتن و آویزان کردن ترجمه کرده‌اند که اشتباه است. سرکون یک واژه گردی است به معنی سوراخ کردن سر میباشد.

ژوندلیک و سترگو		۴۸
۱۶ کو نوو (کونډ)	کټل سترگو	۱۷
۱۷ نوو سترگو (کونډ)	کټل سترگو و سترگو	۱۸
کټل سترگو (کونډ)	کټل سترگو (کونډ)	۱۹
کټل سترگو (کونډ)	کټل سترگو (کونډ)	۲۰
کټل سترگو (کونډ)	کټل سترگو (کونډ)	۲۱

آوانویسی، ترجمه و معانی بیت‌های ۱۷ - ۲۱:

- | | |
|-----------------------------|--------------------|
| (17) hēzm ham ātūrān | ke tō sip bržēnd |
| (18) tāpistān ā-sāyag ham | pad sar šatrāyārān |
| (19) hēlag ham warzīgarān | hangvin āzātmartān |
| (20) tapangōk až man karēnd | dārōgdān dānē |
| (21) šatrān šatr barend | biziškān bizišk |

که سیپ [جگر سفید] تو را کباب کنند

(۱۷) هیزم ام آذران [را]

بر سر شهریاران

(۱۸) تابستان سایه‌ام

- (۱۹) غربالم برزگران [را] انگبین آزاد مردان [را]
 (۲۰) تبنگوک از من کنند داروگدان [درآن] گذارند
 (۲۱) شهر به شهر برند پزشک به پزشک

بیت ۱۷: در این بیت واژه هیزم چون هزوارش آمده است. "سیپ" واژه‌ی دیگری است که خواندن آن خیلی مشخص است اما با وجود این، هیچکدام از محققین معنی آنرا به درستی نفهمیده‌اند. "سیپ/ سیپه‌له/ سیپه‌لک/ سی" در گُردی به معنی جگر سفید⁵⁰ میباشد، سابقا جگر و جگر سفید را باهم کباب میکردند.

بیت ۱۸: د. نوایی در مورد واژه "ā-sāyag (آ- سایگ)" به معنی سایه نوشته اند که در اینجا چون آسایگ آمده اما در بیت ۲۲ همچون سایگ. میتوان این پرسش را کرد که چرا دو شکل مختلف برای یک واژه آمده است؟ اما جواب این پرسش در زبان گُردی مشخص است، این "ā" یکنوع پیشوند است جزو اصوات محسوب میشود که در اول بعضی از واژه ها قرار میگیرد و حالت تأکیدی به جمله مبیخشد برای مثال:

ware (بیا)، ā- ware (بیا)

golekem (گلم/ گل من)، ā- golekem (گلم/ گل من)

aw roje (آن روز)، ā- aw roje (آن روز)

bnwse (بنویس)، ā- bnwse (بنویس)

بیت ۱۹: در این بیت د. نوایی برای ترجمه واژه "hēlag" از ترجمه یونکر "Junker" استفاده کرده‌اند که کاملا اشتباه است و این اشتباه را هنینگ (W.B. Henning) مشخص کرده است، اما متأسفانه خود هنینگ هم نتوانسته‌اند معنی این واژه را که یک واژه معمولی گُردی است پیدا بکنند. قبل از آوردن توضیحات هنینگ بهتر است معنی این واژه را در گُردی روشن کنیم. این واژه "هیله‌گ/ ئیله‌گ" است که معادل "الک یا غربال" در زبان فارسی است. در این بیت درخت میگوید که از من غربال درست میکنند برای

فرهنگ فارسی- گُردی دانشگاه کردستان، جلد دوم، ص ۷۸۰، همچنین هه‌نبانه بورینه، فرهنگ گُردی-⁵⁰ فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۴۵۴.

برزگران، (یک ابزار کار برای برزگران)، اما یونکر و دیگر محققان آنرا چون هزووارش خوانده و به عنوان "شیر" ترجمه کرده‌اند. هنینگ در این مورد چنین مینویسد:

"یونکر" Junker در فرهنگ پهلویک، دو هزووارش برای "شکر" آورده است، هر دو به خطا، یکی "HLY" گاه "HLB" به معنی شیر، ۷، ۴ و یکی دیگر هم "HL (halla) - سرکه ۵، ۲ که معنی درست آنرا در حاشیه بعنوان نسخه بدل آورده است (سک، سرکه)، در متون پهلوی ۳۰، ۶ متن خسرو وریدک بند ۳۱، HLY i trurš [هاله‌ی ترش]، (سرکه ترش- عربی خل الثقیف ثعالبی).⁵¹

در اینجا معلوم میشود که یونکر واژه "hēlag" را که در بیت ۱۹ به معنی "الک/ غریبال" آمده است به "HLY (halla)" خوانده و آنرا هزووارش دانسته و سپس "شیر" را از آن نتیجه گرفته است. جای تاسف اینجاست که علاوه بر اینکه خود واژه را اشتباه فهمیده و واژه دیگری را جایگزین آن کرده‌اند، اما این واژه جایگزین نیز "HLY (halla)" هزووارش نبوده بلکه خود یک واژه گردی است، "هاله"⁵² امروز هم در زبان گردی به معنی انگور نرسیده (غوره) است، که آب آن را گرفته و برای درستکردن سرکه از آن استفاده میکنند.

املاي این واژه کاملاً مشخص است که "هیلگ/ الک" میباشد، که در زمان قدیم از ابزار کار برزگران بوده است. قطعا شیر نمیتواند باشد، علاوه بر اینکه املاء این واژه هیچ ربطی به شیر ندارد، خود شیر هم مختص برزگران نیست بلکه مختص همگان است.

بیت ۲۰: یکی از واژه‌گان این بیت تبنگوک میباشد، "تبنگو"⁵³ به معنی صندوق و "ک" اینجا علامت تصغیر است، به معنی صندوق کوچک/ صندوقچه. واژه دیگر این بیت "داروگدان" است. که از دو جزء "دارو/ داروگ" و "دان" تشکیل شده است. "دارو" یک واژه ایرانی است که هم در فارسی و هم در گردی بخصوص در لهجه‌ی زازاکی به معنی درمان میباشد.⁵⁴ واژه داروگدان مشابه واژه‌های نمکدان، گلدان، کاهدان، یخدان و... که در اینجا منظور ظرف‌های کوچکی است مانند نمکدان که جای دارو بوده است (بسته‌های دارو). آخرین واژه این بیت که جای تامل دارد واژه "دانه" (dānē) است که از مصدر "دانین/ دانان" در زبان گردی است به معنی گذاشتن یا قرار دادن، که از نظر تلفظ خیلی شبیه است به واژه "دان" به معنی دادن. اما متأسفانه محققین با گذاشتن یک

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۲۰، زیرنویس، ۲ ۵۱

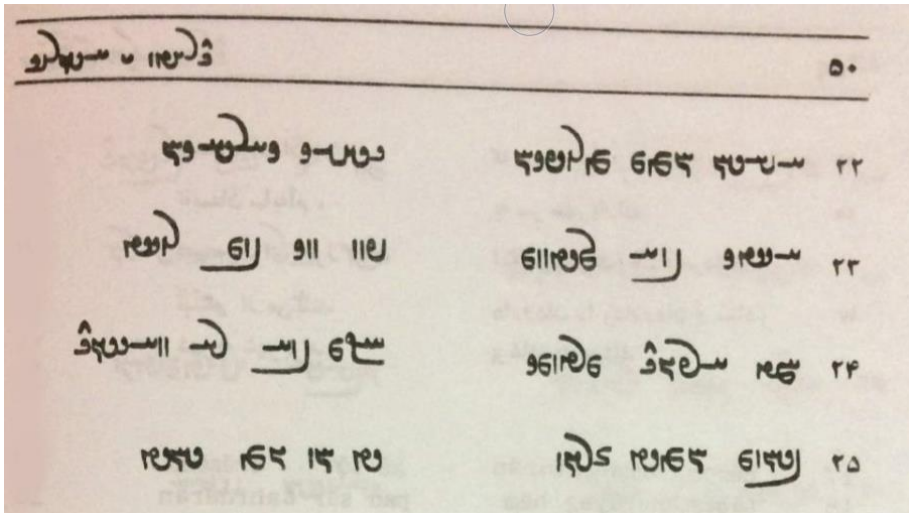
هه‌نپانه بورینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۹۴۱ ۵۲

53 <https://www.vajehyab.com/dekhoda/%D8%AA%D8%A8%D9%86%DA%AF%D9%88>

54 Ferheng Kirmncki-Kurmanci, Çeko Kcadag, Berlin 2010, l.p 650, 92

"و" در اول واژه آنرا به شکل "وسناد" و به معنی "برای" خوانده‌اند که صحیح نیست، (در مورد این واژه قبلاً توضیح داده شد). معنی این بیت چنین است: از من صندوقچه درست میکنند که داروگدان (ظرفهای کوچک دارو) را در آن بگذارند.

بیت ۲۱: در بیت ۲۰ درخت میگوید که از من تبنگوک درست میکنند که "دارودان" (بسته‌های دارو) را در آن بگذارند و در این بیت میگوید پزشکان آنها را شهر به شهر با خود میبرند. در متن پهلوی اسانا این بیت به شکل "شهران شهر برند، پزشکان پزشک" آمده است که این شیوه زبانی و این شیوه بیان با زبان گُردی همخوانی دارد و کاملاً مفهوم است اما چون در زبان فارسی نامانوس است بنابراین د. نوایی "ان" آخر واژه‌های شهران و پزشکان را از آنها جدا کرده و آنرا به عنوان حرف اضافه "به" خوانده اند. همچنین لازم است که اشاره‌ای هم به خود واژه "بزیشک" بشود. این واژه هم اکنون نیز در زبان گُردی-کرمانجی بشیوه باستانی آن یعنی "بزیشک" تلفظ میشود.



آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌های بیت‌های ۲۲-۲۵:

- | | | |
|------|-----------------------|------------------------|
| (22) | āšyān ham mulwičkān | sāyag kārdakān |
| (23) | astag bwarēm datwānm | pad nōg bwem ruēt |
| (24) | kādē harzend mardumak | ā- gum bnē rā wanāsēnd |
| (25) | bažnum anmēnēt zargōn | yat aw rōž yāwit |

- | | | |
|----------------------------|------|-----------------------|
| سایه‌ام مسافرین [را] | (۲۲) | آشیانم گنجشکان [را] |
| از نو رویده بشوم | (۲۳) | هسته بریزم میتوانم |
| گم بشوند راه را باز شناسند | (۲۴) | آنگاه که مردمان سبکسر |
| تا آن روز جاوید | (۲۵) | بشتم مینماید زرگون |

بیت ۲۲: دو واژه در این بیت لازم به توضیح میباشد. د. نوایی و سایر محققین واژه "𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥" (مولویچکان) را چون موروزگان به معنی مرغان خوانده‌اند، هر چند این واژه را میتوان به هر دو صورت موروزگان و یا مولویچکان خواند، اما در زبان گردی "ملویچک" به معنی گنجشک و مولویچکان به معنی گنجشکان است. بطور کلی در زبان گردی پرندگانی را که پرواز میکنند "مل (مه‌ل = کوردی) میخوانند و آنهایی که از گروه مرغان هستند "مر" گفته میشود (مامر، مریشک، مراوی). بنابر این هم از نظر املائی مشخص است که این واژه "مولویچکان" است و هم بطور واقعی این گنجشک است که بر درخت آشیانه می کند نه مرغان.

واژه دیگر این بیت "کاردک/ کارداک" میباشد، کارده یا کارداک به معنی مسافر است. کارده‌کان یا کارده‌وانان به معنی مسافران میباشد که امروزه چون "کاروان" تلفظ میشود.

بیت ۲۳: بیت‌های ۲۳ و ۲۴ در ارتباط باهم معنی پیدا میکنند، درخت در اینجا میگوید اگر من هسته بریزم میتوانم باردیگر روئیده بشوم (مثل یک درخت)، آنگاه که آدم‌های سبکسر و کم تجربه راه را گم میکنند، با دیدن من بتوانند راه را باز شناسند [در فرهنگ روستائی کماکان از درخت بعنوان یک علامت راهیابی استفاده میشود، مثلاً میگویند به فلان درخت که رسیدی طرف شمال را بگیر و بعد از حدود ... که راه رفتی به مقصد میرسی]. متأسفانه این بیت خیلی مورد تحریف قرار گرفته است، از ترکیبات و معنی این بیت پیداست که هر کدام از مترجمین بر اساس استنباط و دانش خود آنرا دستکاری کرده تا بتوانند معنایی برای آن بیابند. از گفته‌های د. نوایی پیداست که واژه "رویت" به معنی "روید" که مصدر آن در فارسی روئیدن میباشد را به واژه "رست" از مصدر "رستن" تغییر داده شده است. در مورد بیت ۲۳ د. نوایی در ص ۵۱ در توضیحات شماره ۲۳، چنین نوشته‌اند: "در مورد کلمه *royēt* (رویت/ روید)، اونوالا و آبادانی آنرا به صورت *rust* (رست) نوشته‌اند، اولی (اونوالا) این بیت را با بیت پیشین و پسین آمیخته و دومی (آبادانی) با بیت بعد و هردو معنی را آشفته و تباه ساخته‌اند، ترجمه انگلیسی و فارسی آبادانی هم با هم مطابقت ندارد".

در بیت ۲۳، واژه دوم "𐭪𐭥𐭥𐭥" که بصورت "بوه" خوانده میشود از طرف د. نوایی نادیده گرفته شده است و ایشان هیچ معنایی برای آن نیافته‌اند. اما واژه سوم را "𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥" هزوارش دانسته و آنرا به بیافکنم ترجمه کرده‌اند. همانطور که د. نوایی گفته‌اند تمامی این بیت را بهم ریخته‌اند با کمی دقت متوجه میشویم که دو حرف آخر واژه دوم به ابتدای واژه سوم چسپانده شده است، که در صورت تصحیح آنوقت تا حدود

زیادی معنی بیت درست در میآید بدین ترتیب: واژه دوم: "رِسِه" (بوهرم) میشود از مصدر "وهرین/ وهریان"⁵⁵ به معنی ریزش کردن و ریختن میوه، گل، برگ درختان، حبوبات و موی سر، کلا به ریختن دانه‌ای گفته میشود نه ریختن آب و مایعات که مصدر آن در گردی "رژان" است. بوهرم به معنی "بریزم/ پائین بریزم" است. بعد از برداشتن این دو حرف آنچه که از واژه سوم میماند واژه "سِه" میباشد که "دتوانم/ ده‌توانم= کوردی)" که به معنی میتوانم است. پس باید شکل درست این بیت چنین باشد:

سوهرو رِسِه سِه ۱۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱

که معنی آن چنین است: "هستک بوهرم ده‌توانم، پد نوگ بوم رویت".

بیت ۲۴: در خواندن و ترجمه این بیت هیچکدام از محققین موفق نبوده‌اند و به اشکال مختلف آنرا ترجمه کرده‌اند، بخصوص تعابیر مختلفی از واژه هرزند نموده‌اند، هرزند همان واژه‌ای است که امروزه در زبان گردی چون "هرزه" تلفظ میشود. هرزه در گردی به معنی سبکسر، کم تجربه و خیره سر میآید، معمولاً به نوجوانانی که کم تجربه و بعضاً خیره سر اند "هرزه‌کار" گفته میشود، (نگاه کنید به هه‌نبا‌نه بورینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۹۶۸). در اینجا نیز "هرزند مردمان" منظور مردمان سبکسر و کم تجربه است. یکی دیگر از واژگان این بیت "سِه" (را) میباشد به معنی "راه". که هرچند همین شکل نوشتاری "سِه" (L^د)، خود یکنوع هزوارش است که به معنی "نه" میآید، ولی در این بیت منظور این هزوارش نیست بلکه چون خود واژه "را" به معنی "راه" خوانده میشود. آخرین واژه این بیت نیز "وه‌ناسند" یک واژه گردی است به معنی بازشناسند.

بیت ۲۵: در این بیت تنها نکته‌ای که جای تامل دارد واژه "سِه" = anmēnēt (انمینت) میباشد که به معنی "مینماید" است. که محققین قبلی آنرا چون هزوارش "هست" ترجمه کرده‌اند که صحت ندارد. این واژه دو بار در متن به کار برده شده است، در بیت‌های ۲۵ و ۳۷، در بیت ۲۵ درخت میگوید که بشنم (قامتم) مینماید زرگون، و در بیت ۳۷ بُز به درخت میگوید که تو بخاطر آن کرده‌هاست (کردارهای جمشید) که سرت زرگون مینماید.

هه‌نبا‌نه بورینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۹۲۲⁵⁵

ژباړه او معنی		شماره
که نلارد می و نان	ke-š niyet may ud nān	۲۶
(یا) هم برد و ذخیره کنند	yat amburēt āwištēnd	۲۷
درخت آسوریگ	draxtī āsūrīg	۲۸
سرم ازش [گفته‌هایش] گیج می‌رود	sarm panaž- šēwit	۲۹

آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌های بیت‌های ۲۶-۲۹:

(26)	hawīž martumak	ke-š niyet may ud nān
(27)	až man bar xwarēnd	yat amburēt āwištēnd
(28)	Kādē-š awa wāxt būt	draxtī āsūrīg
(29)	buzm fsān karēd	sarm panaž- šēwit

(۲۶)	آن مردمی نیز	که ندارد می و نان
(۲۷)	از میوه من خوردند	(یا) هم برد و ذخیره کنند
(۲۸)	هنگامیکه اینها [را] گفته بود	درخت آسوریگ
(۲۹)	بُزم فسان ⁵⁶ کرد	سرم ازش [گفته‌هایش] گیج می‌رود

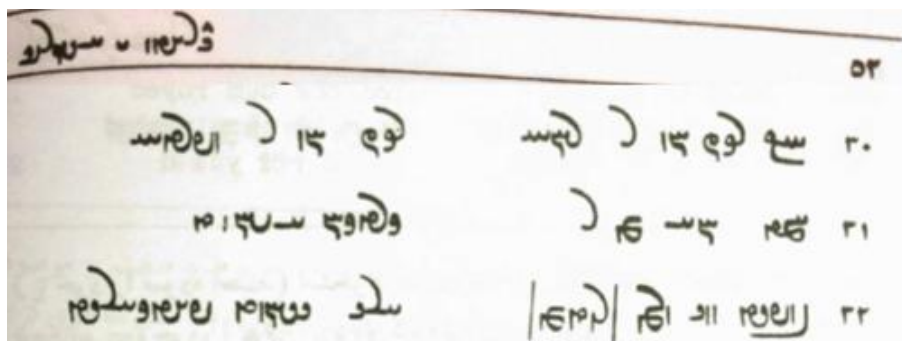
فسان، جمع فس به معنی چُس. فرهنگ باشور، عه‌باسی جه‌لیلیان، ۲۰۰۵ ارییل ص ۴۶۲. همچنین⁵⁶ هه‌نبا‌نه بورینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۵۲۰، در اینجا منظور این است که بز به حرف های درخت چُسید.

بیت ۲۶: در این بیت واژه اول "هوئژ / هوئچ / هوئش (اوئژ / اوئچ / اوئش)" در زبان گُردی به معنی "او هم / او نیز"⁵⁷ میباشد، که با توجه به اینکه در جمله صحبت از مردم است بنابراین درست تر این بود که بجای واژه هوئژ واژهی "هوانئژ / اوئئژ" به معنی "آنها نیز" میآید. اما چرا این واژه به جای صیغه جمع بصورت صیغه مفرد آمده است، مسلماً اشکال از سراینده نبوده بلکه اشتباه از نسخه‌نویسان بوده است.

بیت ۲۷: معنی کردن این بیت به علت تغییرات زیاد کار آسانی نیست، واژهی آخر این بیت "āwištēnd (آویشتند)" یک واژه گُردی است به معنی انداختن و ذخیره کردن است، در اینجا درخت خرما میگوید آنهائی که فقیر هستند و می و نان ندارند از من میخورند و یا من را ذخیره میکنند، در متن پهلوی به جای "یا"، "تا" نوشته شده که قطعاً اشتباه است.

بیت‌های ۲۸ و ۲۹: این دو بیت کاملاً بهم مرتبط هستند. در اینجا سراینده یا نقل کننده داستان چنین میگوید: هنگامیکه این ها را گفته بود درخت آسوریگ، بُز به گفته‌های او فسان کرد (چُسید) و گفت سرم برایش (برای این گفته‌هایش) گِیج می‌رود. آنچه که در اینجا لازم به توضیح است واژه "𐭥𐭮𐭲𐭮" (فسان) میباشد. این واژه خواندش خیلی روشن و واضح است، که از چهار حرف "ف-س-ا-ن" تشکیل شده و از نظر املائی هیچ قرابتی با واژه "پاسخ" ندارد اما متأسفانه سایر محققین چون با واژه "فسان" آشنایی نداشته‌اند، آنرا چون "پاسخ" معنی کرده‌اند که بسی جای تعجب است، زیرا اگر این واژه "پاسخ" بود میبایستی جمله به این شکل بود که "بُز پاسخ داد". زیرا سؤال کردنی و پاسخ دادنی است، "پاسخ کرد" فکر نمیکنم در هیچ زبانی موجود باشد.

هه‌ژار، هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، ص ۲۹⁵⁷



آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌های بیت‌های ۳۰-۳۲:

- | | | |
|------|------------------------|------------------------|
| (30) | kū tō- če awa man rāni | tō če awa man neparti |
| (31) | kādē awe [i] až man | krtekān ašnewēt |
| (32) | bwēt nang wa-lēm | arāi saxwanat pēt krēt |

- | | | |
|------|--------------------------------------|----------------------------------|
| (۳۰) | که تو چی... برای من گزاره گویی میکنی | تو چی [هستی]... با من نبرد میکنی |
| (۳۱) | هنگامیکه کسی از من | بشنود این کرده‌ها را |
| (۳۲) | بشود ننگ بر من | [که] چرا با او سخن کردی |

بیت ۳۰: واژه "awa" در مورد این واژه در ابتدای متن توضیح داده شد. awa در اینجا ضمیر نیست به معنی "آن یا او"، بلکه این نوعی از اصوات است که بیانگر حالت تعجب و یا نوعی خشم است. "awa" در زبان گُردی خیلی معمول است و متاسفانه معادل فارسی آن موجود نیست، برای مثال:

ئه‌وه دیسان هاتیه‌وه! (دوباره که آمدی!).

ئه‌وه بۆ وازم لی ناهینی؟ (چرا دست از سرم بر نمیداری؟).

ئهوه تو له کویت (توکجا هستی!).

ئهوه نامناسی! (من را نمیشناسی!).

بنابراین چون معادل فارسی آن را نیافتیم در ترجمه جای آن را خالی گذاشته‌ام.

واژه دیگر این بیت "رانی" می‌باشد که متاسفانه د. نوایی آنرا چون پیکار و نبرد معنی کرده‌اند که درست نیست. این واژه در زبان کُردی به معنی حرف‌های بی‌هوده گفتن و گزافه‌گویی است. هرچند واژه "رانی" در فارسی با واژه "سخن" می‌آید و واژه مرکب "سخنران و سخنرانی" را می‌سازد که یک واژه "مثبت" می‌باشد. اما در کُردی فقط از جزء دوم یعنی "رانی" استفاده می‌شود که یک واژه منفی است برای مثال:

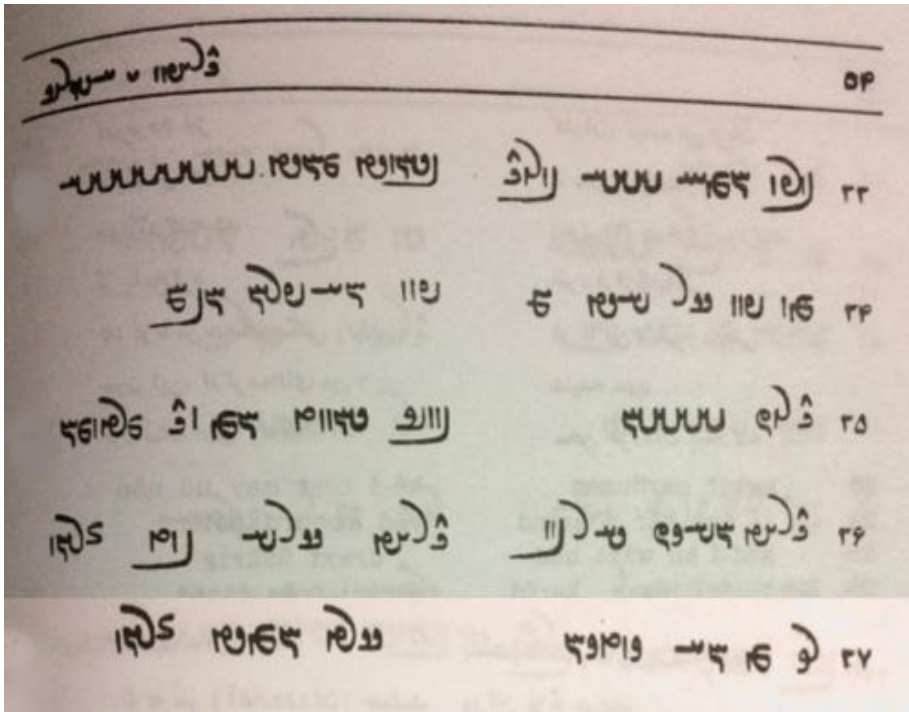
که‌م برانه (کم بران/ کم حرف بزن)

مه‌رانه (مران / حرف نزن)

خۆش‌ئه‌رانی (خوش میراند/ زیاد گزافه‌گویی میکند)

در اینجا بُز به درخت می‌گوید تو چی هستی که داری در مقابل من گزافه‌گویی میکنی.

بیت ۳۱ و ۳۲: این دو بیت با هم معنی پیدا میکنند، یکی از این واژه‌ها "سه" (ئهوه/ ئهوه‌ی) می‌باشد به معنی "کسی/ آن کسی" است. واژه دیگر "ولیم" (ولیم/ ولیم = کوردی) به معنی بر من که متاسفانه سایر محققین چون معنی آنرا نفهمیده‌اند تصور کرده‌اند که این واژه هزوارش است. همچنین واژه دیگری هم که به اشتباه خوانده و معنی شده است واژه "سه" (ارای) می‌باشد که امروزه در کُردی گویش جنوبی چون "ارا / ارای (ئه‌را/ ئه‌رای = کوردی)" تلفظ می‌شود و به معنی "چرا" است. آنچه که در این بیت دستکاری شده است واژه "سخن" می‌باشد که به احتمال زیاد جای واژه "قسه" به معنی سخن را گرفته است چون اولاً واژه سخن نسبتاً جدید است، در متون قدیمی این واژه به چشم نمی‌خورد. در ثانی در زبان فارسی واژه "سخن" با فعل کردن نمی‌آید بلکه با گفتن می‌آید (سخن گفتن)، این واژه به احتمال خیلی زیاد "قسه" است که معمولاً با فعل کردن (قسه کردن) بکار برده می‌شود. چه زمانی این تغییر صورت گرفته است معلوم نیست، مگر اینکه تمام نسخه‌ها را باهم مقایسه کرده، و در صورت اختلاف، واژه اصلی را مشخص کرد.



آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌های بیت‌های ۳۳-۳۷:

- | | | |
|------|------------------------|---------------------------|
| (33) | borž ayi dēvī buland | bašnēt manēt xaštrā- dēv |
| (34) | kū pad sar šit- yam | pad aw farān awām |
| (35) | tō-ič xaštrāyān | bandak būn hend martōhmān |
| (36) | draxtē hušk-ič dār būn | draxt sar-aš būt zargōn |
| (37) | tō až aw kardagān | sar-at anmēnēt zargōn |

قامتت ماند به شاه دیو

(۳۳) دراز هستی درخت بلند

در آن ایام باشکوه

(۳۴) که به [سایه] سرجمشید

- (۳۵) شاهان تو نیز بنده بودند، مردمان [را]
- (۳۶) درخت خشک هم درخت شدند درخت سرش شد زرگون [در آن دوره]
- (۳۷) تو از کرده‌های او [جمشید] سرت می نماید زرگون

در این چند بیت بُز به درخت میگوید که تو هر چه داری از برکت جمشید است. میگوید که در عهد پادشاهی جمشید، در آن ایام پر شکوه، پادشاهان تو (آشور) بنده مردمان بودند (منظور این است که پادشاهان آشور در دوران پادشاهی جمشید جرات زور گفتن به مردم را نداشتند، عدالت وجود داشت)، این در آن دوران بود که درختان خشک دوباره جان گرفتند و سر سبز شدند، این که سرت زرگون مینماید از لطف کرده‌های جمشید است.

بیت ۳۳: د. نوایی و سایر محققین این بیت را به اشتباه خوانده و ترجمه کرده‌اند، غلط فاحشی که بنظر من نمی بایست صورت میگرفت. اشتباه در این است که واژه "بشن/بژن" که یک واژه معمولی گردی است و به معنی "قد و قامت" می آید، آنرا به معنی "کگل" ترجمه کرده‌اند، سپس ناچار شده‌اند که واژه آخر این بیت را که کاملاً واضح است از دو کلمه "شاه" و "دیو" تشکیل شده، چون "گیس دیو" معنی بکنند. لازم به یادآوری است که در متن اسانا واژه دیو با "ی" نسبت آمده است (دیوی بلند) اما در متن د. نوایی بدون "ی" نسبت چون "دیو بلند" نوشته شده است.

بیت ۳۴: واژه "سر" را محققین دیگر به معنی "آغاز، ابتدا" ترجمه کرده‌اند که صحیح نیست. ترجمه درست آن "خاطر" میباشد. با مثال زیر سعی میکنم آن را روشن سازم:

فارسی: ترا به جان مادرت اینجا بمان، / به جان مادرم نمیتوانم.

گردی: سهری بابت لیره بمینه‌وه / به سهری بابم ناتوانم.

ترجمه: (ترا به سر پدرت اینجا بمان / به سر پدرم نمیتوانم)، در گردی هنگام سوگند خوردن بجای اصطلاح جان، اصطلاح سر بکار برده میشود. در اینجا نیز بُز میگوید بخاطر سر جمشید (از سایه سر جمشید)، در آن دوران باشکوه . . .

واژه دیگر این بیت "شیت-یم" است که به معنی "شیت-جم / جمشید" میباشد. یکی دیگر از واژه‌گان این بیت "فران" است که جمع واژه "فر" به معنی شکوه میباشد، که از سوی محققین به اشتباه چون "فرخ" خوانده شده است.

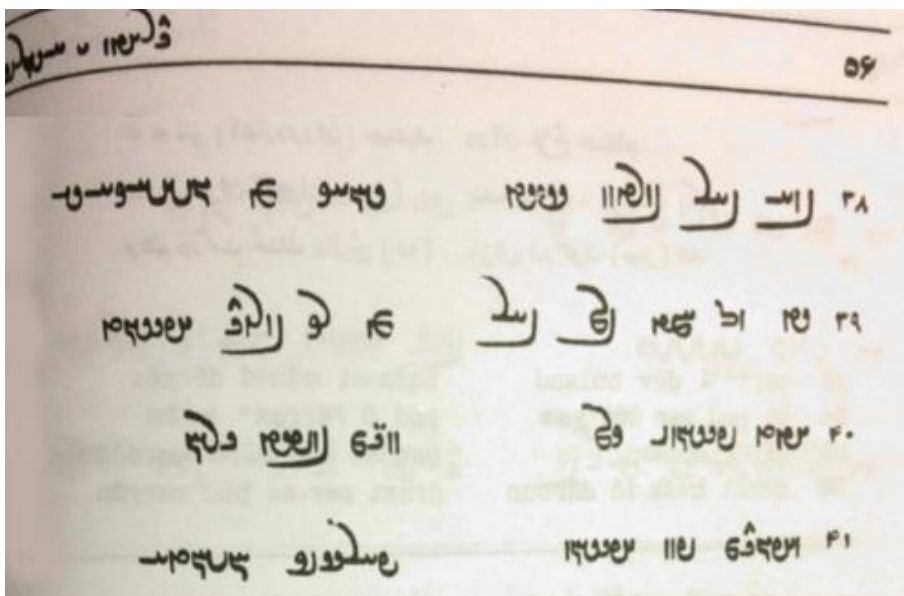
بیت ۳۵: خواندن و درک این بیت برای کسی که به زبان گردی آشنایی داشته باشد، کاری است آسان و به دور از هر گونه مشکلی. اما متاسفانه د. نوایی و سایر محققین دیگر نتوانسته‌اند بدرستی آنرا بخوانند و ترجمه نمایند. د. نوایی در صفحه ۵۵ کتاب خود چنین نوشته اند: "ترجمه اونوالا و آبادانی بکلی آشفته و پریشان است". در اینجا د. نوایی واقعا حق دارد این را بگوید، زیرا بجای ترجمه هرکدامشان برداشتهای چند سطری خودشان را نوشته اند که هیچ ربطی به اصل نوشته ندارد.

اولین واژه این بیت در نسخه‌های مختلف به صورت های متفاوت نوشته و ترجمه شده است. د. نوایی با اضافه کردن یک "د" به اول واژه آنرا چون دروچ/ دروژ به معنای دروغ خوانده‌اند، که صحیح نیست. این واژه در واقع "٩٥، tō-ič (تویچ/ تویژ)" میباشد به معنی "تو نیز/ تو هم"، که با توجه به واژه بعدی که "شاهان" میباشد، معنی مصرع اول آن "شاهان تو نیز" میشود. در مصرع دوم واژه‌ای "١٦٣ (hend)" "هیند" همان واژه‌ی "هین" گردی است به معنی "متعلق"، که در اینجا منظور این است که در عهد جمشید پادشاهان تو هم بنده بودند متعلق به مردمان.

بیت ۳۶: در این بیت بُز به درخت میگوید که در زمان جمشید درخت های خشک نیز، درخت شدند (جان گرفتند)، و سرشان زرگون شد. اما متاسفانه در اینجا نیز باز هم یک واژه ساده گردی به اشتباه خوانده شده است، واژه "١١٧ (būn بون)" همان فعل "بودند" است در زبان های اوستایی، پهلوی و گردی. اما مترجمین به اشکال مختلف و غیر واقعی آنرا خوانده و ترجمه کرده‌اند. د. نوایی واژه های "دار" و "بون" (درخت بودند) را بهم‌دیگر مربوط کرده و بشکل "داربن/ درخت بن" ترجمه کرده‌اند! انکلساریا این دو واژه را "انوش دارو" خوانده است.⁵⁸

بیت ۳۷: در این بیت واژه "او" که ضمیر شخصی است، همچون ضمیر "آن" ترجمه شده است، که صحیح نیست. در اینجا منظور از "او" جمشید میباشد. واژه دیگری که در این بیت که از سوی محققین به اشتباه ترجمه شده است واژه "١٦٣، anmēnēt (انمینیت)" میباشد که یک واژه گردی به معنی "مینماید" است، که متاسفانه اکثر محققین آنرا چون هزوارش "هست" خوانده‌اند، در صورتیکه هزوارش هست در پهلوی واژه "١٦٣ (ای/ هه‌ی) میباشد.

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۵۵⁵⁸



آوانویسی، ترجمه و معانی بیت‌های ۱-۳۸-۴۱:

- | | | |
|------|------------------------|---------------------|
| (38) | bnā bār burtan sazēt | dānāg až dušāgāyē? |
| (39) | yat na kādē barem bār | až ta buland apēsūt |
| (40) | hagar-et pāsaw-i karam | nanḡm bwēt grān |
| (41) | wēžend-m pad afsān | pārsig martōhm |

- | | | |
|--------------------------|------|-----------------------------|
| دانا از [برای] دژ آگاهی؟ | (۳۸) | بانه [و] بار بردن سزد |
| از [برای] تو بلند بیسود | (۳۹) | دیگر نه هنگام [است] برم بار |
| ننگم باشد گران | (۴۰) | اگرت توجیهش کنم |
| مردم پارسی | (۴۱) | گویندم به افسان |

این ابیات تماما اشارت دارند به اواخر دوران اسارت مادها بدست آشوریان. سپاه آشور به هنگام لشکرکشی های خود به نواحی ماد، نه تنها غلات و احشام مردم را غارت میکردند، بلکه مردم آن مناطقی را که در مسیرشان بود، مجبور میکردند که آذوقه سپاهشان را تامین کرده و خود آنانرا نیز وادار به حمل و نقل آذوقه و تجهیزات نظامی می نمودند. در اینجا بُز از این امر شکایت و خود را سرزنش میکند و میگوید دیگر هنگام آن نیست که بار ببرم، چنانچه توجیه (پاساو) کنم و به دروغ این را بگویم، سخت مایه ننگ من است. آنوقت مردم پارس این گفته های من را همچون افسانه همه جا خواهند گفت، منظور این است که پارسیان من را مسخره خواهند کرد که باز هم بار بردی. (معلوم میشود که بُز خودش پارسی نیست و از تمسخر شدن بوسیله مردم پارس نگران است).

بیت ۳۸: در این بیت بُز خود را دانا و عاقل و درخت را احمق میدانند و سؤال میکند: آیا سزوار است که دانا برای نادان ("یک نادان/ dušāgāyē" (دوژاگاهی) بار ببرد؟ یکی دیگر از واژگان این بیت واژه "بنه و بار/ بار و بنه" میباشد که به معنی بار و تدارا کاتی است که بهنگام سفر حمل میشود.

بیتهای ۳۹ و ۴۰: در اینجا بُز تصمیم میگرد که دیگر برای درخت آسوریگ (سپاهیان آشور) بار نبرد و میگوید دیگر وقت آن نیست که برای تو بار ببرم، اگر به این حرف خود عمل نکردم (پاساوم کرد) ننگم باد گران. "پاساو" یک واژه گردی است به معنی توجیه کردن/ غیر واقعی گفتن/ دلایل دروغین آوردن است. در بیت ۳۹ واژه "نه" به اشتباه چون "و/ به" نوشته شده است که قطعا اشتباه نسخه نویسان است.

بیت ۴۱: یکی از واژه گان این بیت که لازم به توضیح است واژه "wēžendm 𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭩" (ویژندم) است به معنی گویندم/ میگویندم. ریشه مصدری این واژه "ویژه/ بیژه" میباشد، که یک واژه گردی است معادل "گفت" در فارسی. در این بیت بُز تاکید میکند که اگر او به حرف خود عمل نکند آنوقت مردم پارس او را افسانه خواهند کرد (از کردار او به زشتی یاد میکنند).

گۆنلر سۆزلۆک		۵۸
گۆنلر سۆزلۆک	سۆزلۆک سۆزلۆک سۆزلۆک	۴۲
سۆزلۆک سۆزلۆک	سۆزلۆک سۆزلۆک	۴۳
سۆزلۆک سۆزلۆک	سۆزلۆک سۆزلۆک	۴۴
سۆزلۆک سۆزلۆک	سۆزلۆک سۆزلۆک	۴۵
سۆزلۆک سۆزلۆک	سۆزلۆک سۆزلۆک	۴۶
سۆزلۆک سۆزلۆک	سۆزلۆک سۆزلۆک	۴۷

آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌های بیت‌های ۴۲-۴۷:

- | | | |
|------|------------------------|----------------------|
| (42) | Kū waš ayi ud wat-xart | apēsūt draxtān |
| (43) | yat tō bar bārī | martōhmān denē |
| (44) | gušināt har arzend | pad avin čē gāwān |
| (45) | bnfšm gumānik ašēm | kū rūspīg- zātak ayi |
| (46) | ašnewi dēvī buland | yat az pētkārem |
| (47) | dātar baY- varžavand | bāmīg xwābar ōhrmazd |

- (۴۲) چرا خوش [خوشحال] هستی بد خرد بیسود درختان
- (۴۳) تا تو میوه [ثمر] بیاوری [به] مردمان دهندش
- (۴۴) مراتع گاوها خشکیده شوند بدین مصیبت گاوها هم روند
- (۴۵) هرزه، گمانی [را] ممکن میدانم که روسپی زاده‌ی
- (۴۶) میشنوی ای دیو بلند تا من قادرم
- (۴۷) دادار، بغ ورژاوند بامیگ خوا-بار اهورامزد
- [۴۷] [آفریدگار بغ، عالیقدر] [باد] نورانی [باد] آفریدگار اهورامزد

در این ابیات به خوبی پیداست که جنگ و اختلاف دینی نیز میان بُز (مادها) و درخت خرما (آشوری‌ها) در جریان است. بُز به درخت میگوید تو هرزه و روسپی هستی، و به او هشدار میدهد که میشنوی چه میگویم، تا زمانیکه من قدرت دارم آفریدگار بغ عالیقدر باد و درخشان (باد). آفریدگار اهورامزدا.

بیت ۴۲: خواندن این بیت نسبتنا سهل و آسان است. آنچه که محققین و مترجمین را دچار اشتباه کرده است واژه "اسر- waš (وهش)" میباشد، که در اوستایی و همچنین در گویشها هورامی و زازاکی به معنی "خوش" میباشد. در اینجا بُز به درخت میگوید که از چه خوشحالی بد خرد، تا میوه‌ی تو برسد و به مردم بدهند مراتع گاوها خشک شده و گاوها نیز خواهند رفت (کسی اینجا نخواهد ماند که از میوه تو بخورد).

بیت ۴۳: در این بیت واژه "آوری/ بیاوری" بصورت هزوارش آمده است که بهتر است واژه مادی "باری"⁵⁹ (بیاوری= فارسی) بجای آن قرار داده شود. باری در زبان اوستایی و همچنین در گویشهای گُردی هورامی و لهجه های جنوبی گُردی معادل واژه بیاوری در زبان فارسی است. واژه دیگر این بیت که جا دارد توضیح داده شود واژه‌ای است که در متن اسانا بصورت "اسر-اس" موجود نیست، این واژه در متن اسانا بصورت "اسر-اس"

⁵⁹ bar [-] = (v. rt. cl. 1) to carry, to bear (k365), Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (K365), <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

آمده است که تلفظ آن "ده‌ئی/ ده‌ئی (کوردی)" به معنی "میدهیم/ میدهند" است. توضیحات بیشتر در مورد این واژه در ابتدای متن آمده است.

بیت ۴۴: واژه اول این بیت "گاو- شینات" یک واژه مرکب است، شینات/ شینایه‌تی در گُردی به مراتع گفته میشود، گاو شینات به معنی مراتع گاوهاست. واژه دوم "𐭅𐭆" هزوارش است به معنی "هر/ هل (هه‌ر/ هه‌ل= کوردی)" که پیشوند است و معادل واژه "بر/ ابر" در فارسی است. (برای توضیحات بیشتر به معنی واژه نگاه کنید). واژه سوم "hrzend /arzend"⁶⁰ آمده است. ارزند از مصدر رزان در گُردی به معنی پوسیدگی و ریزش بعلت پوسیدگی است. ارزند یعنی میریزند بعلت پوسیدگی.

واژه چهارم "پد" حرف اضافه است که امروز در زبان گُردی چون "pē (پ)" تلفظ میشود و معانی مختلفی را می‌رساند از جمله "به، با، از". (توضیحات بیشتر در این مورد در ابتدای متن داده شد).

در بیت‌های ۴۳ و ۴۴ بُز به درخت خرما طعنه می‌زند. محلی که این مناظره در آن صورت می‌گیرد، مناطق جنوبی کردستان (شاره‌زور/ شهرآسور) میباشد. درخت خرما در مناطق جنوبی کردستان مثل ایلام و خانقین برعکس مناطق جنوبی ایران خیلی دیر ثمر میدهد، غالباً فصل برداشت خرما در اواخر شهریور تا اواخر مهرماه بطول می‌انجامد. معمولاً در شهریورماه گیاهان خشک شده و مراتع آنچنانی برای چرا باقی نمی‌ماند. در اینجا بُز به درخت میگوید که از چه خوشی (خوشحالی)، تا میوه تو برسد و به مردمان بدهی، گیاهان خشک و ریخته شده و مراتعی برای گاوها نمی‌ماند، گاوها هم بخاطر این مصیبت (اوین) مجبورند از اینجا بروند. (منظور این است که وقتی گاوها می‌روند مردم نیز همراه با گاو و گوسفندان خود کوچ میکنند و دیگر کسی نزد درخت باقی نمی‌ماند).

بیت ۴۵: واژه اول این بیت "بن فش" یک اصطلاح زشت و توهین آمیز است که در مورد زنهای هرزه بکار برده میشود، (نگاه کنید به توضیح و معانی واژه‌گان). واژه دوم "گمان" میباشد و واژه سوم "اشیم (ئه‌شیم= کوردی)" به معنی "ممکن میدانم" است. در اینجا بُز درخت را تحقیر میکند و میگوید "هززه به گمان من تو روسپی زاده هستی".

بیت ۴۶: این بیت برای کسی که گُردی بلد باشد معنی اش ساده و آسان است. واژه اول "ašnewi" به معنی "میشنوی" یک واژه رایج در گویشهای جنوبی گُردی است. یکی دیگر از واژه‌گان این بیت "az = س" (از) به معنی "من" میباشد که یک واژه معمولی گُردی

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۳۱⁶⁰

است در گویش‌های کرمانجی و زازاکی، در متون گردی تا قبل از ۲۰۰ سال قبل این واژه بکرات در تمام گویش‌های گردی دیده می‌شود. واژه آخر این بیت "پتکارم" پتکارم (پت تکارم)، د. نوایی این واژه را چون "پیکار" معنی کرده‌اند، که اشتباه است. این یک واژه معمولی گردی است از مصدر "کارین"⁶¹ به معنای توانستن که اکنون نیز در گویش کرمانجی روزانه به کار برده می‌شود. "پت تکارم / پی ده کارم" به معنی قادرم، میتوانم. در این مصرع بُر میگوید "تا ئەز پی تکارم / تا ئەز پی ده کارم" به معنی اینکه "تا زمانیکه من توانا فیش را دارم، خداوند ما و آئین ما همچنان درخشان و پابرجاست.

بیت ۴۷: واژه اول این بیت "dātar" یک اصطلاح اوستایی است در متون اوستا بکرات آمده است. ریشه مصدری این واژه "dā/dāt" و مصدر آن در زبان گردی "دان"، معادل دادن در زبان فارسی است. یکی از شیوه‌های درست کردن اسم فاعل در زبان گردی این است که جزء "ەر" را به ریشه مصدری فعل اضافه میکنند مانند تاش+ەر = تاشەر (تاشنده)، نووس+ەر = نووسەر (نویسنده)، وئژ+ەر = وئژەر (گوینده)، بین+ەر = بینەر (بیننده) ... در اوستایی نیز این قاعده مصداق دارد برای مثال: داتەر⁶² (دهنده/آفریننده)، تاشەر⁶³ (تاشنده/آفریننده)، جنەر⁶⁴ (خردکننده). در اینجا هم منظور از "داتەر" آفریدگار است، کسی که به ما هستی داده است، کسی که ما را خلق کرده است.

واژه های تاش و تاشەر (tašar) در متون اوستایی، خود یک واژه گردی است از مصدر "تاشین" به معنی تراشیدن و خلق کردن، برای مثال: پیکرتاشین (مجسمه‌سازی)، وشه تاشین (واژه سازی)، دروختاشین (دروغ ساختن)، وینه تاشین (تصویر پردازی/سازي)، بطور کلی به معنی ساختن و خلق کردن است.

واژه "ورژاوند/ورجاوند" در این بیت نیز به معنی عالیقدر/گران قدر میباشد.

فهره‌نگا "کانی" کرمانجییا ژووری- کرمانجییا ژیری، جگه‌ر سۆز، هه‌ولێر ۲۰۰۹، ل. پ. ۳۸۱⁶¹

[dātar] = 14 (mN) giver, creator, creator (k259); maker (t102); n. (JAR: m) law⁶²

⁶³ <tašar-> = 'carver, fashioner, shaper, creator' 1.55

Avestan: Base Form Dictionary, Jonathan Slocum and Scott L. Harvey

Avestan: ئه‌و که‌سه‌ی که ئه‌نجن ئه‌نجن ده‌کا / ئه‌و که‌سه‌ی که ده‌جنت، 3.407 'man-killing' <jēnar->⁶⁴

Base Form Dictionary, Jonathan Slocum Scott L. Harvey

<http://www.utexas.edu/cola/centers/lrc/eieol/aveol-BF-X.html>

ژبانه سانسو		۶۰
۴۸	۴۴۷۷۷۷۷ ۱۴۷	۴۴۷۷۷۷۷ ۱۴۷
۴۹	۶۴۴ ۷۷ ۱۴ ۷ ۷ ۷ ۷	۶۴۴ ۷۷ ۱۴ ۷ ۷ ۷ ۷
۵۰	۴۷۷ ۴۷۷ ۴۷	۴۷۷ ۴۷۷ ۴۷
۵۱	۴۷۷۷۷۷ ۱۴۷	۴۷۷۷۷۷ ۱۴۷
۵۲	۷۷۷ ۷ ۷ ۷ ۷ ۷	۷۷۷ ۷ ۷ ۷ ۷ ۷
۵۳	۷۷۷۷ ۷۷۷ ۷۷ ۷۷	۷۷۷۷ ۷۷۷ ۷۷ ۷۷
۵۴	۷۷۷۷ ۷۷ ۷۷ ۷۷	۷۷۷۷ ۷۷ ۷۷ ۷۷

آوا نویسی ترجمه و معانی بیت‌های ۴۸-۵۴:

- | | | |
|------|-----------------------|------------------------|
| (48) | abēžē dinī mazdysnān | čē čāšt xwābar ōhrmazd |
| (49) | Yud až man ke buz ham | yaštān na šhēt kič |
| (50) | čē jīw až man karēnd | žebar yazišn-ī yazdān |
| (51) | gōšurwg yazt | har wīnē čahārpāyān |
| (52) | awāniž ham tagīk | nērōk až man hand |
| (53) | hawīž bar-yāmag | čē pad pušt hayand |
| (54) | Yut až man kū buz ham | kartan na šhēt |

- (۴۸) میگوید دین مزدیسنان که آموخت آفریدگار اورمزد
- (۴۹) جدا از من که بُز هستم ستایش سزاور نیست کسی [را]
- (۵۰) چه [هرچه] زه از من کنند تحت نیایش یزدان
- (۵۱) گوش- اوروگ ایزد همیشه میبند چهارپایان [را]
- (۵۲) آنها هم تگیک [بُز نر جلودار گله] نیروک [بُزکوهی نر] از من هستند
- (۵۳) آن جامه‌های بر [تن] نیز چه [هرچه]، به پشت دارند
- (۵۴) جز از من که بُزم کردن [ساختنش] امکان ندارد

بیت ۴۸: در این بیت *abēžē* (ابیژی) یک واژه معمولی گردی است به معنای میگوید، که متاسفانه سایرین آنرا چون بویژه (بخصوص) معنی کرده‌اند که صحیح نیست، حرف "و" در این واژه اصلاً موجود نیست. واژه "𐬨𐬀" که معمولاً هزوارش "چه/چی" میباشد به معنی "که" آمده است.

واژه دیگر این بیت *čāšt* (چه‌شت) به معنی آموختن در زبان پهلوی و اوستایی بکرات آمده است. در زبان گردی بخصوص در گویش جنوبی همچنان این واژه بکار می‌رود. مصدر این واژه "چاشانن (یاد دادن) و چاشیان (یادگرفتن)"⁶⁵ است. در گویشهای دیگر گردی نیز این واژه موجود است اما امروزه دیگر کمتر بکار برده می‌شود، برای مثال وقتی یک تازی تازه شکار کردن را یاد گرفته است میگویند "چشته (چه‌شته = کوردی)"⁶⁶ شده، که به معنی آموزش دیده/ یادگرفته می‌آید. در هورامی نیز همین عبارت به کار برده می‌شود.

یکی دیگر از واژگان "خوابار/خوابار-بر" میباشد که در فرهنگهای پهلوی چون مهربان و نیکوکار ترجمه گردیده است، اما بنظر می‌رسد که این همان واژه گردی "باری خوا"، (در فارسی "باری خدا") باشد به معنی خداوند آفریدگار/ خالق. چه واژه باری در زبانهای

گهوه‌ری گه‌رمه‌سیر، فره‌هنگی کوردی- عه‌ره‌بی، (نعمت علی سایه)، به‌غدا ۱۹۸۸، به‌رگی ۱ ل. پ ۲۱۷⁶⁵
 هه‌نابانه بۆرینه فره‌هنگی کوردی فارسی هه‌ژار، تهران ۱۳۶۹، به‌رگی به‌که‌م ل. پ ۲۱۶⁶⁶

پهلوی، آرامی، در متون قرآن و گویا در زبان یونانی باستان نیز بهمین معنی آمده است. در این متن هم دوبار این واژه آمده و هر بار هم با واژه "اهورامزدا".

بیت ۴۹: واژه‌های اول در مصرع دوم این بیت "yaštān (یشتان)" جمع "یشت" میباشد به معنی ستایش کردن است. واژه بعدی هزوارش "نه" میباشد. واژه سوم "شیت (شیت= کوردی)" از مصدر "شیان"⁶⁷ که در زبان گُردی (بخصوص کرمانجی) به معنی "توانستن، امکان پذیر بودن و شدن" میباشد. که در اینجا با قرار گرفتن "نه" در اول واژه، معنی "نمیشود / امکان ندارد" را میدهد. [بز در اینجا میخواهد بگوید که چون من اعتقاد به یزدان دارم و یزدان را نیایش میکنم بنابراین این فقط من هستم که قابل ستایش شدن هستم نه کسان دیگر و یزدان نیز همیشه من را تحت نظر خود دارد].

بیت ۵۰: در این بیت واژه "tāw" از طرف د. نوایی به "شیر" ترجمه گردیده است که درست نیست. هر چند واژه ژهک در زبان گُردی به معنی شیر گاو، گوسفند یا بُزی است که تازه زائیده باشد، ولی این واژه ژهک یا زاک نیست، بلکه "ژی" (ژی= کوردی) میباشد که به معنی نخی است که از چرم یا روده حیوان درست میشود، (فرهنگ هه‌نابانه بُورینه، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۴۰۲). از "ژی" برای ساختن زه کمان، کمانچه و همچنین دوختن کفش و زین اسب ... استفاده شده و کماکان میشود. دلایل روشن مشخص میکند که این واژه "ژی" است، چون اولاً این واژه با فعل کردن آمده است، بُز در این بیت میگوید "ژیو" از من میکنند در صورتیکه شیر (ژهک) کردنی نیست بلکه دوشیدنی است. ثانیاً در بیت‌های بعدی بُز از ساختن لباس و جامه حرف میزند که با ساختن زه بیشتر همخوانی دارد.

بیت ۵۱: (گوش اوروگ)، منظور از این واژه گاوش- اورون/ گوشورون میباشد که ایزد حامی چهارپایان است در آئین زردشتی. یکی از واژگان این بیت که متاسفانه د. نوایی و دیگران در ترجمه آن ناموفق بوده‌اند، واژه "har- wīnē 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 (هر وینی)" میباشد "وین" یک واژه معمولی گُردی است در گویش‌های گُردی (هورامی- زازاکی- لکی) و همچنین در گویش‌های جنوبی گُردی (گرمیان، کرمانشاه، ایلام و حتی سنندج) به معنی "بین" ماده مضارع ریشه مصدری فعل دیدن/ دیتن. در زبان پهلوی اشکانی نیز "وین"⁶⁸ است. "هر وینی" یعنی همواره میبیند، همیشه زیر نظر دارد.

هه‌نابانه بُورینه فرهنگ گُردی فارسی هه‌ژار، تهران ۱۳۶۹، جلد دوم ص ۴۹۵⁶⁷

دستور زبان پهلوی اشکانی حسن رضائی باغ بیدی، تهران ۱۳۸۱، فعل‌های پارسی ص ۱۳۰⁶⁸

بیت ۵۲: متاسفانه د. نوایی و سایر محققین اصلاً متوجه این بیت نشده‌اند، و ترجمه های آن نیز کاملاً غیر واقعی است. د. نوایی چنین ترجمه کرده‌اند:

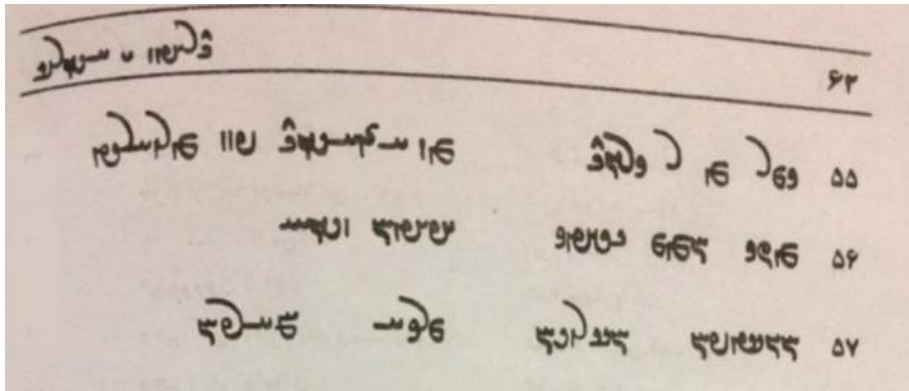
وهم، هوم (ایزد) نیرومند (را) نیرو، از من است

چگونه بُز میتواند جرات بکند و بگوید که نیروی "ایزد هوم" از من است؟ تگیگ و نیروک دو واژه گردی هستند که امروز هم در زبان گردی کماکان به شکل "تگه و نیرو (ته‌گه و نیرو = کوردی)" بکار برده میشوند. "تگه (ته‌گه)"⁶⁹ به معنی آن بُز نری است که جلودار گله است. نیروک نیز امروز چون "نیرو (نیرو)"⁷⁰ تلفظ میشود و به معنی بُز کوهی نر است. در اینجا بُز میگوید که آنکه در جلو گله می‌رود و گله را دنبال خود میکشد و همچنین آن بُز نر کوهی از من هستند. اشتباه دیگر در این بیت واژه "است" در آخر بیت میباشد که صحیح نیست و بطور یقین این واژه دستکاری شده‌است. چون اولاً از آن شکل عمومی که برای نوشتن این واژه در متون پهلوی اشکانی بکار برده میشود استفاده نشده است. ثانياً واژه "است" فرم جدید واژه "هست" میباشد، ثالثاً جمله چنین شروع میشود که آنها "تگیگ و نیروک از من هستند، پس نمیشود فعل مفرد "است" بکار برده شود. به همین خاطر من شکل جمع پهلوی اشکانی آنرا که در عین حال معادل گردی نیز میباشد بکار برده‌ام.

بیت‌های ۵۳ و ۵۴: این دو بیت را بایستی باهم معنی کرد. واژه‌ای که در اینجا مقداری قابل تامل است، واژه "بریاگ" است، که میتوان آنرا بدو صورت خواند اگر آنرا چون "باریاگ" بخوانیم، آنوقت به معنی "خورجین" است، ولی اگر آنرا چون "بر- یامگ" بخوانیم، آنوقت "بر" در زبان گردی به معنی تن است و یامگ به معنی جامه، و باهم معنی جامه یا تن پوش میدهد که فکر میکنم این معنی مناسب تر باشد.

فرهنگ باشور، عباس جلیلیان، ص ۱۷۷ اریل ۲۰۰۵، همچنین هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گردی فارسی⁶⁹ هه‌ژار، تهران ۱۳۶۹، جلد یکم ص ۱۶۶

هه‌نبانه بۆرینه فرهنگ گردی فارسی هه‌ژار، تهران ۱۳۶۹، جلد دوم ص ۸۹۳⁷⁰



آوانویسی، ترجمه و معنی بیت‌های ۵۵-۵۷:

(55)	kamar aṣ man karēnd	ke āžnand pad murwārit
(56)	mōžag ham saxtag	āzātān denē
(57)	angustpān husrawkān	xaštrā hamarizān
	که مراورید در آن نشانند	(۵۵) کمر از من کنند
	[به] دلیران دهند	(۵۶) سختگ موژهم [چرم کفشم]
	[و] هم ریزان شاه [همطرازان شاه]	(۵۷) انگشتبانم، [برای] خسروان

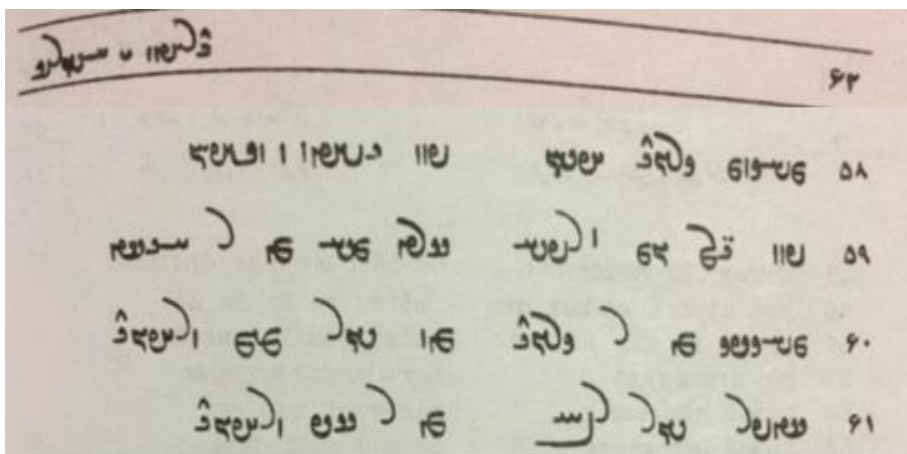
بیت ۵۵: واژه‌های این بیت امروز هم در زبان گُردی موجودند و به کار برده میشوند، واژه "āžnānd" (آژند)، که د. نوایی آنرا به آجیده دوزی خوانده اند، یک واژه معمولی گُردی است از مصدر "آژنین (ناژنین)"⁷¹ به معنی سوراخ کردن چیزی با سوزن یا ابزاری نوک تیز است برای جا انداختن شئی دیگری در آن.

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار، جلد یکم ۱۹۸۹ ص ۶، همچنین فرهنگ باشور،⁷¹ عه‌باسی جه‌لیلیان، ۲۰۰۵ اربیل ص ۷.

بیت ۵۶: مؤژگ، نوعی کفش بوده که از چرم درست میشده است، به فارسی "موزه" گفته میشد. واژه دیگر ساختگ نیز به معنی چرم دباغی شده است. امروزه در گُردی چون سهخته/ سهختیان تلفظ میشود. (فرهنگ هه‌ن‌بانه بۆرینه، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ۴۳۲).

بیت ۵۷: واژه "انگست پان" در این بیت معادل واژه انگشت بان در فارسی است که در گُردی چون "انگوستوان/ انگوستوانه (ئه‌نگوستوان/ ئه‌نگوستوانه= کوردی)" تلفظ میشود. یک محافظ چرمی است که به انگشت کشیده میشود تا در هنگام کشیدن کمان به انگشت صدمه نرسد. واژه دیگر این بیت "هم- اریزان" به معنی هم ریزان است. ریز (ریز= کوردی)⁷² در زبان گُردی به معنی ردیف/ صف میباشد. هم ریزان به معنی هم ردیفان/ هم‌پرازان میباشد. در اینجا منظور شاه و بزرگان و هم ردیفان شاه میباشد که باهم به جنگ یا شکار رفته‌اند.

⁷² هه‌ن‌بانه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۳۶۶



آوانویسی، و معنی بیت‌های ۵۸-۶۱:

(58)	mašk-um karēnd āpdān	pad dašt ud wiyāpān
(59)	pad garm rōž wa-rābēh	sart āp až man hayast
(60)	maškižag až mān karēnd	ke sūr lasar warāzend
(61)	satfr sūr-ī mazen	až man sip warāzend
	برای [پی/پهد] دشت و بیابان	(۵۸) مشکم [پوستم] راکنند، آبدان
	آب سرد از من است	(۵۹) با بلند شدن گرمای روز
	که سور بر آن آرایند	(۶۰) مشکیزه [دستار خوان] از من کنند
	از جگر سفید من بیاریند	(۶۱) سفره سور بزرگ

بیت ۵۸: در کلمه آپدان جزء اول واژه "آپ" چون خود واژه تحریر شده است، در صورتیکه در بیت ۵۹، کلمه سرد آپ (آپ سرد)، واژه آپ چون هزوارش نوشته شده است! در اوستا واژه آب هم چون "ap" و نیز چون "aiwyô"⁷³ آمده است.

بیت ۵۹: واژه "rābēh" را هر محققى به شکل خاصی خوانده و ترجمه کرده است. اونوالا و بنونیسست "vafrik (برفی)"، آبادانی "vrpih"، هنینگ "rabih"، و د. نوایی نیز آنرا چون "rabih" خوانده‌اند. بنظر من نیز خوانش د. نوایی و هنینگ صحیح است. اما متاسفانه ایشان معنی "rābēh" را بدرستی تشخیص نداده‌اند. "رابی / رابه" یک واژه گردی است در گویش کرمانجی از مصدر "رابون" به معنی بلند شدن، و-رابه/ و-رابی (-wa-rābēh) به معنی بلند بشود است.

در فصول تابستان یا زمستان هنگامیکه هوا گرم یا سرد میشود، در زبان فارسی میگویند، گرما آمد یا سرما آمد. در گویشهای مختلف گردی مترادف همین واژه یعنی هات (آمد) بکار برده میشود. اما در گویش کرمانجی اینچنین نیست وقتی که سرما میآید میگویند "سری داکهت / سه‌رما داکهت" یعنی سرما پائین آمد / سرما فرود آمد، وقتی گرما میآید میگویند گه‌رما "رابوو" یعنی گرما بلند شد. در اینجا دقیقاً همین اصطلاح بکار آمده و معنی جمله این است "برای روزهای که گرما بلند بشود، آب سرد از من است. تا همین چند سال قبل چوپانان و مردم روستایی که به بیلاق میرفتند برای نگهداری آب خنک یا دوغ از مشک استفاده میکردند. بنابراین در اینجا منظور آنست که در موقع گرما از آبی که در مشک من نگهداری میشود استفاده میکنند.

بیت ۶۰: واژه مشکیزه یا مشکیزگ، قطعه چرمی است که از آن به صورت سفره یا پیش بند استفاده میشود.

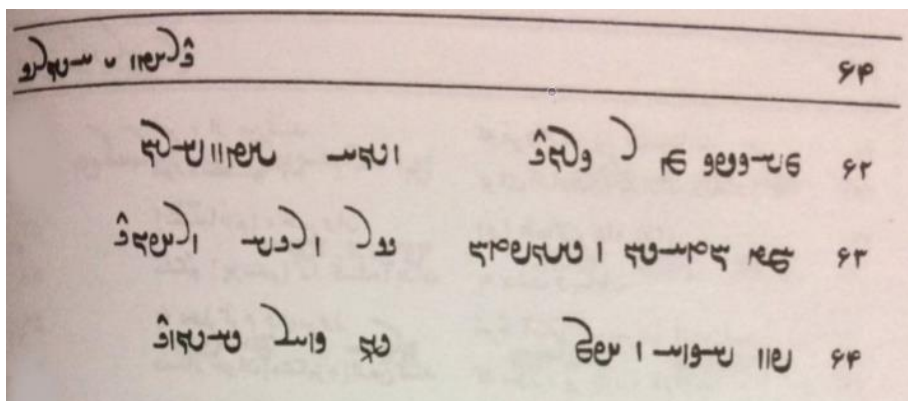
بیت ۶۱: واژه "بزرگ / وزورگ" در متن نیامده است. این واژه به شکل هزوارش "رَسد" آمده است، بنابر این در اینجا معادل مادی آن یعنی "مزن (مه‌زن = کوردی) مناسبتر است. در همین بیت واژه‌ای آمده است به شکل "لوس" (سی / سیپ)، که محققین همگی

⁷³ aiwyô [ap] ، 27 (plD) water

Avesta Dictionary, by K.E. Kanga, <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

از درک معنای آن عاجز بوده‌اند. تلفظ این واژه "sip/ si" است، که معادل واژه گردی (سی / سیپه‌له / سیپه‌لک) "si / siple/sipelik" است که به معنی جگر سفید میباشد.⁷⁴

⁷⁴ هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۴۵۲، ۴۵۴



آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌ها و بیت‌های ۶۲-۶۴:

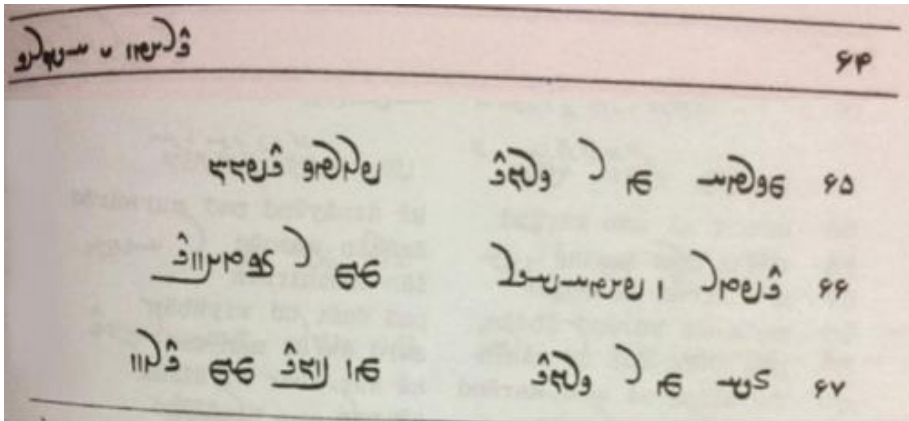
- (62) maškižag až man karēnd ud denē šatrāyārān
 (63) kādē xwatāyān ud dahyūpatān sar ud riš warāzend
 (64) pad šikōh ud āzarm le kanār dāidennd

(۶۲) مشکیزه [پیش بند] از من کنند [به] شهریاران دهند

(۶۳) هنگامیکه، کدخدایان و دهیوپدان سر و ریش پیرایند

(۶۴) به شکوه و آزرَم اندر کنار گذارند.

بیت های ۶۲-۶۴: مفاهیم این بیت ها کاملا واضح هستند. در بیت ۶۳ واژه "دهیو" که همان واژه "ده" فعلی است، که در عهد باستان به معنی کشور و مملکت بوده است. دهیوپدان منظور سران مملکت است. واژه "warāzend" (وهرازند) از واژه "رازاندنوه" در زبان گُردی، به معنی "زینت ببخشند/ پیرایه کنند" میباشد. واژه آخر بیت ۶۴ هم آنچنانکه دیگران پنداشته‌اند هزوارش نیست، بلکه خود یک واژه گُردی است به معنی گذاشتن.



آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌ها و بیت‌های ۶۵-۶۷:

- | | | |
|------|---------------------|---------------------|
| (65) | nāmag aẓ man karēnd | parwartak dapēwān |
| (66) | daftar ud pātaxšīr | lasar man nepisend |
| (67) | ẓēh aẓ man karēnd | ke banend aẓbo drun |

- | | | |
|------|-----------------------------|-----------------------------------|
| (۶۵) | نامه از من کنند | دپیوان [دباغ بان] مهیا سازند |
| (۶۶) | دفتر و پیمان نامہ | بر من نویسند |
| (۶۷) | زہ [ریسمان چرمی] از من کنند | کہ بند [ریسمان] اند از برای دوختن |

بیت ۶۵: متأسفانه واژه‌های "parwartak dapēwān" (پروردک دپیوان) را هیچکدام از محققین به درستی نخوانده‌اند. واژه "دپ/ دف" در زبان گُردی به معنی چرم است. پسوند "وان" در زبان گُردی همان پسوند "بان" است در زبان فارسی با این تفاوت که در زبان گُردی استفاده آن بیشتر است، و علاوه به حفاظت و نگهداری بیانگر شغل و پیشه نیز هست. برای مثال ملوان، به کسی گویند که کارش شنا کردن است، آتراوان نگهدارنده

آتش، کسی که کارش محافظت از آتش است، بیرون به معنی شیر دوش، باخه‌وان (باغبان)، نیچيروان (نخچیربان/ شکارچی) و... در اینجا پسوند "وان" که به "دپ" چسپیده است به معنی کسی است که کارش آماده کردن پوست است. واژه "پروردگ/ پروردگ (پرورده)" در گُردی به پروسه آماده کردن و فراهم کردن شیئی یا چیزی گفته میشود، برای مثال پروسه آماده کردن ترشی را "ترشی پرورده کردن" میگویند، پروسه آماده کردن و فراهم کردن پوست را از ابتدا تا زمان آماده شدن برای استفاده را نیز "پرورده" میگویند. معنی این بیت کلا چنین است که از من برای نامه استفاده میشود، دباغان آنرا پرورده (مهیا) میسازند. البته همین واژه "پروردگ" بعدها بصورت "فروردگ" در بعضی از نوشته‌های پهلوی بجای خود واژه "نامه" از آن استفاده شده است.

بیت ۶۶: واژه مشکل این بیت پاتخشیر (pātaxšīr) است، "این واژه گویا در کتیبه‌های کرتیر در نقش رستم و نقش رجب و در کتیبه پایکولی نیز آمده است. هرتسفلد معنی آنرا درنیافته است، اونوالا هم آنرا نخوانده است، آبادانی آنرا "pātaš-gar" ترجمه کرده است به معنی "دبیران دفتر و پرداخت مزد بر من نویسند"، نخستین بار "مارکوارت" این کلمه را درست خوانده است به معنی پیمان نامه⁷⁵.

بیت ۶۷: بنا به نوشته د. نوایی در صفحه ۶۵ کتاب درخت آسوریک، دو واژه **𐭩𐭥𐭫** drun = (درون)، و **𐭩𐭥𐭫** = ابر/ بر، مربوط به بیت ۶۷، در متن اسانا نیامده است، ولی در سه نسخه اصیل دیگر درخت آسوریک جزو متن بوده است و بهمین دلیل بنونیست تشخیص داده‌اند که این دو واژه بایستی به متن افزوده شوند.

مترجمین و محققین در ترجمه این بیت ناموفق بوده‌اند، ترجمه د. نوایی چنین است: "زه از من کنند، که بندند بر کمان". یعنی ایشان "درون" را به کمان ترجمه کرده‌اند، که اشتباه است، حال به توضیحاتی در این مورد توجه فرمائید

- د. نوایی و سایر مترجمین اولین واژه این بیت را چون "zeh (زه)" خوانده‌اند، این کلمه "زه" نیست و نمیتواند زه باشد. تلفظ صحیح این واژه "ژئ" میباشد. اکثر واژه‌هایی که در فارسی دارای حرف "z(z)" است در زبان پارسی دقیقاً مثل زبان گُردی "ž(ژ)" میباشد، بخصوص اگر "z" در اول واژه بیاید، به مثال های زیر

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶ ص ۶۵⁷⁵

توجه فرمائید که در کتاب دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ بیدی صفحات ۳۴-۳۶ آمده اند.

فارسی	گُردی	پارسی
از	ژ/ له	اژ (ص ۳۴)
روز	روژ	روژ (ص ۳۴)
زیرک	ژیِر	ژیِر (ص ۳۶)
زن (ماده مضارع زدن)	ژن (ژهن= گُردی)	ژن (ص ۳۶)

- واژه "**bendēnd**"، این کلمه نیز بندند نیست بلکه بن اند میباشند، به معنی ریسمان اند.
- واژه "**drun**" این واژه را دکتر نوایی همچون "**drōn**" نوشته‌اند و به کمان ترجمه کرده‌اند. چرا؟ کجا؟ در کدام فرهنگ و در کدام زبان "درون" معنی کمان را میدهد؟ "درون"⁷⁶ به معنی کمان نیست بلکه این یک واژه معمولی گُردی است که معنی دوختن را میدهد.

در اینجا بُز میگوید که از من زه (نخ چرمی) درست میکنند که بند (ریسمان) اند برای دوختن. این هم واقعیت دارد، برای درست کردن کفش و زین اسب و... از ریسمان چرمی (زه) استفاده میشده و کماکان استفاده میشود.

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۲۹۱⁷⁶

ژوندلیک و سرچینو		۶۶
۱-س-و. ای ۱۳-ک-ل	۱۳-ک-ل) و ۱۳-ک-ل	۶۸
۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۶۹
۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۱۳-ک-ل) و ۱۳-ک-ل	۷۰
۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۷۱
۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۷۲
۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۷۳
۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل ۱۳-ک-ل	۷۴

آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌ها و بیت‌های ۶۸-۷۴:

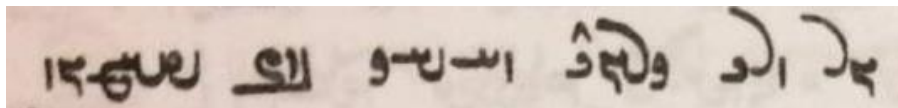
- | | | |
|--------|----------------------------|---------------------|
| (68-1) | Jel warg až man karēnd | waxsēg buz pašmin |
| (68-2) | Jel warg až man drun | waxsēg buz pašmin |
| (69) | ke āzātān ud wuzurgān | lasar dōš hayand |
| (70) | skpēč až man karēnd | ke bandēnd zinān |
| (71) | kādē rōtestahm ud spandyāt | lasar bn ptāznnd |
| (72) | ke pad mas pil zaxam pil | dāidennd zin ud zār |
| (73) | kū pad pr kārizār | de kār hayand |
| (74) | ham ban na-wšēt | až bōi zinān |

بخشد بُز پشمین	لباس از من میسازند (۱-۶۸)
بخشد بُز پشمین	لباس از من میدوزند (۲-۶۸)
ابر دوش دارند	که آزادان و بُزرگان (۶۹)
که [با آن] زینها [را] ببندند	تنگ از من سازند (۷۰)
بر [آن] باشند بتازند	[تا] هنگامیکه روستم و سپندیارت (۷۱)
می نهند زین و زار [زین]	که به پیل بُزرگ و پیل تنومند (۷۲)
اندر کار دارند	که به بسیار کارزار (۷۳)
به کار دارند/ به کار میبرند]	[که در خیلی از میدان های جنگ (۷۳)]
از برای زین ها	(۷۴) همچنین [تنگ] ریسمان نمیشود

تحریف ها و دستکاریها در بیت‌های ۶۸-۷۴ واقعا تاسف بار است! بعضی از واژه‌ها که معانی آنها برای محققین مشخص نبوده، خیلی راحت با واژه‌گانی دیگر جایگزین شده‌اند و بدین ترتیب معانی بیت ها را تباه کرده‌اند. بعضی از بیت ها آنقدر دستکاری و تحریف شده‌اند که مشکل است بتوان برای آنها معنی دقیقی مشخص کرد. در این چند بیت مشهود است که تنها از یک مطلب صحبت میشود، اینکه بُز میگوید که از من تسمه‌های چرمی (تنگ) میسازند که برای بستن و محکم کردن زین ها بر پشت اسبان و فیل ها در هنگام جنگ ضروری است، در بیت ۷۴ بُز میگوید "از بن (ریسمان) نمیشود از برای زینها"، (منظور این است که از تنگ هائی که از ریسمان بافته میشوند که معمولا برای بستن پالان خر است نمیشود از آن برای بستن زین اسب استفاده کرد).

بیت ۶۸: در این بیت متاسفانه د. نوایی چون متوجه معنی واژه جل و ورگ (جل و برگ) نشده‌اند، آنرا حذف نموده و واژه "(warak)" را که در متن اصلی موجود نیست، جانشین آن کرده‌اند، در حالیکه "جل و ورگ / جل و برگ" خود یک واژه معمولی گُردی است که معنی لباس را میدهد. همچنین واژه "درون" که یک کلمه گُردی است بمعنی دوختن و گویا در یکی از نسخه‌ها آمده (د. نوایی، درخت آسوریک توضیح بند ۶۸ ص ۶۶) که دقیقا مناسب جمله. است با کمال تاسف نادیده گرفته شده است.

در متن اسانا در ردیف ۴۰ سطر دوم همانطور که د. نوایی گفته‌اند واژه " jul warg" جل و برگ / جل و برگ " بشکل واضحی دیده میشود، (نگاه کنید به فتوکپی متن اسانا).



حال به توضیحات خود د. نوایی در مورد بیت ۶۸ در صفحه ۶۶ کتاب خود توجه نمائید:

در متن اسانا عبارت مکرر و مشابه پیشین "از من کردند" نشان میدهد که دو کلمه "از من" از متن افتاده است. اما دو کلمه اول را میتوان بخوبی *jul warg*، جل و برگ و یا گل برگ خواند. ولی هیچکدام مناسب مقام نیست. اگر جل برگ بخوانیم از طرفی با "بزشم و خشی" (مصرع بعد) که از پارچه‌های گرانبه‌است هم سطح نیست و از طرف دیگر، نه تنها نام اسب و استری در میان نیست بلکه نام "آزادان و بزرگان" که چنین پارچه‌هایی را بر دوش دارند برده میشود، و اگر "گل برگ" بخوانیم ناچار آنرا باید نام پارچه‌ای بدانیم و پارچه‌ای بدین نام هم نمیشناسیم. گمان میکنم کلمه اول را که جل یا گل میتوان خواند تحریفی باشد از واژه "درون" که در نسخه بدل هم آمده است...

از اینجا معلوم میشود که چون ایشان معنی جل و برگ / جل و برگ (لباس) را نمیدانند خیلی راحت آن را حذف کرده و کلمه "برگ" را جانشین آن میکنند، و کلمه درون (که به معنی دوختن است) را هم که در یکی از نسخه‌های بدل آمده است در نظر نمیگیرند، شاید بدین علت باشد که قبلاً "درون" را چون کمان ترجمه کرده بودند! ولی واقعیت این است که هیچ اشتباهی در متن اصلی در این جمله و در این کلمه نیست. جل و برگ / جل و برگ یک واژه معمولی گردی است که به معنی لباس میباشد (فرهنگ باشوور، عباس جلیلیان، سال ۲۰۰۵، صفحات ۷۱۱ و ۱۹۶)، و معنی جمله کامل و درست میباشد.

همچنین واژه دیگر در این بیت "*waxsēg* (و خشی)" میباشد که یک کلمه عادی گردی است و معنی "بخشد / ببخشد" میدهد. اگر کسی گذرش به سندنج یا کرمانشاه بیافتد، حتما خواهد شنید که مردم در هنگام معذرت خواستن میگویند "بوخشه". و خشین / به‌خشین مترادف است با کلمه بخشیدن در فارسی.

در اینجا بیت ۶۸ را بر اساس متن اسانا باز نویسی میکنم، شکل واقعی این بیت بدون در نظر گرفتن واژه "درون" چنین است:

(68-1) ۱۴۶۱۱۱ ۱۴۶۱۱۱ ۱۴۶۱۱۱

(68-1) Jel u warg až man karēnd waxsēg buz pašmin

(۱-۶۸) لباس از من میسازند بخشد بُز پشمین

اگر واژه "درون" را که در یکی از نسخه‌های بدل آمده است در نظر بگیریم آنوقت شکل بیت چنین میشود:

(68-2) ۱۴۶۱۱۱ ۱۴۶۱۱۱ ۱۴۶۱۱۱

(68-2) Jel u warg až man drun waxsēg buz pašmin

(۲-۶۸) لباس از من میدوزند بخشد بُز پشمین

بیت ۶۹: واژه وزرگان (بُزرگان) با املاى وزرگان نوشته شده در صورتیکه در بیت‌های قبلی بصورت هزوارش آمده بود! و این خود نشان میدهد که این بیت باز نویسی شده است. کلا شکل این بیت با تلفظ فارسی نو شباهت زیادی دارد.

بیت ۷۰: اولین واژه این بیت به شکل "skwč/ zkwč) ۱۴۶۱۱۱" آمده است هر چند د. نوایی و سایر محققین به درستی این واژه را خوانده‌اند اما از درک معنی آن عاجز مانده‌اند، ولی با توجه به معنی بیت حدس زده‌اند که معنی آن بایستی تنگ یا تسمه چرمین باشد، بایستی اذعان کرد که این حدس آنان کاملا درست و بجاست، اما آن چیزی که این مشکل را بوجود آورده، این است که یک حرف از این واژه بهر دلیلی از قلم افتاده است، شاید همچنانکه در رابطه با واژه‌های دیگر توضیح داده‌اند احتمالا پوسیدگی نسخه‌های اصلی باعث شده است که این حرف خوب خوانده نشود. این واژه به احتمال خیلی زیاد "skpč/ zkpč" (سک پیچ/ زک پیچ) است که واژه‌ای است گردی به معنی شکم بند (تنگ).

همچنین در همین بیت برای واژه "zinān" به معنی زین ها نیز د. نوایی پیشنهاد کرده‌اند که "زین بان" مناسب تر است و بهمین دلیل با اضافه کردن "و" آنرا بصورت zēn[w]ān نوشته‌اند که بیت را بکلی بی معنی میکند، علت آن هم این است که جمع زین در فارسی زینها و در گردی زینان است. و ایشان تصورشان بر این است که زینان اشتباه است.

بیت ۷۱: این بیت نیز دچار تغییرات عمده‌ای شده‌است، از جمله نمیدانم چرا "ت" در آخر اسم اسفندیار را انداخته‌اند، زیرا این "ت" معنی ویژه‌ای به این بیت میدهد. در اینجا بُز دیگر نه رو به درخت خرما بلکه رو به مردم خود میکند و میگوید که: رستم و

اسفندیارت ابر زین باشند و بتازند، در اینجا منظور خود رستم و اسفندیار نیست که بیگمان در آن زمان در قید حیات نبوده‌اند، بلکه منظور این است که رستم ها و اسفندیارهایت (پهلوانانت) بهنگام جنگ به من احتیاج دارند و از چرم من برای بستن زینهایشان استفاده میکنند.

در همین بیت یک کلمه به آخر مانده، واژه‌ای است به شکل "𐭎𐭓" که د. نوایی آنرا همچون "به" ترجمه کرده و سپس آنرا به واژه بعدی که گویا هزوارش نشستن است، چسبانده‌اند. اما در واقع امر این واژه "به" نیست ما میدانم که در تمام این متن هر جا که "به" آمده است واژه "𐭎𐭓" (پد) بکار رفته است، بعلاوه املاهای این واژه کاملاً مشخص است که "بن/بنه" میباشد. "بن یک واژه گردی است مشتق از " فعل "بون" (بودن) در حالت سوم شخص جمع مضارع. واژه‌ی آخر نیز که به شکل هزوارش 𐭎𐭓𐭎𐭓 (YTYBWN) نوشته شده است، بنظر من هزوارش نبوده اما چون ایشان از خواندن واژه عاجز بوده‌اند آنرا به شکل هزوارش "نشستن" (که خیلی به واژه اصلی نزدیک است) در آورده‌اند. این واژه "ptāznnd" (بتازند) است. بنا براین معنی این بیت کاملاً روشن است:

(71) kādē rōtestahm ud spandyāt lasar bn ptāznnd

هنگامیکه رستم و اسفندیارت بر [آن] باشند بتازند

بیت ۷۲: ترجمه‌ای که د. نوایی از این بیت ارائه کرده‌اند چنین است: که به پیل بزرگ، زنده پیل دارند، زین افزار. اولاً واژه بزرگ به شکل "𐭎𐭓" (مز) نوشته شده که مخفف "مز" میباشد که یک واژه معمولی گردی است به معنی بزرگ. ثانیاً در اینجا هر کسی متوجه میشود که واژه "زنده پیل" بی معنی است. این واژه به احتمال خیلی زیادی "زخم پیل" میباشد. "زخم"⁷⁷ در گردی به معنی عظیم، تنومند و قوی هیکل است که دقیقاً با معنی بیت جور در می‌آید در یکی از متن‌های قدیمی گردی که یک دعای مسیحی است و مربوط به ۱۸۰۰ سال قبل (قرن دوم میلادی) میباشد واژه زخم آمده است آنجا که میگوید "پاکیز خودی، پاکیز زخم"⁷⁸ بمعنی خدا پاکیزه است، پاکیزه و قدرتمند

⁷⁷ هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۳۸۶

⁷⁸ Pakiž xude, pakiž zahm, pakiž ve marg, koy hati xače iž kir ma, řahmate ma"

" پاکیز خودی، پاکیز زخم، پاکیز وه مهرگ، کو هاتیه خاچی ژی کیرما، راماته ما"

(فازل ئوسوئیان، ناسنامه‌ی زمانی کوردی، جلد دوم، ۲۰۱۵، ص ۹۲)

بهرحال در توضیح این بیت د. نوایی مینویسد:

"آبادانی در ترجمه خود میگوید که مس یا مست شاید معنی و توضیحی برای "زنده پیل" بوده است و بعداً به متن افزوده شده است.

آخرین واژه این بیت "زین افزار" هم تحریفی است و چنین کلمه‌ای وجود ندارد، در متن اصلی بشکل دیگری نوشته شده که "اونولاً" آنرا بصورت bavom zonnar، و آبادانی بصورت buband nezar خوانده است. د. نوایی هم نوشته‌اند: با جزئی تغییر می‌توان این کلمه را زین افزار خواند. شاید کرم خوردگی کتاب که در نسخه‌های قدیمی فراوان است موجب این تحریف شده باشد.⁷⁹

اما در متن اصلی این واژه بصورت "۱۱۶۵ اکیس (زین و زار)"⁸⁰ نوشته شده است. واژه زین و زار در زبان گُردی همان معنی زین را میدهد. در زبان گُردی گاهی اوقات برای بیان یک منظور یا یک واژه دو واژه هم وزن را باهم می‌آورند، برای مثال: زرم و هؤر (صدای باد شدید/ طوفان)، خاک و خوؤل (خاک)، شهر و شوؤر (جنگ)، زهوی و زار (زمین)، و در اینجا زین و زار (زین). پس معنی بیت ۷۲ را میتوان چنین ترجمه کرد:

که به پیل بزرگ و پیل تنومند می نهند زین و زار [زین]

بیت ۷۳: در این بیت واژه "ورک" چون "وس/ بس (بسیار)" ترجمه شده است، که بهتر است واژه مادی "پر/ فره" جایگزین آن گردد. واژه دیگر این بیت "کار" است که به معنی "جنگ" میباشد. در: بیت "های قدیمی گُردی کار به معنی جنگ و به معنی آماده شدن برای جنگ بارها آمده است، اصطلاح "هه‌ره کاری خوؤ بکه" یعنی برو برای جنگ آماده بشو" امروز همچنان در گویش کرمانجی معمول است. در لغت نامه دهخدا نیز "کار" به معنی جنگ، و کارزار به معنی "میدان جنگ" آمده است، اما متأسفانه دهخدا در توضیح خود واژه "زار" ناموفق بوده و آنرا چون "انبوه" معنی کرده‌اند. در حالیکه زار در زبان گُردی و فارسی به معنی زمین است، اصطلاح "زهوی و زار" در زبان گُردی به معنی زمین است. کشتزار یعنی زمینهای کشتی، گلزار یعنی زمینهای که پر از گل‌اند، نمکزار یعنی زمینهای نمک خیز، مرغزار که در اصل واژه گُردی میرگزار میباشد به معنی چمنزار است و... بنابراین معنی این بیت چنین است:

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۶۷-۶۸⁷⁹

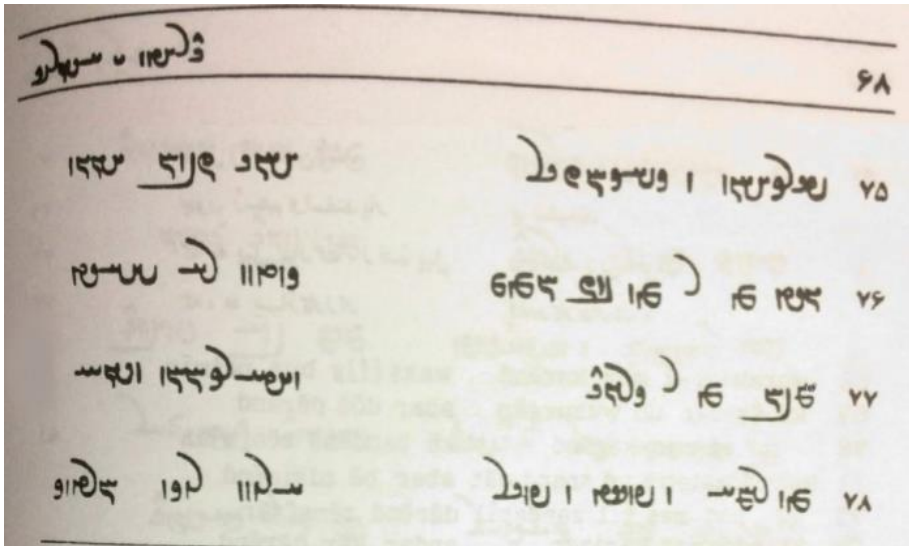
متن جاماسب اسانا، بند ۴۱. همچنین د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۶۷⁸⁰

هنگامیکه رستم و اسفندیارت بر این زین ها سوار بشوند و اسب بتازند، "که در خیلی از میدان های جنگ، به کار دارند/ به کار میبرند".

بیت ۷۴: این بیت کلا دستخوش تحریفات شده و بکلی اشتباه ترجمه و معنی شده است. خود د. نوایی در توضیحاتی در مورد اولین واژه این بیت در ص ۶۸ نوشته اند: در **متن پهلوی** **𐭮𐭲𐭩** (هم بن) نوشته شده است، همچنین نوشته اند که: آبادانی این بند را کاملا آشفته و دگرگون ساخته اند در متن پهلوی اسانا هم "هم بن" است، ولی ایشان بدون هیچ دلیل موجهی واژه "هم" را برداشته و واژه "𐭮𐭲𐭩" (اژ) را جایگزین آن کرده اند!

بهر حال واژه دوم بیت "𐭮𐭲𐭩" (بن) همچون "بیخ/ته/ سرآغاز" معنی شده است در حالیکه این "بن (به ن= کوردی)" به معنی "بند/ نخ" است. واژه سوم هزوارش "نه" میباشد، واژه چهارم "𐭮𐭲𐭩" (وهشیت) است از مصدر شیان، در بیت ۴۹ در این مورد توضیح داده شد. در زبان گُردی واژه های "دهشیت/دهوشیت⁸¹وه" به معنی "شایسته/ مناسب/ توانائی" است، "نه وهشیت" یعنی نمیتواند/ نمیشود/ مناسب نیست را میدهد. واژه ششم "𐭮𐭲𐭩" (بوی) یک واژه معمولی گُردی است به معنی "برای". بطور کلی معنی این بیت چنین میشود: **همچنین (ساختن) تنگ ها از بند (ریسمان) نمیشود (مناسب نیست) از برای زین ها،** [منظور این است که تنگ های چرمی مناسب است].

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار جلد دوم ۱۹۸۹، ص ۹۲۴⁸¹



آوانویسی، ترجمه و معانی بیت‌های ۷۵-۷۸:

(75)	palk-hawen ud kaškančīr	ayāne če-būen avin
(77)	hmbān až man karēnd	wāžrgānān denē
(78)	ke nān ud past ud panir	har-wēn rōn xwardnig
(76)	yud až man ke buz ham	kardan na šhēt

اینها چه مصیبتی شدند	(۷۵) پلک-هاون و کشکنجیر
[به] بازرگانان دهند	(۷۷) انبان از من کنند
هرگونه روغن خوردنی	(۷۸) که نان و پست و پنیر
نتوان کردن	(۷۶) جز از من که بزم

آنچه که در نگاه اول در این قطعه به چشم میخورد این است که این بیت ها نیز دچار تغییر و تحریفات شده اند، برای نمونه جای بیت ۷۶ نمیتواند اینجا باشد، جای چنین بییتی بی تردید میبایستی در آخر این قطعه یا در آخر قطعه قبلی بوده باشد.

بیت ۷۵: محققین و مترجمین این بیت را به صورت های مختلف خوانده و ترجمه کرده اند. د. نوایی و محققین دیگر یکمین واژه را که "پلک هاون" است، فقط جزء اول آنرا همچون پلکن یا بلکن معنی کرده و از خواندن و ترجمه کردن جزء دوم واژه خودداری کرده اند. واژه کشکنجیر نیز هر چند دقیق معنی نشده اما آنرا چون یک ابزار جنگی درست حدس زده اند. هر چند این واژه گان امروزه در زبان گُردی بدین شکل بکار برده نمیشوند، اما با اندکی تامل میتوان ریشه های آنها را تشخیص داد. واژهی پهلک امروز در گُردی چون "پل (پهل- کوردی)" تلفظ میشود. "پل (پهل= کوردی)"⁸² در زبان گُردی به سنگ پاره یا قلوه سنگی هائی گفته میشود به منظور پرتاب کردن، البته جالب است که خود "پهل" به معنی سنگ نیست، برای مثال: "پهل هاویتن/ پهل هاویشتن" به معنی سنگ اندازی است. در این متن واژه پلک هاون به معنی ابزار سنگ اندازی است (خمپاره انداز) که امروزه نیز در زبان گُردهای ساکن عراق و همچنین عربهای عراق به خمپاره انداز "هاون/ هاوان"⁸³ گفته میشود.

پهل هاویتن/ پهل هاویشتن = سنگ انداختن

پهل بهاون/ پهل بهاویژن = سنگ بیاندازید

پهل هاون= سنگ انداز (فلاخن/ خمپاره انداز)

واژه دیگر این بیت کشکنجیر است، به نظر من "کشکنجر" میتواند صحیح تر باشد، چون "جر (جهر= کوردی)" به معنی چرخ میباشد، چرخ هائی را که در زمان قدیم با آن آب را از چاه بالا میکشیدند به آن "جر" میگفتند. همچنین واژه "جنجر (جنجهر = کوردی) به معنی چرخ بُرنده، چرخ خرد کننده (چرخ خرمنکوب) از واژه های قدیمی

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار جلد اول ۱۹۸۹، ص ۱۲۲⁸²

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار جلد دوم ۱۹۸۹، ص ۹۴۳⁸³

میباشد (به تصاویر پائین صفحه نگاه کنید)⁸⁴. واژه کشکنجر خلاصه شده واژه "کلشکنجر" میباشد، (کل- شکن- جر)، کل و کلات در گردی به معنی قلعه است، شکن ماده مضارع فعل شکستن و جر به معنی چرخ/ چرخ دندانه دار، بنابراین معنی این واژه "قلعه شکن چرخدار" میباشد. آشوریها در بکارگیری منجنیق های چرخدار برای در هم شکستن دژهای مادها مهارت زیادی داشتند و دژهای مادها به خصوص در اوائل در مقابل ضربات این قلعه شکن ها تاب نمی آورد. در اینجا بُز از این "کل شکن جرها (کشکنجر)" که از چوب ساخته میشد چون مصیبت یاد میکند و به درخت خرما میگوید پلک هاون و کشکنجر که از چوب تو ساخته میشوند چه مصیبتی شده‌اند.

بیت ۷۷: واژه یکم این بیت درمتن پهلوی بصورت "همبان" نوشته شده، که مطابق با تلفظ گردی این واژه "همبان / همبانه"⁸⁵ است. همچنین واژه‌ای را که د. نوایی چون وسناد (برای) ترجمه کرده‌اند، همچنانکه در ابتدا توضیح داده شد واژه‌ای تحریفی و نادرست است. این واژه "دهنی" به معنی دهند/ میدهند است.

بیت ۷۸: این بیت نیز دستخوش تغییراتی گشته است، از جمله واژه دوم این بیت را چون "پوست" نوشته اند که نمیتواند درست باشد. د. نوایی در توضیح این کلمه در صفحه ۶۹ چنین نوشته‌اند: "در نسخه‌های دیگر بجای پوست (pwst) واژه پست (pst) به معنی آرد آمده است". بنظر من واژه پست (Pst) صحیح تر باشد. در باره معنی پست در فرهنگ دهخدا چنین آمده است: "هر آردی را گویند عموماً و آردی که گندم و جو و نخود آن را بریان کرده باشند خصوصاً، بعربی آنرا سوبق خوانند" نام دیگر آن به فارسی قاووت است. در گردی به دانه های حبوبات پخته شده هم "پست" گفته میشود، در فرهنگ گردی- فارسی هه‌نانه بۆرینه، جلد یکم ص ۱۲۱، در مورد کلمه "پستاو (پست- آب)" نوشته شده آب غله پخته شده.



جنجر (خرمنکوب)⁸⁴



فرهنگ فارسی- گردی، دانشگاه کردستان جلد اول، سال ۱۳۸۵ ص ۲۴۷⁸⁵

همچنین در این بیت واژه "روغن" نیز دستکاری شده. ما میدانیم که روغن را در گردی بطور عموم "رون" میگویند، حال ببینیم توضیحات د. نوایی در این مورد چیست. د. نوایی در توضیح این واژه در بیت ۷۸ در صفحات ۶۹-۷۰ چنین نوشته‌اند: در متن پهلوی "خسرو قبادان وردیدک" بند ۳۸ نیز این واژه بشکل "rōn xwartik" بکار رفته است، (ن. ک اسانا ص ۳۰). پس معلوم میشود که این واژه "رون خواردگ" است، این واژه با همین تلفظ امروزه هم در مناطق گرمیان و در شهر سنندج و اطراف آن بکار برده میشود، که به معنی روغن خوردنی است.

بیت ۷۶: "جز از من که بزم --- کردن نشاید". این بیت تکراری است و چندین بار در متن آمده است، ولی همچنان که قبلا گفته شد در اینجا مناسب نیست و بیگمان جایش تغییر کرده است و باید در آخر این قطعه بیاید.

ژباړې او معنی		۷۰
۱ س د س۱۱۰-۱۲۰	۷۹ وښاد او د س۱۱۰-۱۲۰	
۱۱۹-۱۲۰ او ۱۲۱	۸۰ وښاد او د س۱۱۰-۱۲۰	
۱۲۱ او ۱۲۲ او ۱۲۳	۸۱ د س۱۱۰-۱۲۰	
۱۲۳ او ۱۲۴ او ۱۲۵	۸۲ وښاد او د س۱۱۰-۱۲۰	
۱۲۵ او ۱۲۶ او ۱۲۷	۸۳ د س۱۱۰-۱۲۰ او ۱۲۱-۱۲۲	
۱۲۷ او ۱۲۸ او ۱۲۹	۸۴ د س۱۱۰-۱۲۰ او ۱۲۱-۱۲۲ او ۱۲۳	
۱۲۹ او ۱۳۰ او ۱۳۱	۸۵ د س۱۱۰-۱۲۰ او ۱۲۱-۱۲۲ او ۱۲۳ او ۱۲۴	
۱۳۱ او ۱۳۲ او ۱۳۳	۸۶ د س۱۱۰-۱۲۰ او ۱۲۱-۱۲۲ او ۱۲۳ او ۱۲۴ او ۱۲۵	

آوانویسی، ترجمه و معانی بیت‌های ۷۹-۸۶:

- | | | |
|------|----------------------|--------------------------|
| (79) | kāpūr ud mušk syāw | ud xazī tuxārīg |
| (80) | fra yāmak šawāl | patmōženw kanikān |
| (81) | pad hambān ānēnd | panaž aw šatrā čē aērān |
| (82) | kōstīg až man karēnd | aw-um spit pašm |
| (83) | ud šapik šawāl | padmōžān mazenān |
| (84) | aw-um xwšem kenikān | pad war ud gardn staynēd |

(85)	āw-um ham sārtaḡ	až aēmā pē-tēnnd
(86)	tan hu-bōy bwēt	čeiōn gul dastagē

(۷۹)	کافور و مشک سیاه	و خز تخاری
(۸۰)	فراوان جامه شلوار	پوشاک دختران
(۸۱)	به انبان آورند	[چه] برای این شهر [و] چه ایران
(۸۲)	گُستی از من کنند	از آن پشم سفیدم
(۸۳)	و شپک شوال	پوشاک بُزرگان
(۸۴)	از آن خوشم [که] دختران	برای تن و گردن میخرند
(۸۵)	آب سرد هم	بوسیله [مشک] ما آورده میشود
(۸۶)	تن خوشبو بشود	چنان گلداسته

در این قطعه بُز از خاصیت های خود صحبت میکند و آنها را بر می شمارد. اکثر واژه‌های این چند بیت تقریباً به همان شکل اصیل خودشان باقی مانده‌اند، و غالباً با واژه‌های گردی امروز فرق چندانی ندارند.

بیت ۷۹: "مشک" ماده‌ایست دارای بویی بسیار خوش که از نوعی آهوی نر که در کوه‌های هیمالایا موجودند گرفته میشود. در متن پهلوی د. نوایی اصطلاح "مشک سیاه" آمده، در صورتیکه در متن "ئه‌سانا" بشکل "مشک سیاو" نوشته شده است. معمولاً در متن های پهلوی واژه سیاه بشکل "سیاو"⁸⁶ می‌آید که منطبق با گویش گردی هورامی است. همچنین در واژه "xazī" حرف "ی" نسبت در متن د. نوایی افتاده است، در صورتیکه در متن "ئه‌سانا" این "ی" آمده است.

دستور زبان پارسی، حسن باغ‌بیدی، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۰۴⁸⁶

در بیت‌های ۷۹-۸۱ بُز میگوید که از من انبان درست میکنند که کافور، مشک، خز و انواع لباسها را در آن جای میدهند. "خز"⁸⁷ حیوانی است از تیره روباه که پوست آن خیلی مرغوب و گرانقیمت است.

بیت ۸۰: واژه اول هزوارش است به معنی بسیار، در اینجا بهتر است که واژه مادی "فرا (fra)" بجای آن قرار داده شود. واژه "فرا/ فره" در اوستا بارها تکرار شده و به معنی بسیار است، در واژه‌هایی چون فرا ترسایه‌تی (خیلی ترسیدگی/ وحشت)، فرا دایه‌تی (خیلی بخشندگی)، فرا بارایه‌تی (خیلی آوردگی) و... همچنین خود واژه فره‌نا (Frena)⁸⁸. این واژه در زبان گُردی گویشهای هورامی و جنوبی خیلی رایج است.

واژه سوم در این بیت را خیلی از محققین منجمله د. نوایی چون "شاهوار" ترجمه کرده‌اند، که اشتباه است. این کلمه "شوال" میباشد که یک واژه معمولی گُردی است به معنی شلوار. واژه "پادموزک" بر طبق نوشته د. نوایی در تمام فرهنگها چون پوشاک معنی شده است. هر چند "موزه/ موزه" یک نوع کفش میباشد و قاعدتا "پادموزه" میبایستی به معنی کفش پا باشد، اما چون هیچ نوشته‌ای نیست که به آن استناد بشود بنابراین من هم آنرا چون پوشاک ترجمه کرده‌ام. حرف "و" در آخر واژه پادموزه علامت دوست داشتنی است، "پادموزنو که نیکان" به معنی پوشاکهای دوست داشتنی دختران است.

اما واژه آخر این جمله "کنیکان"، با کمال تعجب د. نوایی آنرا چون کنیزکان ترجمه کرده‌اند. واژه‌های "کنی/ کنا/ کنیا"⁸⁹ در زبان گُردی و همچنین اوستایی به معنی جنس مونث (زن و یا دختر) است، و کنیکان اسم جمع است معنی دخترکان را میدهد. اساسا واژه گان برده و کنیزک/ کنیزک واژگانی گُردی هستند، در عهده باستان وقتی که متجاوزین به گُردستان حمله کرده و مردان و دختران جوان را اسیر کرده و با خود میبردند به آنهایی که برده میشدند چه زن و چه مرد "برته‌کان" (به معنی کسانی که بُرده شده اند) میگفتند که واژه‌ای است گُردی در گویش هورامی، و به دخترانی که بُرده میشدند "که‌نیکان/ که‌نیشکه‌کان/ که‌نیزکان (کنیزکان)" به معنی دختران جوان گفته میشد.

بیت ۸۱: محققین در ترجمه این بیت مرتکب اشتباهاتی شده‌اند که لازم به توضیح است، از جمله بُز در بیت‌های ۷۹-۸۱ میگوید که کافور و مشک و خز و جامه و پوشاک

هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار، تهران ۱۳۶۸ جلد اول ص ۲۶۴⁸⁷

⁸⁸ Frêna = a large quantity (k356), Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (k356)

هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار جلد دوم ص ۶۲۲، همچنین فره‌ه‌نگی وشه‌نامه، بیدار،⁸⁹ هه‌ولیر ۲۰۱۰، ص ۷۵۵.

دختران با انبان می‌آورند به این شهر و به تمام ایران. پس در اینجا معلوم میشود که واژه به "انبان آورند" درست است نه بآن صورتیکه د. نوایی و دیگران که آنرا به "انبان دارند" ترجمه کرده‌اند. اما چرا این اشتباه روی داده، تا حدودی قابل فهم است، زیرا هزوارش دو واژه "آورند" و "دارند" از نظر املائی خیلی به هم شبیه اند:

آورند = 𐭠𐭮𐭥𐭥𐭥 = هزوارش است به معنی آورند.⁹⁰

دارند = 𐭠𐭮𐭥𐭥𐭥 = هزوارش است به معنی دارند.⁹¹

چنانچه مشاهده میشود هزوارش این دو واژه خیلی بهم نزدیک است، فقط واژه "دارند" یک حرف (𐭠) کمتر از واژه "آورند" دارد. ولی آنچه که جای سؤال دارد اینست که املاء این واژه د. نوایی با نوشته اسانا فرق میکند، د. نوایی این واژه را چون "دارند" نوشته‌اند، در صورتیکه اسانا آنرا چون "دارم" نوشته است (𐭠𐭮𐭥𐭥𐭥 = اسانا قطعه ۴۳، ص ۳۴)! به هر حال بنظر من معنی جمله کاملا مشخص است که "مشک و خز و پوشاک... به انبان آورند" صحیح است.

اما خود فعل آوردن در زبان کردی به دو شکل متفاوت موجود است که در زبان پهلوی اشکانی نیز این دو شکل موجودند. شکل اول "هاوردن" است که ماده مصدری آن در حالت مضارع "بار" میباشد، و شکل دوم به صورت "اینان / هینان" است که مصدر مضارع آن "آنین" است. در مورد شکل اول احتیاجی به توضیح نیست، اما برای نشان دادن بکار بردن شکل دوم در پهلوی اشکانی در اینجا یک مثال می‌آورم:

čawāyōn ēd kē až ašmā(h) bayān payyām ānīd.⁹²

"همچون این (کسی) که از شما بغان [خدایگان] پیغام آورد". در اینجا واژه "آنید" فعل سوم شخص مضارع است از مصدر "آنین".

یکی دیگر از واژگان این بیت که اشتباه ترجمه شده است واژه "𐭠𐭮𐭥𐭥𐭥" (پنه‌ژ) است، چون این کلمه هزوارش نیست و خواندن آن هم مشکلی ندارد. اما متأسفانه بیشتر محققین و از جمله د. نوایی آنرا چون "فراژ" به معنی "جلو" ترجمه کرده‌اند که صحیح نیست. (در ابتدای متن توضیحات بیشتری در مورد این واژه داده شده است).

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۰۲⁹⁰

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۰۳⁹¹

دستور زبان پارسی، حسن باغ‌بیدی، تهران ۱۳۸۱، ص ۶۹⁹²

همچنین واژه انبان در متن پهلوی همچون "همبان" آمده که گویشی گردی است.

بیت ۸۲: در این بیت بُز میگوید که گُستی را از پشم سفید من درست میکنند، (گُستی کمر بند مخصوص زردشتیان است، از بندی سفید و باریک که معمولا از ۷۲ نخ پشم سفید بافته میشد و بر روی جامه سدره می بستند).

بیت ۸۳: این بیت خود به وضوح نشان میدهد که این منظومه شیعیری کلاسیک با اوزان عروضی نبوده و نیست. خود بیت با "و" شروع میشود و معلوم است که محققین خود متن را به ابیات مختلف تقسیم کرده و آنرا به این شکل در آورده‌اند. بهرحال واژه اول این بیت که در متن د. نه‌وایی به صورت "تشکوک" آمده است، بنظر میرسد که تحریفی باشد، چون د. نوایی در کتاب درخت آسوریگ صفحه ۷۱ زیر نویسی ۸۳ نوشته‌اند که:

"بارتولمه که استاد زبانهای اوستائی و پهلوی میباشد میگوید که این کلمه "شه‌پیک (šapik)" میباشد". "شه‌پیک"⁹³ یک واژه گردی در گویش کرمانجی است، شوال و شپک (شوال و شه‌پیک = کوردی) به لباس مردانه گردی گفته میشود. قسمت بالا تنه لباس را به کرمانجی شپیک (شه‌پیک) و پائین تنه را شوال (شوال) میگویند. همچنین واژه بُزرگان نیز در اینجا چون هزوارش آمده است که بهتر است واژه مادی "مزنان" جایگزین آن گردد. معنی این بیت را بایستی در رابطه با بیت قبلی بصورت زیر معنی کرد: "گُستی و شلوار و نیم تنه پشمی مردانه و پوشاک بُزرگان از پشم من ساخته میشوند".

بیت ۸۴: آنچه که جای تاسف است بیشتر محققین نتوانسته‌اند واژه "خوشم" را در این بیت به درستی بخوانند. د. نوایی میگوید بایستی به معنی پارچه‌ای و بافته‌ای از پشم یا کرک بُز باشد، که کنیزان آنرا به بر و گریو، بستابند! که ترجمه صحیحی نیست. یکی دیگر از واژه‌گان این بیت "گردن" است که د. نوایی آنرا چون "گریو" به همان معنی گردن ترجمه کرده‌اند. هرچند گرو خود یک واژه گردی است به معنی گلو و گردن، ولی املاء واژه کاملا مشخص است که گردن میباشد.

بیت ۸۵: در بازخوانی و ترجمه این بیت د. نوایی و سایر محققین ناموفق بوده‌اند. آنچه که د. نوایی نوشته‌اند بی معنی است و هیچگونه ربطی به متن ندارد، ایشان این بیت را اینچنین معنی کرده‌اند: "یکی از هم نوعانم را - از پیوند ما -".

هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۴۸۰⁹³

بیت ۸۶: این بیت را تقریباً همگی بدرستی ترجمه و معنی کرده‌اند، تنها اشکالی که وجود دارد در درک و نوشتن فعل *bwēt* (بویت)، در مصرع اول است، این واژه از مصدر بوون (بودن = فارسی) و به معنی بشود است که د. نوایی و دیگران آنرا چون "بویداد" نوشته‌اند "تن خوشبوی بویداد" که صحیح نیست، بلکه "تن خوشبو بویت" درست است که با متن پهلوی آن و همچنین با زبان گردی مطابقت کامل دارد.

دلتیہ - سنہ ۱۳۰۰		۷۳
۶۱۴۵-۵۱۲۵۱۵۱۵۱۵	۱۳۰۰	۸۷
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۸۸
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۸۹
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۹۰
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۹۱
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۹۲
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۹۳
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۹۴

آوانویسی، ترجمہ و معانی بیتہای ۸۷-۹۴:

خواندن و آوانویسی این قطعه بعلت تحریفات و دستکاریهای بیجا واقعا کار آسانی نیست. شاید بهمین دلیل بوده که یکی از محققین (اونوالا) قادر به خواندن بیت ۸۷ نبوده است. واژه اول بیت ۸۷ چون سروک / سروگ آمده است که جای سؤال است. د. نوابی بیتہای ۸۷ تا ۹۳ را چون یک قطعه باهم آورده‌اند، اما بیت ۹۴ نیز که ایشان آنرا ضمیمه قطعه بعدی نموده‌اند در ادامه همین قطعه است. بهر حال بنظر من اشتباهات اساسی در بیت ۸۷ روی داده است و من آنرا نه بر اساس متن بلکه بر اساس استنباط خودم بازخوانی و ترجمه کرده‌ام.

(87)	srōg- ē 10 watistig	lāwār ō pušt sar haem
(88)	kōfān ō kōf čuem	mazen kišwar būem
(89)	až kustī handukān	parānpar ō warkaš zarēh
(90)	yut sardag martōmak	kū manēnd parānpar aw būm
(91)	watistig ud warčašm	kū xāwm pad war hayand
(92)	sarešān sag manē	brugaš manē martōmān
(93)	kū dār warg xwarend	až buz šir dōšend
(94)	hawniž martōmak	žīwašān až man hayast

خمیده بر پشت سردارم	(۸۷) شاخی ۱۰ وجبی
کشورهای بزرگ بوده‌ام	(۸۸) کوهها به کوه رفته‌ام
سرتاسر به ورکش زره [دریای پهناور]	(۸۹) از مرز هندوان
که ماندگارند در سراسر آن سرزمین	(۹۰) گونه‌ی دیگر از مردمان
که خام ^{۹۴} بر تن دارند	(۹۱) یک وجبی و چشم لوچ
ابروانشان ماند به مردمان	(۹۲) سرشان به سگ ماند
[و] از بُز شیر دوشند	(۹۳) که [از] برگ درخت خورند
زندگی شان از من است	(۹۴) آن مردمک ^{۹۵} هم

بارچه‌ایست سفید رنگ که از نخ درست میشود، هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، ۹۴
جلد یکم ص ۲۳۸.

مردمک = مردمان کوچک^{۹۵}

باید خاطر نشان ساخت که در این قطعه دستکاری نسبتاً زیادی انجام گرفته، بطوریکه همانطور که قبلاً گفتم خواندن و معنی کردن بیت ۸۷ امر آسانی نیست، که بعداً آنرا توضیح خواهم داد. همچنین معلوم نیست که چرا این بیت همراه با این قطعه آمده است زیرا هیچ ربط منطقی با متن این قطعه ندارد. از بیت ۸۸ تا ۹۴ بُز از سفرهای خود صحبت میکند به سرزمین های دور دست، آنجا که مردمانی از نژادی متفاوت با قدهای کوتاه و چشمهای لوچ زندگی میکردند و همه آنها با وجود اینکه از برگ درختان تغذیه میکردند ولی باز هم از بُز شیر میدوشیدند و پارچه "خام" (متقال) به تن داشتند. وجود واژه های مانند "است" که واژه‌ای نسبتاً جدیدی است نشاندهنده این است که تغییرات و تحریقاتی صورت گرفته است.

بیت ۸۷: یکی از مشکلات این بیت واژه "سرو/ سروگ (srōg)" است. سروگ در زبان های اوستائی و پهلوی به معنی شاخ میباشد⁹⁶، عین آوانویسی و ترجمه‌ای که د. نوابی از این بیت ارائه داده‌اند چنین است:

srūg- ē 10 watistig

abāz ō pušt dārem

باز [پس] به پشت دارم

سروئی ده بدستی

که معنی اش بطور ساده این میشود که: شاخی ده وجبی باز بر پشت دارم! اما مشکل اینجاست که شاخ بر پشت نیست و سراینده این منظومه هم مسلماً این را میدانسته، که بُز شاخ بر سر دارد و نه بر پشت. به غیر از این واژه "باز" هم نمیتواند درست باشد، زیرا "باز" یعنی دوباره، پس معنی جمله این میشود که: دوباره شاخ به پشت دارم! و این خود دلیلی است بر این که یا خواندن و ترجمه این بیت صحیح نمی باشد و یا اینکه آنقدر دچار تغییرات شده که معنی واقعی خود را از دست داده است. برای خواندن و ترجمه این بیت میتوان دو حالت برای آن در نظر گرفت، یکی اینکه احتمالاً واژه‌های دیگری از این بیت افتاده باشد، مثلاً میتواند بجای پشت، واژه پشت سر باشد که در اینحال باز هم مشکل واژه "باز" وجود دارد. اما حالت دیگر میتواند این باشد که بجای واژه "سروگی" واژه دیگری باشد. به هر حال واژه‌های "اسرو، سترو (ئه سرو، سترو= کوردی)"⁹⁷ در زبان کردی به معنی شاخ است (نگاه کنید به فرهنگ فارسی- کردی، دانشگاه کردستان جلد دوم، سال

⁹⁶ Sru= horn. Pahlavi Dictionary, D.N. Mac Kenzie, 1971 sid 77

⁹⁷ واژه اسرو/ سترو به معنی شاخ بیشتر در مناطق سردشت، پیرانشهر و در سوران در کردستان عراق تکلم میشود.

۱۳۸۶ ص ۱۴۹۷ / هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گۆردی- فارسی، هه‌ژار، جلد اول، ۱۹۸۹ ص ۲۳) که قطعاً شکل دیگری از همان واژه "سرو/ سروگ" پهلوی است.

یکی دیگر از واژه‌گان این بیت "سرو" (لاوار/ لاخوار) میباشد که غالب محققین آنرا چون هزوارش دانسته و به "اباژ" به معنی باز ترجمه کرده‌اند، همین واژه یکبار دیگر در بیت ۱۱۳ آمده است که باز هم به معنی "اباژ" (باز) ترجمه گردیده است، که در هیچکدام از این جملات معنی مناسبی ندارد و مشخص است که باز خوانی و ترجمه آن صحیح نیست. این واژه در اینجا هزوارش نیست بلکه خود یک واژه پهلوی است "لاوار/ لاخوار" که معادل واژه گۆردی "لار"⁹⁸ به معنی "کج/ خمیده" میباشد، که در هر دو بیت ۸۷ و ۱۱۳ با متن تطابق کامل دارد. بنابراین معنی این بیت چنین است:

srōg- ē 10 watistig lāwār ō pušt sar haem

شاخی ۱۰ وجبی خمیده به پشت سر دارم

بیت ۸۸: متأسفانه این بیت نیز دستخوش تحریفات شده است، اما با اینحال قابل خواندن و فهمیدن است. متن بیتی که د. نوایی در کتاب خود آورده‌اند با متن بیتی که اسانا نوشته است تفاوت هائی دارد. برای نشان دادن این تفاوتها، در زیر کپی مصرع اول این بیت از هر دو متن را می‌آورم تا مطلب بیشتر روشن گردد. آنچه که در زیر ملاحظه میکنید از متن "اسانا" گرفته شده است:

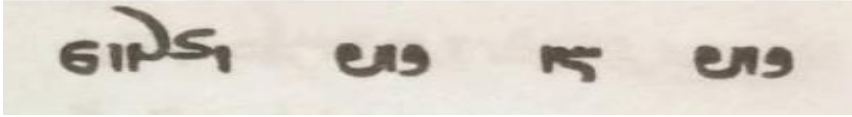


آوا نویسی و معنی آن چنین میشود:

Kōfān ō kōf šawēt، معنی: کوهها به کوه شود (رود).

حال به همین مصرع ازمتم د. نوایی توجه نمائید:

واژه لار در حقیقت همان واژه "لاور/ لاوار" میباشد. در گویش مردم منطقه مکریان بجای لار، واژه⁹⁸ خوار بکار برده میشود، بنظر میرسد اصل واژه لاخوار بوده سپس به لاوار و بعداً به لار تبدیل گشته است.



آوا نویسی و معنی آن چنین است:

Kōf ō kōf šawem، معنی: کوه به کوه شوم (روم).

در اینجا میبینیم که در متن اسانا، کوهان (کوهها) آمده است در حالیکه در متن د. نوایی کوه نوشته شده است، در متن اسانا واژه "ō" چون هزوارش نوشته شده در حالیکه در متن د. نوایی خود واژه "𐬀𐬀" نوشته شده است. در متن اسانا واژه آخر مصرع "شود"، اما در متن د. نوایی "شوم" آمده است. به هرحال بنظر من در اینجا به غیر از آخرین واژه "شود"، سایر واژه‌گان در متن آسانا منطقی تر بنظر میرسد. اما هم واژه "شود" در متن اسانا و هم واژه "شوم" در متن د. نوایی صحیح نیستند، چرا که در اینجا بُز از سفرهائی که کرده است و چیزهائی که مشاهده نموده صحبت میکند نه از آنچه که میکند یا خواهد کرد. ترجمه صحیح این واژه "شی ام / چی ام" به معنی رفته‌ام صحیح است نه "شوم".

همچنین واژه "būem (بوم)" در اینجا بر عکس بیت ۹۰ به معنی کشور و سرزمین نیست، بلکه به معنی "بوده‌ام" است، چه فعل بودم در زبانهای پهلوی و گُردی مثل "بوم" تلفظ میشود.

بیت ۸۹: در این بیت بُز از سفره‌های خود از سرتاسر مرز هندوستان تا ورکش دریا صحبت میکند. د. نوایی واژه "ترا" را بجای هزوارش آن که به معنی سراسر است آورده‌اند، اما من واژه "پرانپر" (په‌رانپه‌ر = کوردی) که یک واژه گُردی و در همانحال یک واژه اوستایی مشتق از واژه "para (پر/ پرا)"⁹⁹ میباشد را مناسبتر میدانم. واژه "پرانپر" دقیقاً به معنی از ابتدا تا انتها و به معنی سراسر است.

بیت ۹۰: در این بیت بُز از مردمان متفاوت دیگری که در هنگام سفر مشاهده کرده صحبت میکند و از اصطلاح "یوت سردگ/ساردگ" (جداگونه) استفاده میکند که معادل آن را امروز "جداگونه/ نژادی متفاوت" میتوان معنی کرد. واژه "سرده /سارده" در اوستایی به معنی نوع میباشد. همین واژه در پهلوی چون سردگ آمده است:

⁹⁹ Para: far from, away, Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (k318)

saredha [-]: sort, kind, species (k522)¹⁰⁰

sardag: sort, kind¹⁰¹

واژه‌ای دیگر که در این بیت آمده است واژه‌ی "𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 (KTLWN-tn)" است که گویا هزوارش و به معنی ماندن است. اما اگر حرف "ت" در این واژه به "چ" خوانده شود آنوقت این واژه میتواند "کوچرنت/ کوچرند" به معنی کولی (کوچ کننده) باشد، که در اینصورت معنی جمله "مردمانی که در سرتاسر آن بوم (سرزمین) "کوچر (کوچنده)" بودند" بجای "مردمانی که در سرتاسر این سرزمین میماندند" میتواند خیلی مناسبتر باشد.

بیت ۹۱: در این بیت بُز میگوید که مردمان آن سرزمین یک وجبی و چشمانشان لوچ بود. در اینجا لازم میدانم در مورد واژه چشم لوچ توضیحات بیشتر بدهم. در گردی چندین واژه برای لوچ وجود دارد از جمله "خوئیل، خیل، خیج و چاوخوار". همچنین در زبان گردی واژه چشم به صورتهای چاو، چم و چشم تکم میشود. در گویشهای اوستائی گردی (هورامی، زازاکی، لکی) واژه‌ی "خوار" چون وار تلفظ میشود، بنابراین در اینجا چشم وار معادل واژه چاوخوار به معنی چشم لوچ میباشد. در مصرع دوم این بیت واژه‌ای آمده است به شکل "𐬀𐬎𐬎𐬀" که د. نوایی و دیگران آنرا چون چشم ترجمه کرده‌اند که درست نیست، هیچگونه رابطه‌ای بین این واژه و واژه چشم وجود ندارد. خوانش این واژه "خاوم" است که امروزه در زبان گردی چون "خام"¹⁰² تلفظ میشود. خام پارچه ای نخی سفید رنگ است که زیاد مرغوب نیست، و از آن پیراهن و شلوار درست میکنند، (در قدیم لباس فقرا بیشتر از آن ساخته میشد). یکی دیگر از واژگان این بیت "𐬀𐬎𐬎𐬀" (ور) است، "ور/ بر" در زبان گردی به معنی تن میباشد. بنابراین در اینجا بُز میگوید که این مردمان عجیب هم پارچه "خاوم/ خام" را که از پشم بُز می ریسند بر تن دارند و از شیر بُز هم تغذیه میکنند.

بیت ۹۲: معنی این بیت برای کسی که با زبان گردی آشنائی داشته باشد کاملاً مشخص است. چون بروگ را در گردی "برو" میگویند. اما در اینجا بد نیست به توضیحاتی که د. نوایی در مورد این بیت نوشته اند نگاهی بیندازیم، ایشان در صفحه ۷۳ در توضیح این بیت نوشته اند:

¹⁰⁰ Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (k522)

¹⁰¹ Pahlavi Dictionary, D.N. Mac Kenzie, 1971 sid 74

¹⁰² همنبانه بۆرینه، فرهنگ گردی- فارسی، ههژار، جلد اول، ۱۹۸۹ ص ۲۳۸.

"Brüg: ابرو، اوستا = brvat = ابرو، بروت = سبیل. ممکن است مقصودش سبیل این مردم هم باشد ولی در هیچ جا سراغ نداریم که از سبیل سگساران سخن رفته باشد. اونوالا (a littele belle) barang، آبادانی: خرگوش ("گوشها" که به خرگوش مانند)!"

بیت ۹۳: توضیح بخصوصی در مورد این بیت لازم نیست.

بیت ۹۴: واژه مردم بصورت "مردمک" آمده است. حرف "ک" در اینجا علامت تصغیر است که منظور از آن "مردم کوچک/ کوتاه قد" است. یکی دیگر از واژه‌گان این بیت "ژیو" میباشد که یک واژه گردی است به معنی معیشت، امروزه همچون "بژیو/ بژیوی" تلفظ میشود.

ژباړه د سندرې		۷۴
۹۵	د سندرې د وړاندې	۹۵
۹۶	د سندرې د وړاندې	۹۶
۹۷	د سندرې د وړاندې	۹۷
۹۸	د سندرې د وړاندې	۹۸

آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌ها و بیت‌های ۹۵-۹۸:

در بیت ۹۵ نیز برخی از واژگان دستکاری و همچنین بطور نادرست ترجمه شده‌اند. ترجمه د. نوایی چنین است:

پیشاپاره از من کنند به (خوردن با) آجرو و هور و مانند آن

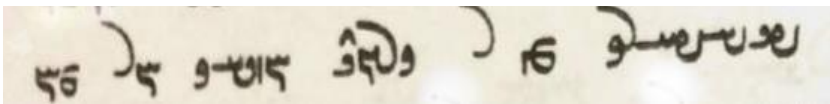
برای ترجمه این بیت من ناچار شدم که با استفاده از متن پهلوی "اسانا" آنرا بازنویسی کنم که در توضیحات مربوط به بیت "۹۵" خواهد آمد. متن پهلوی که در گپی بالا بنظرتان میرسد متنی است که د. نوایی نوشته‌اند، اما آوانویسی و ترجمه‌ای که در پائین مشاهده میکنید بر اساس نسخه اسانا میباشد. البته هم در متن د. نوایی و هم در متن اسانا واژه خورمن (من را خورند) بصورت دو واژه منفک آمده است.

- | | | |
|------|-------------------------|---------------------|
| (95) | pēšpārag až man karēnd | xwašk xwaramen |
| (96) | kū axwarant šatrādār | kōfdār ud āzāt |
| (97) | ayāne-um bēt awlātar[m] | až ta draxt āsūrīg |
| (98) | ud až man šir panīr | bēt afrōšak ud māst |

با لذت خورمند [من را خورند]	(۹۵) پیشپاره از من کنند
کوهدار و آزاد	(۹۶) که خورند شهردار
از تو درخت آسوریگ	(۹۷) اینها را که داشته باشم برترم
آید افروشک و ماست	(۹۸) و از من شیر، پنیر

بیت ۹۵: در این بیت تغییراتی روی داده است که معلوم نیست آیا د. نوایی خود این تغییرات را انجام داده‌اند و یا اینکه تغییرات را از نسخه‌های دیگر جایگزین متن "اسانا" کرده‌اند. برای مثال واژه "۹-۱۱-۱۳" (خوشک) که به معنی "خوش/ لذت" است، در متن د. نوایی این واژه از هم منفک شده و تبدیل به دو واژه مجزا گردیده است. همچنین حرفی نیز به آن اضافه شده و به شکل: ۱۳-۱۱-۹ در آمده و به آجگو معنی شده است که جدا از اینکه این خود نوعی تحریف است از نظر معنی نیز صحت ندارد. حال در زیر به متن اسانا که عینا گپی شده است توجه نمائید.

بیت ۹۵ از متن اسانا: این بیت از متن اسانا همانطور که هست کپی شده تا تفاوت های آن با بیت ۹۵ از متن د. نوایی محرز گردد.



خواندن این بیت تقریباً مشخص است و ترجمه آن بدین صورت است:

پیشپارگ از من کردند، خوشک خورمند. (پیشپارگ از من کنند، با لذت من را خورند).

اما پیشپارگ / پیشپاره چیست؟ این یک اسم مرکب است از ترکیب دو کلمه پیش و پاره تشکیل شده است. "پاره / پارو" در گردی به معنی لقمه میباشد. پیشپاره به معنی "لقمه پیشین" است، به یک غذای ساده قبل از غذای اصلی، (starter) گفته میشود. در گُردستان پیشتر رسم بر این بود که ثروتمندان هنگامیکه مهمانی یا سوری داشتند، برای مهمانان خود گوسفند یا بُزی را سر میبردند و تا غذای اصلی آماده میشد، معمولاً دل و جگر آنرا کباب کرده و از مهمانان خود با این پیشپارو پذیرائی میکردند، که اصطلاحاً

میگفتند پیشپارو بخه/ به ردل بخه. واژه پیشپارگ تعریب شده و معرب آن به اشکال مختلف از جمله فیشفارج و بشبارج و شفارج، بشارج و شبارق و بیشباره در آمده است.

واژه دیگر این بیت "𐭪𐭥𐭥𐭥" (خوشک) است، که هم اکنون هم در گردی گویش کرمانجی به معنی زیبا و لذیذ بکار برده میشود.

بیت ۹۶: هیچگونه نکته خاصی که لازم به توضیح باشد در این بیت نیست.

بیت ۹۷: واژه اول این بیت "𐭪𐭥𐭥𐭥" (ayāne -um) به معنی اینه‌ایم است، کماکان در گویش جنوبی گردی به کار میرود. واژه دیگر این بیت "𐭪𐭥" (bēt) میباشد، این واژه به دفعات در این متن آمده که متأسفانه به غلط ترجمه شده. "بیت (بیت = کوردی)" یک واژه معمولی گردی است که معانی متفاوتی دارد و بکرات در جملات میآید از جمله: ۱- صیغه مضارع سوم شخص مفرد فعل آمدن است به معنی "آید/ بیاید"، ۲- به معنی "داشته باشم" میباشد، که در این متن به هر دو شکل آن آمده است در این بیت معنی "داشته باشم" و در بیت ۹۸ معنی "آید" را میدهد.

بیت ۹۸: تمام واژه‌های این بیت کلماتی عادی هستند، تنها واژه‌ای که کمی دستخوش تغییر گشته واژه "افروشک" میباشد به معنی آغوز که امروزه در زبان گردی چون "فرشک/ فرو" ¹⁰³ تلفظ میشود.

هه‌نبانه بۆرینه، هه‌ژار ۱۹۸۹ جلد دوم ص ۵۱۸، همچنین فره‌نگی وشه‌نامه، بیدار، هه‌ولێر. ۲۰۱۰، 103
ص ۶۷۹.

ڈیڑی و سسڈیڑی		۷۶
۴۴۹۰۰۰۰ ۱۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۹۹
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۱۰۰
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۱۰۱
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۱۰۲
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۱۰۳
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۱۰۴
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۱۰۵
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۱۰۶
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱	۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴ ۶۴۴	۱۰۷

در متن د. نوایی در بیت ۱۰۱ بعد از واژه کنار "ud" به معنی "و" نوشته شده است:

čang ud win ud kannār

ud barbat ud tambūr

در متن اسانا همین واژه بصورت "aw" به معنی "آن" آمده است (نگاه کنید به متن اسانا سطر ۴۸ که بنظر من "aw" در متن اسانا درست تر و انطباق کامل دارد با زبان کُردی).

čang ud win ud kannār

aw barbat ud tambūr

آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌ها و بیت‌های ۹۹-۱۰۷:

(99)	dō-um kašk karēnd	ud denē xaštrāgānān
(100)	mazdysnān pātyāw	pad man pōst hayand
(101)	čang ud win ud kannār	aw barbat ud tambūr
(102)	hamāg žanend	pad man sarāyend
(103)	ayāne-um bēt awlātar ham	až ta draxt āsūrīg
(104)	Kādē buz ō wāžār barend	aw pr wahāg hayat
(105)	kē kū 10 drham nēhayat panaž	aw buz na asēnet
(106)	xurma pad dū pašīz	kōdakān asēnent
(107)	dān[astag] ta šwi	pana aw kand murtān

و دهند به شایگانان [کاخ شاهان]	دوغم را کشک کنند	(۹۹)
بر پوست من اند	مزدا پرستان وضو	(۱۰۰)
آن بریط و تمبور	چنگ و وین و کنار	(۱۰۱)
بوسیله من سرایند	[که] همه می زنند	(۱۰۲)
برترم از تو درخت آسوریگ	اینها را که داشته باشم	(۱۰۳)
خیلی بها دارد	وقتی بُز به بازار برند	(۱۰۴)
او بُز نخرد	هر کی که ۱۰ درهم ندارد پیشش	(۱۰۵)
کودکان میخرند	خرما را با ۲ پشیز	(۱۰۶)
به آن گودال مردگان	هسته تورفت	(۱۰۷)

بیت ۹۹: دو نکته در این بیت لازم به توضیح است. اولاً واژه "دوغم" کاملاً مشخص است که به تلفظ گُردی چون "دوهم" نوشته شده است نه دوغ. ثانیاً واژه "۶۱۱-س" که د. نوایی و سایر محققین آنرا به وسناد ترجمه کرده‌اند، صحیح نیست. (نگاه کنید به توضیحات ابتدای متن در باره این واژه).

واژه شایگانان در این بیت به معنی کاخ‌ها است، از واژه شاه/شای همراه با پسوند مکان "گا" به معنی مقر شاهان، (د. نوایی نیز چون کاخ شاهان معنی کرده‌اند).

بیت ۱۰۰: واژه ای "پوست" در این بیت بشکل پوست آمده است، آنانکه به زبان پهلوی آشنایی دارند میدانند که این واژه معمولاً به هر دو صورت پوست و پیست می‌آید.

بیت ۱۰۱: در این بیت قبلاً توضیح داده شد که در متن "اسانا" واژه قبل از بریبت به شکل "aw" که در گُردی به معنی "آن" است آمده، در صورتیکه در متن د. نوایی به "ud" به معنی "و" آمده است. اما از روی متن پیداست که "aw" (آن) صحیح می‌باشد.

بیت ۱۰۲: بنظر می‌رسد که تحریفات زیادی در این بیت بوجود آمده است. د. نوایی آنرا چنین ترجمه کرده‌اند:

Hamāg zanēnd

pad man sarāyēnd

به (کمک) من سرایند

همه (که) ززند

در اینجا برای اینکه معنی جمله قابل فهم باشد د. نوایی دو واژه "که" و "کمک" را به جمله اضافه کرده‌اند. اولاً در پهلوی اشکانی فعل "ززند" موجود نیست بلکه žanend است، که مصدر آن ژن یا اوژن است، (نگاه کنید به دستور زبان پارتی حسن رضائی باغ بیدی، نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۲۴).

در ثانی "از من سرایند/ به من سرایند" هم از نظر معنا درست نیست. (بیگمان سراینده درخت آسوریگ از نظر زبانی تسلط بیشتری به زبان و لغات پهلوی داشته، و امکان ندارد چنین جمله‌ی غلطی مانند "از من سرایند" را بکار برده باشد). چرا که در اینجا بُز می‌گوید همه این سازها که همگان می‌نوازند از من ساخته می‌شود. جمله تکراری "از من کردند" میتواند صحیح تر باشد.

بیت ۱۰۳: دو واژه در این بیت لازم به توضیح هستند. اولین واژه این بیت "ایانه" به معنی "اینها" است، این واژه هم اکنون هم در گویش جنوبی گُردی (کرمانشاه، ایلام،

گرمیان) کماکان بدین شکل تلفظ میشود. واژه دیگر "bēt" (بیت) است که یک واژه معمولی گردی است، فعل مضارع سوم شخص مفرد است از مصدر "بوون" معادل واژه "باشد" در فارسی.

بیت ۱۰۴: واژگان این بیت را آنچنان درهم ریخته‌اند که نه تنها شاعر بلکه دیوانه هم این چنین صحبت نمی‌کند، و این درهم‌ریختگی متأسفانه نتیجه کار نادرست نسخه‌نویسان و مترجمین است. مفهوم بیت خیلی ساده است اما تحریفات آشکار فهم آنرا مشکل کرده است، اول اینکه در اینجا صحبت از "یک بُز" است که اگر بُز را به بازار برند خیلی بها "دارد"، اما با کمال تعجب در آخر جمله فعل جمع "دارند" آمده که نمیتواند درست باشد. اشکال دیگر این بیت در اینست که واژه "پد" در اینجا اشتباه است و این واژه قطعا "پر" بوده که چون معنی آنرا ندانسته‌اند به احتمال زیاد آنرا دستکاری کرده و به شکل "پد" در آورده‌اند. "پر" در زبان گردی به معنی خیلی، فراوان و بسیار است. همچنین کاملاً محرز است که جای دو واژه "aw" در مصرع اول و "ud" در مصرع دوم با هم تعویض شده است. حال اگر عین بیت را آنچنانکه در متن د. نوایی آمده است، کلمه به کلمه ترجمه کنیم معنی آن چنین میشود:

وقتی بُز او بازار برند و به وهاگ دارند

اما اگر جای "او" و "و" را با هم عوض کنیم و بجای واژه "پد"، واژه "پر" را جایگزین کنیم، و فعل مفرد "دارد" را بجای "دارند" قرار بدهیم، آنوقت جمله معنی واقعی خود را پیدا میکند به این ترتیب:

کادی بُز و واژار برند او پر وهاگ هه‌یت
وقتی بُز به بازار برند او پر بها دارد.

بیت ۱۰۵: در این بیت بایستی به چند نکته اشاره کرد، اول اینکه د. نوایی و سایر محققین واژه "𐭪𐭫𐭬" (پنهژ) را که چهار بار در این متن آمده است، چون "اپاژ" به معنی "باز" ترجمه کرده‌اند، که اشتباه محض است. و جملات را بی معنی میکند. املاي این واژه کاملاً مشخص است که "پنهژ" میباشد، یک واژه گردی است به معنی "برایش، پیشش" که همین امروز هم در گویش هورامی تکلم میشود. ثانياً محققین برای اینکه نشان بدهند که گویا این بیت بشکل موزون و عروضی است، واژه "پنه‌ی" را به مصرع دوم جسرپانده‌اند، که باعث اخلال در خواندن متن میشود. نکته سوم اینکه در واژه

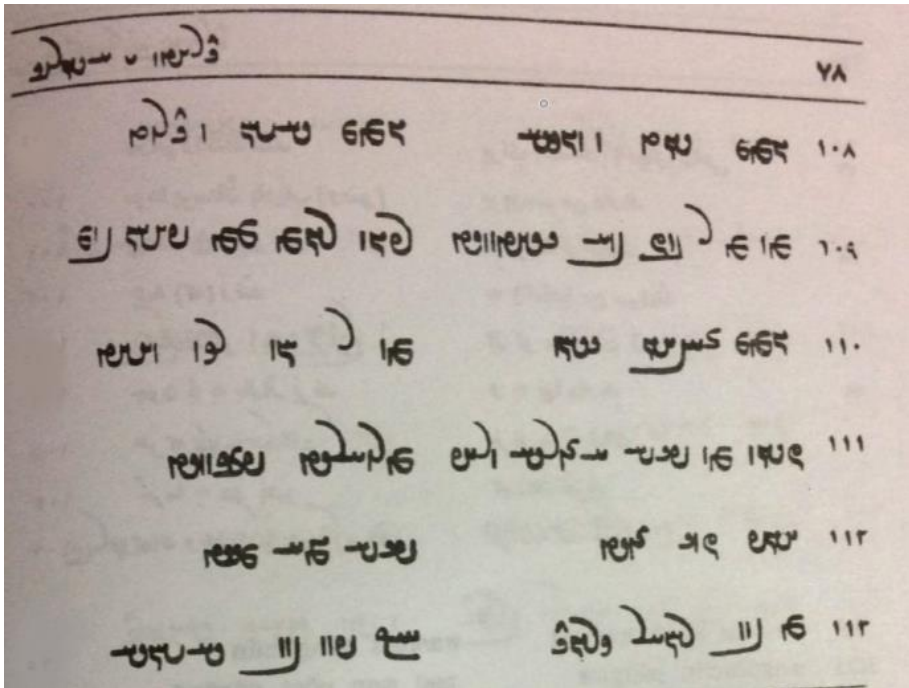
"نه‌سینیت" (نخرد)، حرف "ن" افتاده است و کلمه مثل "نه‌سییت" نوشته شده و همین امر باعث گردیده که د. نوایی دچار اشتباه در خواندن و ترجمه بیت بشود.

بیت ۱۰۶: وجود واژه کودکان در این بیت نشان میدهد که تحریقاتی در این بیت نیز انجام شده است، زیرا واژه کودکان در زبان گردی موجود نیست. همچنین واژه‌ای که د. نوایی آنرا به "خرند" ترجمه کرده‌اند به شکل هزوارش است و بهتر است همان واژه "اسینند asēnent" (میستانند) به جای آن قرار داده شود که یک واژه پهلوی اشکانی است. یا اینکه از واژه "کرین"¹⁰⁴ استفاده شود که در زبانهای سانسکریتی و گردی به معنی خریدن است.

بیت ۱۰۷: این بیت در حقیقت جواب بُز است به نخل در بیت ۲۳، در آن بیت درخت میگوید اگر هسته بیاندازم از نو میتوانم روئیده بشوم و... در اینجا بُز خطاب به درخت میگوید که هسته تو گم و گور شد (رفت به کند مردگان)، کند به معنی گودال است.

در این بیت کلمه "astag" (هسته) زیادی است، چون کلمه اول که "دان" است خود در زبان گردی به معنی هسته و تخم میباشد، بنظر میرسد این واژه بعداً برای معنی کردن و توضیح واژه "دان" به آن افزوده شده است. برای درک این بیت آشنا بودن با فرهنگ گردی ضروری است. در عهد پیش از اسلام هنگامیکه هنوز آئین زردشتی رواج داشت، مردمان ساکن گردستان اجساد مردگان خود را بر بالای کوهها و بلندیا میگذاشتند تا خوراک پرندگان و جانوران شوند. اما اجساد دشمنان و افراد منفور را در گودالها (کند)ها رها میکردند. اصطلاح "له‌شه‌که‌ی له‌و‌که‌نده‌دا که‌وتووہ" (جنازه‌اش در آن گودال افتاده است) که در مورد جنازه دشمنان بکار میرود، هنوز هم شنیده میشود. در اینجا هم بُز به درخت میگوید که هسته‌های تو مانند جنازه افراد فاسد و منفور در "کند" افتاده است.

¹⁰⁴ kriinaati = to buy, Online Sanskrit Dictionary, February 12, 2003
<http://sanskritdocuments.org/dict/dictallcheck.pdf>



آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌ها و بیت‌های ۱۰۸-۱۱۳:

- | | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| (108) aw-um dāwet ud nēwagī | aw-um dahēšn ud drūt |
| (109) kū až man buz bēne stannet | parānpar [?] čē pahn būm |
| (110) aw-um zarrin saxwan | kū man we ta wāxt |
| (111) čēiōn kū peš [xūk] wrāz | murwārit pežēnit |
| (112) ayāniž čang žanit | pēšī ušturī mast |
| (113) až bn lāwār krend | kū pad bn dāšnyā ¹⁰⁵ |

این واژه امروز در کردی چون "dačnyā (داچنیا) تلفظ میشود، به توضیحات بیت ۱۱۳ نگاه کنید. " ¹⁰⁵

- (۱۰۸) اینها را دادمت به نیکویی اینهایم دهش و درود
- (۱۰۹) که از من بُز ستانده شوند سرتاسر [اینجا] چه پهن بوم
- (۱۱۰) این سخن زرین که من به تو گفتم
- (۱۱۱) چنانست که پیش گراز مروارید افشانید
- (۱۱۲) یا چنگ زنید پیش اشتر مست
- (۱۱۳) از اساس کج کردند [هنگامی] که بنیانش ریخته شد

بیت ۱۰۸: در این بیت واژه دوم به شکل "𐭠𐭣𐭥𐭥" آمده است که د. نوایی آنرا همچون "سود" ترجمه کرده‌اند که صحیح نیست اصلاً حرف "س" در آن دیده نمی‌شود، این واژه "داو-ت" میباشد، یک واژه گردی که معادل واژه "دادمت/ به تو دادم" در زبان فارسی است.

یکی دیگر از واژه‌گان این بیت "nēwagī" است به معنی نیکی و خوبی، که امروزه دیگر در گردی بدین شکل بکار برده نمی‌شود، اما درمتون قدیمی گردی به همین شکل بکار برده شده است. به شعر زیر که از اشعار شاخوشین (۱۰۱۵-۱۰۷۴ میلادی) که یکی از رهبران دینی یارسانان میباشد توجه نمائید:

"یارسان وه را، یارسان وه را"

رای ههق راسی یهن، برانان وه را

پاکی و راستی و نیوه کی و ردا

قه‌دهم وه قه‌دهم، تا مه‌نزنگا¹⁰⁶

تاریخ ادبیات گردی، تالیف د. م. خزنه‌دار، اربیل ۲۰۰۱، فصل دوازدهم صفحه ۲۴۲. ¹⁰⁶

بیت ۱۰۹: در این بیت دو واژه "بینه ستاندنت" به معنی بستانند/ ستاننده بشود است که امروزه نیز بهمین شکل در گُردی- کرمانجی بکار میرود.

بیت ۱۱۰: واژه "wāxt" امروز در گُردی چون "وات / وت" تلفظ میشود.

بیت ۱۱۱: در متن پهلوی بعد از واژه "وراز" واژه "خوک" آمده است، "بنونیسْت" واژه خوک را تفسیر و معنی و حاشیه افزوده شده به متن میداند،¹⁰⁷ بهمین دلیل در این ترجمه واژه خوک را نیاورده‌ام چون تکرار واژه وراز (گراز) است. لازم به یادآوری است که واژه "گراز" در زبانهای اوستایی، پهلوی و گُردی چون "وراز / براز"¹⁰⁸ تلفظ میشود.

همچنین در این بیت واژه افشانندن یا افکندن وجود ندارد، د. نوایی در ص ۱۲۸ در این مورد چنین نوشته‌اند:

"هزوارش PZKWNET، به معنی afšānēt، این هزوارش در فرهنگ پهلویک بدین شکل نیامده است ولی دو واژه شبیه به این در آن یافت میشود یکی PSQWNtn است که یونکر "Junker" برابر ایرانی آنرا "بریدن" میداند و دیگری PSHWNtn است که برابر ایرانی آن را afšartan و afšātan [afšāndan] افشانندن دانسته است".

در اینجا لازم به توضیح است که این واژه اصلاً هزوارش نیست، بلکه یک واژه پهلویست که امروز نیز در زبان گُردی بهمین شکل تلفظ میشود، املاي پهلوی واژه چنین است: 𐭪𐭥𐭩𐭥𐭩𐭥𐭩 (پژینیت) که یک واژه معمولی گُردی است به معنی افشانیدن از مصدر "پژاندن"¹⁰⁹

بیت ۱۱۲: دو واژه در این بیت نیاز به توضیح دارد. یکمین واژه این بیت، "ayāniž" است که امروزه در گُردی بصورت "yāniž" (یا نیژ) تلفظ میشود به معنی "یا نیز/ یاهم".

واژه دیگر این بیت در متن پهلوی بصورت ژنیت "ženit" آمده است، اما د. نوایی آنرا همچون "zanēd" (زنید) برگرانده‌اند. در زبان پهلوی اشکانی ماده مضارع فعل زدن "ژن" میباشد (نگاه کنید به کتاب دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ بیدی صفحه ۳۶). در زبان گُردی نیز دقیقاً مثل زبان پهلوی ژن (ژهن = کوردی) بکار میرود.

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۷۹¹⁰⁷

فرهنگ فارسی- گُردی دانشگاه کردستان جلد اول ص ۱۰۱۸¹⁰⁸

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۱۰۷.¹⁰⁹

بیت ۱۱۳: در این بیت بُز میگوید که "از اساس کج کردند، هنگامیکه بنیادش ریخته شد". متاسفانه د. نوایی و سایر مترجمین در خواندن این بیت موفق نبوده‌اند. واژه‌های را که در خواندن و درک آنها مشکل داشته‌اند به هزوارش تعبیر نموده و سعی کرده‌اند معادلی برای آنها بیابند که اصلاً مناسب متن نیست. در اینجا دو واژه را لازم به توضیح میدانم:

۱- واژه " **هزوار** " (لاوار/ لاخوار)، د. نوایی این واژه را هزوارش پنداشته و آنرا به "اباژ" به معنی "باز/ دگر بار" برگردانده‌اند. اما این واژه هزوارش نیست بلکه یک واژه گردی است که امروز به صورت "لار"¹¹⁰ و همچنین "خوار" تلفظ میشود به معنی "کج". این واژه پیشتر بصورت‌های "لاوار" و "لاخوار" به معنی "کج/ خمیده" معمول بوده است. این واژه در بیت ۸۷ هم بهمین معنی آمده است.

۲- همچنین د نوایی دو واژه مستقل " **لا** " و " **س-س-س** " را بهم‌دیگر چسپانده و بعنوان یک واژه "بندھشن" میخواند که صحیح نیست. واژه اول همان واژه "بن" و واژه دوم "dāšnyā" که امروزه در گردی چون "داچنیا" تلفظ میشود به معنی "پی ریزی شده/ پایه‌گذاری شده".

یکی از تحولاتی که در طول زمان در زبان گردی بوجود آمده تغییر حرف "ش" به "چ" در برخی از واژه‌گان است. در مورد واژه "شین/ شوون" به واژه "چین/ چوون" هم این تغییر دیده میشود، به توضیحات بیت بعدی (۱۱۴) در این مورد توجه فرمائید.

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۷۵۰. 110

ژوندلیکونه		A.	
۱۴	کډاډ واپس	۱۱۴	کډاډ واپس
۱۵	۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵	۱۱۵	۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵
۱۶	۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶	۱۱۶	۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶
۱۷	۱۷ ۱۷ ۱۷ ۱۷	۱۱۷	۱۷ ۱۷ ۱۷ ۱۷

آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌ها و بیت‌های ۱۱۴-۱۱۷:

(114)	Kōfān čarāg šwēm	aw hubōy kōfān
(115)	giyāh tarūg axwarem	až xānig sart āw
(116)	tō kōst ayi aēdar	kū jūlahkān mēx
(117)	buz pad pērōži šwit	xurmāg andar aw stōw bū

آن کوه‌های خوشبو	(۱۱۴)	[برای] چرا به کوه‌ها روم
از چشمه آب سرد [نوشم]	(۱۱۵)	گیاه تازه خورم
مثل میخ جولاها [میخکوب شده‌ای]	(۱۱۶)	تو بدبخت هستی در اینجا
خرما اندر...ستوه بود	(۱۱۷)	بُز به پیروزی رفت

بیت ۱۱۴: واژه سوم در این بیت "شم / شیم" آمده است، به معنی روم. تلفظ این واژه بدین صورت امروزه کمتر دیده میشود، اما کماکان در گویش "زازاکی"، و در برخی از لهجه‌های لکی و هورامی^{۱۱۱} بکار برده میشود. در متن‌های قدیمی‌گردی نیز بارها این واژه بدین شکل آمده است. برای مثال در اشعار شعرای یارسان این واژه بکرات بدین صورت دیده میشود، شعر زیر از سید اکبر خاموشی است به سال ۱۴۴۰-۱۴۹۳ میلادی:^{۱۱۲}

شینه ئه و مه‌یدان، شینه ئه و مه‌یدان

رۆسته‌م بری فیل، شینه ئه و مه‌یدان

رۆسته‌م رۆسته‌ما، رۆسته‌م موانان

یاران رۆسته‌م شان نه‌جم نمانان

ترجمه:

رفت به میدان، رفت به میدان

رستم چنان فیل، رفت به میدان

رستم رستمه، رستمش گویند

یاران رستم را در جمع خود نمایانند

بیت ۱۱۵: در این بیت از چشمه آب چون "خانیک" نامبرده شده است. واژه‌های "کانی/ کانیک و خانی/ خانیک" در زبان‌گردی به معنی چشمه هستند. (فرهنگ فارسی-گردی دانشگاه گوردستان، جلد اول، سال ۱۳۸۵ ص ۸۴۶. همچنین هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ‌گردی- فارسی، هه‌ژار جلد اول، ۱۹۸۹ ص ۲۳۹).

بیت ۱۱۶: این بیت از سوی د. نوایی و سایر محققین به غلط ترجمه شده است. علتش شاید از درک نکردن معنی واژه "کوست" باشد. "کوست" در زبان‌گردی به معنی مصیبت است، کوست که‌وتن به معنی دچار مصیبت شدن یا بدبخت شدن است. در اینجا بۆز به

عه‌باسی جه‌لیلان، فرهنگ باشوور، ارپیل ۲۰۰۵، ص ۴۵۳، همچنین هه‌نبانه بۆرینه هه‌ژار ص ۵۰۰^{۱۱۱}
Çeko Kocadag, Ferheng Kirmancki (zazaki)- Kurmanci, 2010, lp 427, 633

تاریخ ادبیات‌گردی، تالیف د. م. خزنده‌دار، ارپیل ۲۰۰۱، فصل دوازدهم صفحه ۳۰۳^{۱۱۲}

درخت میگوید که من میتوانم کوه به کوه بروم و از گیاهان تازه بخورم و از چشمه‌های آب سرد بنوشم ولی تو "مصیبت زده (بدبخت)" هستی در اینجا، که چون میخ جولاها (زمین گیر/ میخکوب) شده‌ای.

بیت ۱۱۷: با کمال تعجب تقریباً تمام محققین آخرین واژه این بیت را معنی نکرده‌اند. در حالیکه این بیت با این فعل معنی کامل خود را پیدا میکند و آنهم فعل "bū (بو)"¹¹³ است. در زبانهای اوستایی، پهلوی اشکانی و گُردی فعل "بو" معادل فعل "بود" در زبان فارسی است. عین متن پهلوی آن چنین است: **𐭆𐭀𐭎 = stōw- bū (ستو- بو)**، در اینجا راوی داستان میگوید که بُز به پیروزی رفت و خرما در ستوه بود.

¹¹³ Bu= to be, to become (k376), Avesta Dictionary, by K.E. Kanga, <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

دژرته و سرتپرتو		۸۲
۱۱۸	دژرته و سرتپرتو	۱۱۸
۱۱۹	دژرته و سرتپرتو	۱۱۹
۱۲۰	دژرته و سرتپرتو	۱۲۰
۱۲۱	دژرته و سرتپرتو	۱۲۱

آوانویسی، ترجمه و معانی واژه‌ها و بیت‌های ۱۱۸-۱۲۱:

(118)	srūtum kē wasrēt	kē nepišēt až pāšm
(119)	drang ¹¹⁴ zēwet pad har srūt	sar dušman murta wīnēt
(120)	kē auxtnnēt ud kē nepišēt	hawīž pad ham- avin
(121)	pad gītiy tan husraw bn	ud minūg buxtag ruwān
	aētūn bwēt	

این واژه در متن اصلی بجای درنگ، "درگ" نوشته شده است که بنظر میرسد "ن" از واژه افتاده باشد ¹¹⁴

- (۱۱۸) سرودم را هر کس بخواند هر کس بنویسد پس از من
- (۱۱۹) دیر [یا] زود با هر سرود سر دشمن [را] مرده ببند
- (۱۲۰) کی بگوید و کی بنویسد او هم بر سر همین اوین [مرام] است
- (۱۲۱) به گیتی تن خسرو [زنده] باشند و روان مینوی [ش] آمرزیده

اینچین باد

بیت ۱۱۸: این بیت در متن د. نوایی با قطعه قبلی آمده است یعنی با بیت‌های ۱۱۳-۱۱۷، اما چون از نظر معنی با این قطعه تناسب دارد، بنابراین این بیت را از آن قطعه جدا کرده و به‌مراه قطعه اخیر آورده‌ام. محتوای این بیت‌ها در خور تامل است، نکات مهمی را در رابطه با پیدایش خود متن آشکار میکند. یکی از واژه‌گان این بیت "اولا" (وسریت) میباشد که متاسفانه اکثر محققین آنرا به غلط خوانده و ترجمه کرده اند، د. نوایی این واژه را "نسریت" خوانده و چون "سپرده شده، به عاریت داده شده..." معنی کرده اند (ن.ک. به د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶ ص ۱۱۲ و ۸۱) که اشتباه است. یکی از علل این اشتباه این است که حرف اول این واژه در متن پهلوی بشکل "ا" نوشته شده است که میتوان آنرا هم بصورت "ن" و هم بصورت "و" خواند. در اینجا "و" صحیح است. واژه‌های "سترین و چرین"^{۱۱۵} در گردی به معنی ترانه خواندن است، و ستریت/وسریت به معنی "باز بخواند" میباشد.

واژه دیگر این بیت "اولا" (پاشم) میباشد که محققین دیگر به نادرست آنرا هزوارش پنداشته و به "خود/خویش" معنی کرده‌اند. اولاً حرف اول این واژه "ا" در متن پهلوی بصورت کوچک و مبهمی به واژه چسپیده شده که جای گمان دارد، و بنظر میرسد بعداً به واژه اضافه گردیده است در ثانی اگر این حرف در نظر گرفته نشود آنوقت واژه را میتوان به آسانی چون "پاش-م" خواند، "پاش"^{۱۱۶} یک واژه پهلوی اشکانی و همچنین گردی است

جگهر سوز، فهره‌نگار کانی، هم‌ولتر ۲۰۰۹، ل.پ ۲۸۱^{۱۱۵}

دستور زبان پهلوی اشکانی حسن رضائی باغ بیدی، تهران ۱۳۸۱، صفحات ۹۷ و ۱۱۸^{۱۱۶}

به معنی "پس/بعد" که در اینجا خیلی مناسب جمله است. چون سراینده میگوید "سرودم را هر کسی که بخواند یا بنویسد پس از من...".

بیت ۱۱۹: واژه اول این بیت بصورت "𐭠𐭣𐭥𐭥" (درگ) نوشته شده است به معنی "دیر" که به احتمال زیاد حرف "ن" کم دارد این واژه بایستی "درنگ" باشد. در اینجا منظور سراینده این است که با هر سرودی که خوانده بشود، کمی است که دیر یا زود منجر به مرگ و نابودی دشمن میشود.

بیت ۱۲۰: در این بیت واژه‌ی "𐭠𐭣𐭥𐭥" (ثوختنیت) آمده است که امروزه در گردی بصورت "آخاوتنیت" بیان میشود به معنی "سخن گوید" میباشد. د. نوایی آنرا چون هزوارش پنداشته و به "نهادن" معنی کرده‌اند، که صحیح نیست. واژه دیگر این بیت "𐭠𐭣𐭥𐭥" (هم اوین) میباشد، که همچنانکه قبلاً توضیح داده شد واژه "اوین" در گردی چندین معنی دارد از جمله "عشق، مرام، مصیبت"، برای مثال در گردی گفته میشود که فلانی هنوز بر سر "اوین" خود است، یعنی هنوز هم همان شور و همان مرام را در سر دارد. منظور این بیت این است که هرکسی این گفته‌ها را مینویسد یا میگوید او هم همین عشق و مرام را در سر دارد.

بیت ۱۲۱: لازم به توضیح است که د. نوایی و سایر محققین واژه "𐭠𐭣𐭥𐭥" را چون خسرو ترجمه کرده‌اند، در حالیکه این دو واژه مستقل است. واژه اول خسرو و واژه دوم "بن" میباشد. چرا "بن" را نخوانده و یا ترجمه نکرده‌اند جای سؤال است. بن در زبان گردی فعل مضارع اول شخص جمع از مصدر بون (بودن=فارسی) میباشد، در اینجا منظور این است که تن خسرو زنده باشند. شاید این در زبان فارسی فهمیدنش کمی مشکل باشد که چرا واژه "زنده" در جمله نیامده است، اما در گردی بکار بردن چنین اصطلاحاتی متداول و کاملاً معمولی است برای مثال: ههر هه‌بی (همیشه زنده باشی)، ههر بمیتی بومان (همیشه زنده باشی برای ما). ههر هه‌بن (همیشه زنده باشند).

واژه دیگر این بیت "بوختگ" میباشد که به معنی آمرزیده و پاک شده از گناه است، در اینجا به معنی پاک از گناه می‌آید.

دو واژه آخرین "aētūn bwēt" (ایتون بویت)، به معنی "اینچنین باد/ اینچنین بادا" میباشد. واژه "ایتون" امروزه درگوش گُردی کرمانجی چون "اوتو (ئه‌وتو= کوردی) " بیان میشود.

ترجمه ومعانی واژه‌های متن درخت آسوریگ

واژه های بیت‌های ۱-۴:

pad = 𐎱𐎠 (پد)، این واژه حرف اضافه است در اینجا به معنی "به" است.

𐎠𐎢𐎡𐎹 = SM، این واژه هزوارش است به معنی اسم / نام.

𐎶𐎠𐎢𐎡𐎹 = yazdān (یزدان).

𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 = draxt- ē (درختی).

𐎠𐎢𐎡𐎹 = rust (رست)، رست / رسته.

𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 = hayast (هه‌یه‌ست)، به معنی "هست / است" میباشد.

razgōn = 𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 (رزگون)، مانند رز. مانند درخت مو. اگر چنانچه چون هزوارش تلقی شود آنگاه به معنی سراسر میباشد. اما در اینجا منظور زرگون است.

𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 = šatrā (شتر / شتر)، شهر.

𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 = āsūrīg (آسوریگ). آسورستان، آسور.

𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 = bun-aš (بونش)، بنش.

𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 = hušk (حوشک)، خشک.

𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 = sar-aš (سرش)، سرش.

razgōn = 𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 (رزگون)، مانند رز (مانند درخت مو).

𐎠𐎢𐎡𐎹𐎠𐎢𐎡𐎹 = warg-aš (ورگ-ش)، یک واژه گردی هورامی است به معنی برگش.

𐬰𐬀𐬎𐬎 = بیشتر محققین این واژه را هزوارش دانسته و به "نی" معنی کرده‌اند، که فکر میکنم صحیح است. اما این واژه را نیز میتوان چون ganai (گنه‌ی) خواند، که یک واژه گردی است به معنی گیاه کرچک که برگ هایش خیلی شبیه به برگ درخت مو است.

𐬰𐬀𐬎𐬎 = manēt (منیت)، به معنی ماند (شبیه است به). (مه‌نیت = کوردی) این واژه در زبان گردی گویش باشووری (جنوب کردستان) با همین تلفظ خیلی متداول است.

𐬰𐬀𐬎𐬎 = barš (برش)، بر (به‌ر = کوردی) یک واژه معمولی گردی است به معنی ثمر و میوه.

𐬰𐬀𐬎𐬎 = angūr (انگور). (ئه‌نگور/ هه‌نگور = کوردی).

𐬰𐬀𐬎𐬎 = šīrin (شیرین).

𐬰𐬀𐬎𐬎 = bar (بر)، میوه/ ثمر. (به‌ر = کوردی).

𐬰𐬀𐬎𐬎 = bārēt (باریت)، به معنی آورد. این واژه هزوارش است، آخر کلمه هم با حروف "یت" تمام میشود. د. نوایی و دیگران آنرا چون آورد (بیاورد) معنی کرده‌اند! اما درست این است که معادل مادی این هزوارش که "بار" است بجای آن قرار داده شود. با توجه به اینکه "یت" در آخر هزوارش آمده است بنابراین تلفظ درست آن "باریت (باریت = کوردی)" است. "بار/ bar"¹¹⁷ یک واژه اوستایی و در عین حال گردی هم هست که در زبان گردی (گویشهای هورامی و جنوبی) کماکان بهمان شکل تکلم میشود. "بار" ماده مضارع فعل آوردن است، باریت فعل مضارع سوم شخص مفرد، معادل فعل آورد (بیاورد) در زبان فارسی است.

𐬰𐬀𐬎𐬎 = martōmān (مرتۆمان)، هزوارش است به معنی مردمان.

¹¹⁷ bar [-] = (v. rt. cl. 1) to carry, to bear (K365), Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (K365), <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

اوا = چنين واژه موجود نيست، (در مورد اين واژه در ابتدای متن توضیح داده شده است). اين واژه در متن اسانا بصورت "اوا" آمده است که تلفظ آن "دهی / دهی". اگر "دهی" باشد معنی آن "میدهم" و اگر "دهی" باشد به معنی "میدهند" است.

واژه‌های بیت‌های ۵-۶:

اوا = aw-um (او-وم): اين واژه هزوارش است که تشکیل شده از "اوا" به معنی آن، به اضافه حروف "وم". ترجمه درست آن "او-وم / (ئه-و-وم)" میشود. که معادل فارسی آن "آنوم / آنم" میباشد.

اوا = draxt-ā (درخت)، (دره‌ختی = کوردی).

اوا = buland (بولند)، بلند.

اوا = buzān (بوزان)، بزان / بزاها.

اوا = ham (هم)، هم.

اوا = nepartēt (نیپرتیت)، به نبرد میخواند.

اوا = اين واژه هزوارش است به معنی "که".

اوا = az (از)، به معنی من در حالت فاعلی. (ئه‌ز = کوردی).

اوا = až (اژ)، هزوارش است به معنی "از". (ئه‌ژ / ژئ / ج / جه = کوردی).

اوا = tō/ta (تو / ته)، د. نوای این واژه را چون "تو" ترجمه کرده‌اند. اما در اینجا درستتر این است که به "ته" ترجمه بشود. در زبان گردی- کرمانجی و در شیوه هورامی قدیم و در فهلویات پهلوی دو صورت مختلف برای بکار بردن ضمیر "تو" وجود دارد که متأسفانه محققین فارس زبان به آن زیاد توجه ندارند. اگر در جمله فعل لازم بکار رفته باشد آنوقت

ضمیر "تو" اما چنانچه فعل متعدی باشد آنوقت ضمیر به شکل "ته" صرف خواهد شد. به اشعار زیر که جزو فهلویات پهلوی شمرده میشود دقت نمائید¹¹⁸.

Če te piša čeboḍ waḍ zinhari če men waḍ borden o widaḍ o x^w ari
Te o x^w aw o x^w ar o ramešš o x^w ašši az o taw o tow o nalešš o zari

جه ته پیشه جبذ و ذ زینهاری چه من و ذ بردن و ویداذ خواری
تو خواو خورو رامش و خوشی از و تاو و تو و نالش و زاری

از تو، پیشه چه بود، بد زینهاری از من بد بردن و بیداد و خواری
تو و خواب و خور و رامش و خوشی من و تاب و تب و ونالش و زاری

(البته از نظر من این اشعار جزو اشعار گردی میانه گویش هورامی محسوب میشود).

اۛۛ = awlātar (اولا- تر)، این واژه در زبان گردی به معنی "آنسوی تر/ آنطرف تر" میباشد. اما در لهجه‌های جنوبی به معنی بالاتر هم بکار میرود برای مثال "خوی نه‌ولاتر زانی" خودش را بالاتر (از دیگران) میدانند. د. نوایی آنرا "awartar" (اوارتر) خوانده و چون برتر معنی کرده‌اند، دلایل قانع‌کننده‌ای هم در رابطه با معنی واژه ننوشته‌اند.

هه = ham (هم)، این واژه هزوارش است چون "هم" تلفظ میشود به معنی هستم. (هه = کوردی).

ور = این واژه هزوارش است به معنی بسیار، خیلی. من این واژه را چون "فره/ فرا" برگردانده‌ام، چرا که یک واژه‌ی اوستائی و در همانحال یک واژه گردی نیز میباشد.

گ = gōnag (گونک)، گونه (وینه = کوردی). واژه "وینه" شکل قدیمی "گونه" است، چون خیلی از "و"ها در واژه‌های مادی بعد ها به "گ" تبدیل گشتند. مانند ویشتاسپ (گشتاسب)، ورگ (گرگ)، وینا (گناه)، وینه (گونه)، دادور (دادگر)، آور (آگر = آتش).

از فهلویات جنگ خطی کتابخانه مجلس، شماره ۹۰۰، ص ۵۰۷-۵۰۲، که زیر عنوان "فهلویات و ۱۱۸ نریزیات" در ایران کود، شماره ۱۰، بدون ترجمه و توضیح چاپ شده است: (د. نوایی ص ۴۳)

je bn = **ژبن** (ژ بن / ج بن)، از بن / در اساس. این واژه را متاسفانه د. نوایی به غلط خوانده و معنی کرده‌اند که گویا این واژه "er" و به معنی چیز است، که درست نیست. "ژ بن / ج بن" یک واژه گردی است به معنی "در اساس / از بن".

واژه‌های بیت‌های ۷-۱۲:

aēžm = **ایژم** (ایژم)، به معنی "گویم / میگویم"، یک واژه معمولی است در زبان گردی بخصوص در مناطق سندنجد و اطراف آن، گرمیان و شهرزور.

xwaniras = **خوانیرس** (خوانیرس)، خونیرس کشور مرکزی از هفت کشور یا هفت اقلیم جهان بر اساس تقسیمات قدیم.

zamīg = **زامیگ** (زامیگ)، زمین.

draxt-ē = **دراختی** (دراختی).

naiy = **نای** (نای) = این واژه هزوارش است به معنی "نه". د. نوایی در صفحه ۱۱۸ کتاب خود در توضیح این واژه نوشته‌اند که در فارسی باستان همچون "نای (naiy)" و در اوستائی چون "نهوئیت (nōit)" آمده است.

nawēt = **نایوت** (نایوت)، این واژه از ترکیب هزوارش "L" به معنی "نه" باضافه "ویت" درست شده است، به معنی نباشد در زبان گردی است.

hamtan = **همتن** (همتن)، هم نبرد، هم‌آورد، حریف.

če = **چه** (چه / چی)، به معنی هر چه / هر چقدر / همه. این واژه در گردی بسیار متداول است مانند "چی مناله" (تمام بچه‌ها)، چی پی‌اوه (تمام مردها).

MLK = **ملک** (شاه)، هزوارش است به معنی خشترا / شاه.

xwarēt = **خواریت** (خوریت)، این واژه به معنی خورد / (بخورد) است. هزوارش خوردن + یت (ŠDHW-ēt).

کاد، کادی)، این واژه هزوارش است به معنی هنگامیکه، (نگاه کنید به دستور زبان پارتی، فریدون جنیدی صفحه ۱۲۰، همچنین درخت آسوریک د. نوایی صفحه ۹۴). این واژه کماکان در زبان گُردی بکار می‌رود و همچون "کات/ کاتی" تلفظ می‌شود، برای مثال: کاتی هاتی کتیبه که‌ش بی‌نه (هنگامیکه آمدی کتاب را هم بیاور)، هر کای جووی منیش له ته کتا دیم (هر وقت رفتی من هم با تو می‌آیم).

نوگ) = nōg (نوگ)، به معنی "نو" می‌باشد، نوک نیز گفته می‌شود.

بارم) = bārm (بارم)، این واژه هزوارش است (m-YHYTYWN) به معنی آورم / بیاورم. معادل کلمه مادی "بار"¹¹⁹ باضافه ضمیر متصل "م" در آخر واژه که معنی "آورم/ بیاورم" می‌دهد. بarm یک واژه گُردی است در لهجه‌های جنوبی و هورامی.

بر) = bar (بر)، به معنی میوه و ثمر درختان است. (بهر / میوه = کوردی).

ماگوکان) = magōkān (ماگوکان)، به معنی کشتیها، جمع ماگوک به معنی کشتی.¹²⁰

تخت) = taxt (تخت)، به معنی تخته است.

ها- م) = ha- m (ها- م)، به معنی هستم. این واژه از دو جزء تشکیل شده است، هزوارش "۶۳" که به معنی "ha (ها)" باضافه "م" که ضمیر متصل اول شخص مفرد است. در زبان گُردی نیز "هم" می‌باشد. "من هم" به معنی من هستم.

فراسپ) = frasp (فراسپ)، ستون و تیره چوبی است که بادبان را به آن نصب می‌کنند (کوردی = دیره ک، کوژله که).

وات- پانان) = wātpānān (وات- پانان)، بادبانان.

میھوان- مان) = mēhwān-mān (میھوان- مان)، د. نوایی این واژه را چون میهن و مان ترجمه کرده‌اند که نمیتواند ترجمه صحیحی باشد، چون میهن را که نمیشود جاروب کرد! بنظر می‌رسد کاتبین و یا مترجمین مربوطه به دلیل درک اشتباه از این واژه آنرا بصورت دو واژه میهن و مان از هم تفکیک کرده‌اند، اما این یک واژه مرکب و معنی آن هم کاملا روشن

¹¹⁹ bar [-] = (v. rt. cl. 1) to carry, to bear (k365), Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (K365), <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

¹²⁰ Pahlavi Dictionary, D.N. Mac kenzie, 1986, sid 53

است. این واژه "میہوان- مان" است. "میہوان / mēhwān"¹²¹ در زبان گُردی گویش کرمانجی به معنی میهمان است. مان به معنی "جا" میباشد، برای مثال در واژه "نیشتمان" که به معنی مکان یا جای نشستن است، یا در واژه خانومان یا بی خانومان (فارسی بی خانمان) که به معنی بدون خانه و جا میباشد. در اینجا واژه 'میہوان مان' به معنی جای مهمانها/ مهمانخانه است.

روپو = yānēk-rōf (یانیک- روف)، این واژه از دو بخش تشکیل شده است بخش اول آن "یانیک" و بخش دوم آن "روف" است. "یانه/ یانیک"¹²² در زبان گُردی گویش هورامی به معنی خانه است، در گویش کرمانجی "خانیک" گفته میشود. بخش دوم آن "روف" ریشه مصدری واژه "رافان" به معنی روبیدن است (نگاه کنید به توضیحات مربوط به بیت ۱۰). پس معنی صحیح این واژه خانه روب (جاروب) میباشد. د. نوایی این واژه را چون گیگ روب "gyāgrōb" خوانده و آنرا بعنوان جاروب ترجمه کرده‌اند.

وارفان = warāfānē (وهرافانی). این واژه برخلاف آنچه که سایرین ترجمه کرده‌اند "ویرازند" نیست. واژه با حرف پهلوی (𐭑) تمام میشود که تقریباً معادل حرف گُردی "ی" میباشد، خوانش صحیح آن "وهرافانی" میشود به معنی "بروید"، که یک واژه گُردی است از مصدر "رافان/ پارافان"¹²³ به معنی روبیدن و "رُفت و روب" کردن.

یواز = yawāz (یواز)، "گواز"¹²⁴ به هاون چوین برای کوبیدن حبوبات گفته میشود (نگاه کنید به لغت نامه دهخدا/ فرهنگ معین). در متن پهلوی gwāzm (گوازم) نوشته شده است، که نمیتواند درست باشد. از دو حالت خارج نیست یا اینکه "م" آخر آن اضافی است، و جمله بصورت "گواز اژ من کردند" است و یا اینکه "اژ من" زائد است در آنصورت "گوازم کردند" صحیح میباشد. در مورد این واژه د. نوایی نوشته‌اند که جواز یا یواز درست است، اما در لغت نامه دهخدا آمده است که "جواز" معرب گواز است، بنابراین جواز نمیتواند باشد.

¹²¹ Ferheng Kirmncki-Kurmanci, Çeko Kcadag, Berlin 2010, sid 818

همچنین جگه‌رسۆز، فرهه‌نگا کانی، ۲۰۰۹، ارپیل، صفحه ۴۹۵.

¹²² فرهه‌نگی باشوور، عباسی جملیلیان، هه‌ولتیر ۲۰۰۵، ص ۷۵۷.

¹²³ فرهه‌نگ فارسی- گُردی دانشگاه کردستان، ۱۳۸۵ جلد ۱ ص ۱۲۲۸

¹²⁴ لغت نامه دهخدا: هاون بزرگ چوین که در آن شلتوک را کوبیده پوست از آن برگیرند ونیز برنج راسفید¹²⁴ کنند. جواز معرب آن است.

۱۹۱۳ = kūpend (کوپند)، به معنی کوبند است. این واژه جای شک و تردید دارد که در اصل چنین نوشته شده باشد. در هیچکدام از گویشهای گُردی چنین واژه‌ای دیده نمیشود.

۱۹۱۴ = yaw (یو)، به "جو" گفته میشود. در زبان اویستایی به جو "یهوه" گفته میشود، همچنین در گویش هورامی نیز "یهوه" تلفظ میشود. اساسا خیلی از واژه‌های که در اویستایی با "ی" شروع میشوند، امروزه به "ج" تبدیل گشته‌اند، برای مثال یهه/یهمه "Yima"¹²⁵ (جمشید). یاوات "Yavat"¹²⁶ (جاوید)، یو/یهوه "Yava"¹²⁷ (جو) و ... در زبان گُردی گویش هورامی کماکان شکل اوستایی خود را حفظ نموده است مثل: یهوه (جو)، یاویت (جاوید)، بیت (جفت) و ... (نگاه کنید به ناسنامه زمانی کوردی به‌رگی دووهم ل.پ. ۱۶۸).

۱۹۱۵ = brinj (برینج)، به معنی برنج است. (برینج = کوردی).

۱۹۱۶ = damīnēk (دمینک)، به معنی دم یا دمنه است. ابزاری بود که برای دمیدن آتش در کوره‌های آهنگری و گلخن حمام‌ها از آن استفاده میشده است. (به عکس ضمیمه شده در صفحه ۵۱ نگاه کنید).

۱۹۱۷ = ātūrwānān (آتوروانان)، من این واژه را چون آتوروانان به معنی آتشبانان برگردانده‌ام، آتور به معنی آتش به اضافه "آ" (وان). د. نوایی این واژه را چون آتوران خوانده‌اند. آتور به معنی آتش و "آ" (ان) که علامت جمع میباشد و این واژه را چون آتشان/آذران ترجمه کرده‌اند. البته میتوان این واژه را بشکل دیگر خواند و معنی کرد که اتفاقا با معنی بیت هم کاملا جور در می‌آید. اگر به املاهای این واژه دقت کنیم میبینیم که اولاً هیچگونه نشانه‌ای از حرف "ر" که معادلش در الفبای پهلوی به صورت "𐬵" است در این واژه دیده نمیشود، و همچنین قبل از "ان" حرف "ن" آمده است بنابراین خوانش این واژه میتواند "آ-تونان" هم باشد.

حرف "a" (آ) نوعی پیشوند است که در اول واژه‌های زبان گُردی می‌آید و خیلی متداول است. چنانچه این پیشوند در اول فعل قرار بگیرد حالت قید امری پیدا میکند مانند آ-

¹²⁵ Avesta Dictionary by K.E. Kanga, p 429, هر وهها پورداود ل.پ. ۹۲.

¹²⁶ Avesta Dictionary by K.E. Kanga, p 423

¹²⁷ Yava= barley (orig.); corn (k422, t117, b263), Avesta Dictionary, K.E. Kanga

دانشیه، آ- بچو (برو)، آ- هه لسه، آ- بخه وه (بخواب) آ- بخوینه (بخوان)، آ- بنوسه (بنویس)، آ- بنواره (بنگر).

اما اگر این پیشوند در اول واژه های دیگر بیاید حالت تأکیدی به واژه میبخشد، بطور مثال : آ- کوره کان (پسرها)، آ- مناله کان (بچه ها)، آ- کریکاران (کارگران)، آ- کچم (دخترم)، آ- امه (این)، آ- اوه (آن). آ- او ماله (آن خانه)

"تون" ¹²⁸ در گُردی به معنی "آتشدان/ کوره آتش / گلخن گرمابه" میباشد، "تون- وان" به کسی گفته میشود که کارش روشن کردن آتش و نگهداری از آتشدان ها و کوره ها باشد. بنابراین چنانچه بخوایم عین نوشته را ترجمه کنیم آنگاه آ- تونان خوانده میشود که از نظر معنی هم با مفهوم بیت کاملاً مطابقت دارد، زیرا مشخصاً این آتشدان است که در موقع روشنکردن به دمنک احتیاج دارد نه خود آتش.

واژه **س** = wāznē (وازنی)، به معنی میخواهند. د. نوایی این واژه را چون "وسناد" خوانده و آنرا به معنی "برای" ترجمه کرده اند، که صحیح نیست. خوانش این واژه چندان مشکل نیست و "وازنی" ¹²⁹ میباشد که در زبان گُردی و بخصوص گویشهای هورامی و زازاکی ¹³⁰ به معنی "میخواهند" است.

واژه های بیت های ۱۶-۱۳:

م = mög (موگ)، موزه، در زبان پهلوی به معنی کفش میباشد. ¹³¹

م = ham (هه-م)، هزوارش **م** به معنی "هه" باضافه صمیر متصل "م" به معنی "هستم".

فهرهنگی باشوور، عباسی جهلیلیان، ههولنر ۲۰۰۵، ل.پ ۱۶۹. همچنین نگاه کنید به ¹²⁸

ههنبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، ههژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۱۰۶

ههنبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، ههژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۹۰۴ ¹²⁹

¹³⁰ Wazyene= hatin xwesten, arezu kirin. Ferheng Kirmncki-Kurmanci, Çeko Kcadag, Berlin 2010, sid 489

¹³¹ Pahlavi Dictionary, D.N. Mac kenzie, sid 56, 1986

warzigarān = ۶۶۶۶ (وهرزیگاران)، به معنی کشاورزان. وهرزگار، یک واژه گردی در گویش کرمانجی است به معنی کشاورز/ برزگر.

nālin = ۱۶۶۶ (نالین)، در گردی به معنی کفشی است که از تخته درست میشود (هه‌نبانه بورینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، ص ۸۵۷)، و در اینجا با معنی این بیت کاملا همخوانی دارد زیرا درخت از خود تمجید میکند که از من کفش میسازند. متأسفانه د. نوایی آنرا به والین خوانده‌اند، به دلیل اینکه حروف "و" و "ن" در خط پهلوی شبیه بهم و هر دو به شکل "ا" نوشته میشوند، اغلب در خواندن آنها اشتباه رخ میدهد.

warēhnpāyān = ۶۶۶۶۶۶ (وریهنه پایان)، برهنه پایان.

rasan = ۱۶۶۶ (رسن)، ریسمان/ رسن.

tō = ۶۶ (تو)، هزوارش است به معنی تو.

pē = ۶۶ (پی)، یک حرف اصافه است در زبان گردی به معنی "برای، توسط، همراه، به ، با".

čōp = ۶۱۶ (چوپ)، به معنی چوب است.

grēw = ۱۶۶۶ (گریو)، گیرد/ بگیرد.

mazenēd = ۶۶۶۶ (مه‌زنید)، تقریباً تمام استادان و مترجمین فکر کرده‌اند که این واژه بایستی در اصل māčēnd باشد و آنرا بصورت "ماچ کردن" ترجمه کرده‌اند، (د. نوایی آنرا چون مالیدن ترجمه کرده است). اما این ترجمه صحت ندارد. هیچگونه اشتباه املائی هم در این واژه یافت نمیشود، مه‌زنید/ مه‌زنیت یک کلمه عادی گردی است به معنی سرورت/ بزرگت/ صاحبت.

mēx = ۶۶ (میخ)، به معنی میخ است.

sarkūn = ۱۶۶۶ (سرگن/ سرکون)، واژه "گن (کون= کوردی)" در زبان گردی به معنی سوراخ است، "سرگن" به معنی سوراخ کردن سر میباشد. متأسفانه هیچکدام از مترجمین نتوانسته‌اند معنی این واژه را درک کنند، د. نوایی در ص ۴۷ جزء اول واژه یعنی "سر" را حذف کرده و جزء دوم واژه "گن / کون" را به واژه "کوبیدن یا آویزان کردن" نسبت

میدهد، که علاوه بر اینکه دخل و تصرف در واژه است از نظر لغوی هم کاملاً اشتباه است.

کوزند = کوزند (کوزند)، ماده مصارع فعل کشتن در زبان گردی "کوز" میباشد، "کوزنت" به معنی "تراکشند" است، به احتمال قوی آنانکه این نوشته را بازنویسی کرده‌اند برای اینکه به این منظومه وزن شعری دلخواه خود را بدهند "ت" ها را به "د" تبدیل کرده‌اند تا با مصرع دیگر موزون شود.

واژه‌های بیت‌های ۱۷ - ۲۱:

هیزم = هیزم (هیزم)، این واژه هزوارش است، همان معنی هیزم را میدهد هم در گردی و هم در فارسی.

آتوران = آتوران (آتوران)، به معنی آتشها است. "آتر" در گردی به معنی آتش میباشد (نگاه کنید به فرهنگ فارسی- گردی دانشگاه کردستان، جلد اول، ص ۲۵. همچنین هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹ ص ۱). همچنین در پهلوی و در اوستایی "آتر/ آثر"¹³² به معنی آتش میباشد. این واژه میتواند چون آتونان هم خوانده شود، "تون" در زبان گردی به معنی آتشدان یا کوره آتش میباشد.

سپ = سپ (سپ)، د.نوابی در ترجمه این واژه چیزی ننوشته است، و در بیت ۱۷ جای این واژه را خالی گذاشته‌اند، اما در صفحه ۴۸ در مورد این واژه چنین توضیح داده است:

"خواندن این واژه بر هیچیک از گزارندگان معلوم نبوده است: اونوالا آنرا چون sēž به معنی سخت (برشتن)، بنویست آنرا چون sēž به معنی تند و تیز، و مدی آنرا چون سیخ خوانده اند ...".

بنظر نمیرسد که خواندن این واژه زیاد مشکل باشد. این واژه "سپ" است، "سپ/ سیپه/ سیپه‌لاک/ سی" در زبان گردی به معنی جگر سفید¹³³ میباشد. در اینجا درخت به بُز میگوید که بوسیله آتشی که با هیزم من افروخته میشود جگر سفیدت را کباب میکنند. کباب کردن جگر همراه با جگر سفید در مناطقی از کردستان امر غیر معمولی نیست.

فریدون جنیدی، نامه پهلوانی، خود آموز خط و زبان پهلوی اشکانی، ساسانی، ۱۳۶۰، ص ۱۷۵¹³²

فرهنگ فارسی- گردی دانشگاه کردستان، جلد دوم، ص ۷۸۰¹³³

برژند = **برژند** (برژینید)، د. نوایی این واژه چون بریزند (brēzēnd) معنی کرده‌اند، که ترجمه درستی نیست. این واژه "برژینید" می‌باشد که یک کلمه گُردی است از مصدر برژاندن به معنی کباب کردن.

تاپیستان) = **تاپیستان** (تاپیستان)، تابستان.

آسایگ) = **آسایگ** (آسایگ)، در مورد این واژه د. نوایی در صفحه ۴۸ پاراگراف ۱۸ چنین توضیح داده‌اند: در این بیت بصورت asāyag نوشته شده، در صورتیکه در بیت ۲۲ sāyag آمده است.

در اینجا بایستی یکبار دیگر توضیح داد که حرف "ā" در اول واژه آسایگ نشانه‌ی تاکید می‌باشد که در زبان گُردی خیلی معمول است، مانند ئا- ئه و شاره (آن شهر)، ئا- ئه و مائه (آن خانه). ئا- ئه و پالنه‌وانه (آن پهلوان)، ئا- ئه‌وه (آن)، ئا- ئه‌مه (این). در اینجا هم معلوم میشود که واژه "آسایگ" در بیت ۱۸ با تاکید نوشته شده و در بیت ۲۲ بدون نشانه‌ی تاکید.

سر) = **سر** (سر)، به معنی سر است.

شترایاران) = **شترایاران** (شترایاران)، واژه شترایک واژه مادی است به معنی شهر، شترایاران به معنی شهریاران است.

هیله‌گ) = **هیله‌گ** (هیله‌گ)، در زبان گُردی به معنی الک یا غربال است. متأسفانه د. نوایی و سایر محققین این واژه را به درستی تشخیص نداده‌اند و گمان برده‌اند که این واژه هزوارش است و آنرا چون هزوارش "HLY" تعبیر کرده و به شیر معنی کرده‌اند، که کلاً اشتباه است. شیر که فقط برای کشاورزان نیست بلکه میتواند برای همه مردم باشد. آنچه که میتواند مختص کشاورزان باشد، همان (هیله‌گ) الک یا غربال است که یک ابزار کاری است که کشاورزان برای غربال کردن دانه و حبوبات از آن استفاده میکنند.

هنگوبین) = **هنگوبین** (هنگوبین)، DWBŠY این واژه هزوارش است به معنی انگبین.

آزاد مرتان) = **آزاد مرتان** (آزاد مرتان)، به معنی آزاد مردان است که یکی از اقشار متوسط جامعه در دوره میانه بود.

۹۶۱۵۴ = tapangōk (تپه‌نگوگ): این واژه "تبنگو" است به معنی صندوق که با گرفتن "ک" علامت تصغیر به شکل تبنگوک در آمده است به معنی صندوقچه.¹³⁴

۶۵۱۳۵ = dārōgdān (داروگدان)، دارو- دان، در اینجا منظور بسته‌های دارو است، مقایسه کنید با واژه‌هایی چون نمکدان، شکردان، قندان، کلدان (سرمه دان جای سرمه). پزشکان بسته‌های دارو (داروگدان) را در صندوقچه‌ای گذاشته و با خود حمل میکرده‌اند. در گردی واژه‌های درمان و دارو به کار برده میشود، در گویش زازاکی "دارو"¹³⁵ ولی در گویشهای دیگر بیشتر واژه "درمان" به کار برده میشود.

۳۶۵۱ = dānē (دانی)، حرف "ا" در اول این واژه در متن اسانا موجود نیست. این واژه بصورت "۳۶۵۱" dānē¹³⁶ (دانی)، به معنی گذاشتن است از مصدر "دانان/ دانین". حرف "ئ" در آخر این واژه یک حرف گردی است که متاسفانه در فارسی موجود نیست، یک "ی" ضعیف میباشد که تلفظی بین کسره و "ی" دارد و با علامت "ئ" مشخص میشود.

۱۱۴۲۱ = šatrā (شتر)، تلفظ مادی واژه شهر میباشد.

۱۴۴۲۱ = šatrān (شتران)، به معنی شهرها. (شاران= کوردی).

۲۶۵۱ = barend (برند)، برند / بیرند.

۹۶۱۵۴ = bizišk (بزیشک)، پزشک.

۱۴۹۶۱ = biziškān (بزیشکان)، پزشکان. لازم به توضیح است که در گویش کرمانجی کماکان واژه پزشک بصورت بزیشک تلفظ میشود.

زر و یاقوت و لعل اندر خزینه نپیند روی کیسه یا تبنگو¹³⁴

<https://www.vajehyab.com/dehkhoda/%D8%AA%D8%A8%D9%86%DA%AF%D9%88>

¹³⁵ Ferheng Kirmncki-Kurmanci, Çeko Kcadag, Berlin 2010, l.p 650, 92

¹³⁶ درخت آسوریگ، متن پهلوی جاماسب اسانا، ص ۳۲ سطر ۱۷

واژه‌های بیت‌های ۲۲-۲۵:

س-س-س = āšyān (آشیان)، به معنی لانه، آشپخانه، در زبان گردی هیلانه/آشیان¹³⁷.

مولویچکان (mulwičkān = 𐭪𐭮𐭮𐭫𐭮) این واژه را د. نوایی چون موروجگان و به معنی "مرغان" ترجمه کرده‌اند. هر چند این ترجمه می‌تواند درست باشد زیرا حروف "ر" و "ل" به‌همدیگر تبدیل می‌گردند و جای همدیگر را می‌گیرند. اما ترجمه صحیح این واژه "مولویچکان" است. چون در رسم الخط پهلوی حرف "𐭮" هم علامت "ر" است و هم علامت "ل". ملویچک در گردی به معنی گنجشک می‌باشد. مل در زبان گردی به معنی پرنده و ملویچک یا ملیچک به معنی پرنده کوچک می‌باشد، یکی از اسامی گنجشک در زبان گردی است.¹³⁸

وسکن-سو = kārdakān (کاردک)، به معنی مسافر است، کلمه‌های کاروان (مسافران) و کاروانسرا (سرای مسافران) از همین کلمه است.

س-ل = bwem (بوم)، این یک واژه گردی است در گویش جنوبی، فعل است از مصدر "بون" به معنی شدن/بودن، که در اینجا فعل اولین شخص مفرد می‌باشد به معنی شوم/بشوم. در گویش‌های دیگر گردی "ببم" گفته می‌شود. محققین دیگر این واژه را همچون بوم به معنی سرزمین خوانده و ترجمه کرده‌اند که اشتباه است. هر چند بوم هم در گردی و هم در فارسی به معنی زمین می‌باشد. ولی در اینجا این بوم به معنی زمین یا سرزمین نیست. "bwem ruēt" یعنی روئیده بشوم.

س-ل = ruēt (رویت)، بنویس است این واژه را چون "روپت" (روپت) اما اونوالا و آبادانی چون "رست" ترجمه کرده‌اند. رویت از مصدر "روان / رویتن" در گردی معادل روئیدن در فارسی. همچنین "رست" از مصدر واژه "رهستن" به معنی روئیدن (هه‌نبا نه بورینه،

ٚه‌ی مه‌لی خٚوش خٚوٚپی ٚاواره و ته‌ره و بی ٚاشیان¹³⁷
 موژده بی زوو دٚیبه‌وه ناو میلیله‌تی رزگاری کورد
 بولبوله سه‌رمه‌سته‌که‌ی باخی موکوریان ٚه‌و چه‌لپش
 تٚر بخوٚتٚنه، ده‌نگ هه‌ٚنینه تو له‌ناو گوٚزاری کورد
 "هٚمین"

فرهنگ فارسی-گردی دانشگاه گوردستان، جلد سوم، سال ۱۳۸۷، ص ۲۰۰۷¹³⁸

فرهنگ گردی- فارسی، ههژار ۱۹۸۹، جلد اول ص ۳۶۴). بنظر میرسد که واژه "رویت" صحیح تر باشد.

کاد) = kādē/kād (کاد)، این واژه هزوارش است به معنی هنگام/ هنگامیکه. این واژه همچنان در زبان گردی باقی است و چون "کات/کاتی" تلفظ میشود به معنی "وقت/ هنگام است."¹³⁹

هرزند = harzend (هرزند)، این واژه را هر یک از مترجمین به نوعی ترجمه کرده‌اند، برای نمونه اونوالا آنرا بصورت "فقیر" صفتی برای مردم، و آبادانی آنرا چون "زبان نرساندن" ترجمه کرده‌اند. د. نوایی هم ترجمه آبادانی را نوشته‌اند. اما این ترجمه‌ها درست نیست و هیچگونه ارتباطی نه با خود واژه دارند و نه با جمله‌ی مربوطه. این کلمه با واژه گردی "هرزه و هرزه‌کار" رابطه دارد.

هرزه در گردی به معنی سبکسر، کم تجربه و خیره سر است. معمولا به نوجوانانی که کم تجربه و بعضا خیره سر اند، هرزه‌کار (هه‌رزه‌کار = کوردی) گفته میشود، (نگاه کنید به هه‌نبنانه بورینه، فرهنگ گردی- فارسی، ههژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۹۶۸). در اینجا نیز "هرزند مردمان" منظور مردمان سبکسر و کم تجربه‌ای است که راه‌ها را باز نمی‌شناسند.

آ-گم) = ā-gum (آ-گم)، این واژه را د. نوایی به "که مرا" ترجمه کرده‌اند که واقعیت ندارد. واژه "س" را چون هزوارش "که" خوانده اند باضافه "m (م)"، اگر اینچنین باشد آنوقت واژه "که م" میشود نه "که من/ که مرا". بنظر من ترجمه درست این واژه "آ-گم" میباشد که "آ" نوعی نشانه‌ی تأکیدی است که در زبان گردی خیلی متداول است و "گم" همان واژه معمولی گم است در فارسی و گردی.

بن/بنه) = bn/bnē (بن/ بنی)، به معنی بشوند. فعل مضارع از مصدر "بوون" در زبان گردی (بودن = فارسی). د. نوایی این واژه را هزوارش دانسته و معادل "اما / ولی" معنی کرده‌اند ولی با کمال تعجب این "اما" هیچ جایگاه و محلی در جمله‌ای که خودشان ترجمه کرده‌اند ندارد.

فرهنگ فارسی- گردی دانشگاه کردستان، جلد سوم، سال ۱۳۸۷، ص ۲۴۱۲¹³⁹

رā = ر (را)، به معنی "راه" میباشد.¹⁴⁰ اگر چه املاء این واژه شبیه هزوارش "نه" میباشد، اما در این بیت چون هزوارش نیامده بلکه خود یک واژه مستقل است که چون "را" تلفظ میشود به معنی "راه در گویشهای هورامی و جنوبی گردی."

واناسین = واناسین (وهناسند)، د. نوایی آنرا به صورت "گناهند، آزارند" ترجمه کرده‌اند، در حالیکه این یک واژه معمولی گردی است از مصدر ناسین/ ناسان، "وهناسند" که معنی بازشناسند را میدهد. در گردی- کرمانجی با آمدن پیشوند "وه" به اول فعل "ناسین"، کلمه به شکل وهناسین (Venasin)¹⁴¹ در می‌آید که به معنی بازشناختن است. در گویش‌های دیگر گردی "وه" در آخر واژه قرار می‌گیرد، بطور مثال "ناسینه‌وه" (بازشناختن).

باژن = باژن (به‌ژنوم)، این یک واژه معمولی گردی است بژن و بالا (به‌ژن و بالا = کوردی) به معنی قد و قامت میباشد.

انمینیت = انمینیت (انمینیت)، یک واژه گردی هورامی است از مصدر "انمانای"¹⁴² به معنی مینماید/ ظاهر می‌گردد (ئه‌نمینیت/ ئه‌نمینیت = کوردی). در اینجا د. نوایی این واژه را هزوارش پنداشته و به معنی "است" ترجمه کرده اند که صحیح نیست این واژه دو بار به‌کار برده شده است، در بیت‌های ۲۵ و ۳۷، در بیت ۲۵ درخت می‌گوید که "بژنم (قامتم)" مینماید زرگون، و در بیت ۳۷ بژ به درخت می‌گوید که تو بخاطر آن کرده‌هاست که سرت مینماید زرگون.

یایوت = یایوت (یاویت)، به معنی جاوید است. در گویش هورامی و همچنین در اوستایی غالباً حرف "ج" اگر در اول واژه قرار بگیرد به صورت "ی" تلفظ میشود، مثل جفت "یوت"، جو "یوه" و جمشید "یه‌مه".

فرهنگ باشور، عباسی جهلیلیان، ۲۰۰۵ اربیل ص ۳۴۶.¹⁴⁰

Ferheng zazakki- kurmanci, Ceko Kocadag, 2010, sid 1028¹⁴¹

فهره‌نگی وشه‌نامه بیدار، هه‌ولیر ۲۰۱۰، ص ۹۴۴.¹⁴²

واژه‌های بیت‌های ۲۶-۲۹:

𐭪𐭥𐭥 = hawiž، این واژه هزوارش است در فرهنگ‌های مختلف به صورت های چون "هوئژ/ اوئج" آمده است.¹⁴³ یک واژه معمولی گردی است به معنی "او نیز/ او هم" میباشد. در لهجه‌های مختلف به اشکال متفاوت نزدیک به هم تکلم میشود از جمله "اوئج/ اوئش/ اوئژ/ اوئژی". البته در اینجا چون با واژه مردم که اسم جمع است آمده است بنابراین میبایست شکل جمع آن که اوانیچ (ئه‌وانیچ= کوردی)، به معنی "آنها هم" به کار برده میشود.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = martumak (مردومک)، به معنی مردم.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = ke-š (که‌یش)، به معنی که هم. واژه‌ی "یش" یا "یژ" در زبان گردی به معنی هم/ نیز میآید، منیش (من هم)، تویش (تو هم). در اینجا که‌یش به معنی "که نیز" ندارند می و نان.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = niyet (نی یت)، این واژه از دو جزء "P" که هزوارش است به معنی "نه/نی" و جزء دوم که "یت" میباشد تشکیل شده که معادل واژه گردی "نیه‌تی" میباشد به معنی "ندارد" است.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = این واژه هزوارش است به معنی "می/ شراب"، (درخت آسوریک د.نوابی ص ۹۴).

𐭪𐭥𐭥𐭥 = amburēt (ام بریت)، به معنی می‌بردم/ من را می‌برد.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = āwištēnd (آویش‌تند)، آویش‌تن یا هاویش‌تن یک واژه گردی و به معنی انداختن است، که در اینجا دقیقاً منظور ذخیره کردن/ ذخیره انداختن میباشد. برای مثال "پنیر هاویش‌تن/ آرد هاویش‌تن" به معنی ذخیره کردن پنیر و آرد است برای زمستان، همچنین واژه "هاویش‌تن/ آویش‌تن" نیز به همان معنی هاویش‌تن می‌آید. در فارسی هم انداختن به معنی ذخیره کردن می‌آید مثلاً ترشی انداختن که به معنی ذخیره کردن ترشی میباشد. د. نوابی در صفحه ۹۲ این واژه را به دو شکل oštēnd و همچنین awištēnd نوشته اند و آنرا از مصدر ایستادن و به معنی ایستند ترجمه کرده اند که هیچ ربطی به ترجمه خود این بیت ندارد. البته این ترجمه درست نیست.

د. ماهیار نوابی، منظومه پهلوی درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶ ص ۱۱۵¹⁴³

کاد/کادۀ = کاد، این واژه را قبلاً توضیح دادیم که هزوارش و به معنی "هنگامیکه/زمانیکه" است، معادل با کلمه گُردی "کاتی" و خود واژهی "کات" به معنی وقت میاید.

واخت/وات = واخت، این واژه به معنی "گفت" است. در زبان گُردی معمولاً واژهی "وات" تلفظ میشود، اما در گویشهای هورامی و زازاکی "وات" تلفظ میشود.

بوت = بوت، به معنی بود است.

فسان (فسان)، به معنی "چُسید"¹⁴⁴ میباشند. د.نوابی این واژه را چون پاسخ معنی کرده‌اند که اشتباه است چون همانطور که از املاهای این واژه بر میآید، واژه با حروف "ان" تمام میشود و دو حرف دیگر آن هم کاملاً مشخص است که "ف" و "س" میباشند. تازه چنانچه این واژه پاسخ میبود آنگاه میبایست با فعل "دادن" میآمد نه فعل کردن.

سرم (سرم)، "سر + م" به معنی سر من آمده است.

پناه‌ژ شیویت (پناه‌ژ شیویت)، این نوشته در حقیقت دو کلمه است واژه یکم پناه‌ژ (پناه‌ژ/پناه‌ش) از حروف اضافه است به معنی "برایش، ازش، باهاش" و واژه دوم شیویت (شیویت) که یک کلمه گُردی است از مصدر "شیوان" که با واژه‌های مختلف میآید و معانی مختلفی پیدا میکند، در این جمله "سرم پناه‌ش شیویت" به این معنی است که سرم از سخنان و گفته‌های او گنج میروید/متحیرم.

واژه‌های بیت‌های ۳۰-۳۲:

کاو/که = کاو، این واژه هزوارش است و چون "کاو/که" تلفظ میشود به معنی "که". در بعضی از مناطق کردستان بخصوص در گویش کرمانجی کماکان "کاو" تلفظ میشود.

چ/چه = چ/چه، همان واژه "چی و چه" است در زبانهای گُردی و فارسی.

فرهنگ باشور، عه‌بسی جه‌لیلیان، ۲۰۰۵. اپریل ص ۴۶۲. همچنین هه‌نبانه بورینه، فرهنگ گُردی-¹⁴⁴ فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۵۲۰.

۱۶ = awe/aw (او/اوه)، قبلا توضیح داده شد، در اینجا ضمیر نیست، بلکه از اصوات است.

۱۷ = rāni (رانی)، این واژه را د. نوایی به معنی پیکار کردن آورده اند که اشتباه است. رانی یک واژه گردی است که بخصوص در لهجه‌های جنوبی کردستان بکار می‌آید و معنی گزافه‌گویی، یاوه‌سرایی می‌دهد. برای مثال در گردی گفته می‌شود: "ئیوه له‌وی نه‌بوون ئه‌ویش به‌که‌یفی خۆی ئه‌پیرانی (شما در آنجا نبودی او هم به میل خود گزافه‌گویی میکرد)". یا اینکه گفته می‌شود: "به‌سه ئیتر که‌م برانه، (بس کن کم گزافه‌بگو)". با هه‌ر بو خۆی برانی (بگذار برای خودش گزافه‌گویی کند).

۱۸ = neparti (نیپرتی)، به معنی نبرد (می‌نبردی). در اینجا بز به درخت می‌گوید که تو چی هستی که بامن نبرد میکنی.

۱۹ = kād/kādē، این واژه را قبلا توضیح دادام که هزوارش است و به معنی هنگامیکه/زمانیکه است، معادل با واژه گردی "کاتی" است. خود واژه "کات" به معنی وقت می‌آید.

۲۰ = awe (اوه/اوهی)، این واژه را د. نوایی چون هزوارش دانسته‌اند و به معنی "آن" ترجمه کرده‌اند، در صورتیکه هزوارش نیست بلکه همانطور که نوشته شده معنی خود را می‌رساند. اوه یا اوهی (ئه‌وه/ئه‌وهی = کوردی) ضمیر است به معنی کسی یا آنکه می‌آید.

۲۱ = krtekān (کرته‌کان)، به معنی کرده‌ها آمده است، (کرده‌کان = کوردی).

۲۲ = ašnewēt (اشنویت)، به معنی میشنوی (ئه‌ژنه‌ویت/ژنه‌ویت = کوردی).

۲۳ = bwēt (بویت)، این یک واژه است که در گردی چون "بویت/ببیت" تلفظ میشود از مصدر بودن به معنی بشود.

۲۴ = nang (ننگ)، به معنی ننگ است.

۲۵ = wa-lēm (ولیم)، این یک واژه معمولی گردی است "وه لیم" به معنی "بر من". د. نوایی این واژه را چون هزوارش دانسته و آنرا چون "اوه، اوی، وی" معنی کرده‌اند، که اشتباه است.

سڙ = arāi (ارای): ارای یک واژه گردی در گویش جنوبی است که امروزه در استانهای کرمانشاه و ایلام و مناطق گرمیان در گردستان عراق چون "ارای/ ارا (ئه‌رای/ ئه‌را = کوردی)" بکار برده میشود و به معنی "چرا" میباشد. برای مثال: ئه‌رای چه هاتی (برای چی آمدی)، ئه‌را چیته کرماشان (چرا به کرمانشاه رفتی). د. نوایی و سایرین این واژه را چون "هالاگ" خوانده و ریشه کلمه را به کلمه "هرز" نسبت داده و آنرا به هرزه و پوچ معنی کرده‌اند که درست نیست. خواندن این واژه خیلی واضح است که "ارای" میباشد.

رەسەم و سەو = pēt krēt (پیت کریت)، در ترجمه این واژه د. نوایی مرتکب اشتباه فاحشی شده‌اند، هرچند در صفحه ۵۳ در بند ۳۲ این واژه را چون p'tk'ryt (پیت کریت) خوانده و آوانویسی کرده‌اند ولی در توضیح نوشته‌اند:

"متن پهلوی اسانا p,tk,ryt در صورتیکه همه جا در متون پهلوی ptkār آمده است. وزن این دو بیت آشفته است". سپس ایشان هم این واژه را به صورت پیکار ترجمه کرده‌اند که کاملاً غلط است. این واژه در حقیقت دو کلمه مجزاست pēt (پیت) و kērit (کریت). که پیت در زبان گردی از حرف اضافه "پی" + "ت" ضمیر متصل دوم شخص مفرد تشکیل شده که معنی "به تو/ با تو" میدهد. واژه دوم کریت از مصدر کردن به معنی "کردی" میباشد.

واژه‌های بیت‌های ۳۳-۳۷:

رەز = borž (بورز)، این واژه به معنی بلند آمده است. بنظر میرسد حرف "و" را بعداً به آن اضافه کرده باشند، چرا که هم در اوستا و هم در گردی این واژه چون برز (به‌رز = کوردی) تلفظ میشود، برای مثال کوه البرز در اوستا چون "هرا برزایتی، (هه‌ره به‌رزایه‌تی = کوردی) آمده است که در گردی به معنی خیلی بلند میباشد.

سەسە = hyi/ayi (ای/هی)، این واژه هزوارش بوده و به معنی هستی میباشد (درخت آسوریک د. نوایی ص ۹۱). این واژه هم اکنون با همین تلفظ و به همین معنی در گردی بکار میرود، برای مثال: امه تو ای (ئمه تو پی) به معنی این تو هستی، تویش هی (تویش هه‌ی) به معنی توهم هستی.

دەو = dēv (دیو)، این واژه هزوارش است که هم به معنی دیو و هم به معنی شاه می‌آید، گاهی اوقات تعداد دندانها بیشتر از این هم میشود. عجیب اینکه هزوارش شاه و

دیو عین هم میباشند. بهمین خاطر بعضی از مترجمین این واژه را چون دیو و برخی دیگر چون شاه ترجمه کرده‌اند (نگاه کنید به درخت آسوریک د، نوایی صفحات ۵۴ و ۱۳۱).

buland = 𐭠𐭣𐭥 (بولند)، به معنی بلند است.

bašnet = 𐭠𐭣𐭥𐭥 (باشنت)، این یک واژه معمولی گردی است (به ژن + ت) که به معنی قد و بالایت میباشد.

manēt = 𐭠𐭣𐭥𐭥 (مه‌نیت)، ماند، شبیه است.

xaštrā- dēv = 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 (خشترادیو)، این یک واژه مرکب است، متشکل از دو هزوارش مشابه. خوانش درست این واژه بدین صورت است که چهار حرف اول 𐭠𐭣𐭥𐭥 به معنی شاه و چهار حرف بعدی به معنی دیو بکار رفته است که ترکیب آن "شاه دیو/ شاه دیوان" میشود. شاید این اصطلاح در فارسی کمی عجیب بنظر برسد، اما در گردی واژه‌های ترکیبی با "شاه" کاملاً مصطلح اند، برای مثال: شا ژن (شاه زن) که به زنی شایسته و بزرگوار گفته میشود، شا کور (شاه پسر)، پسری بینظیر، شا جوان (صفتی در مورد زیبا رویان) به معنی زیبایی بی مانند یا شاه زیباییان میباشد، شا پالنه‌وان (شاه پهلوان) پهلوان پهلوانها/ پهلوانی بینظیر. در اینجا نیز شا دیو به معنی شاه دیوان یا عبارتی دیگر بزرگ دیوها/ بزرگ بدها/ از "بدها بدتر" از درخت نام میبرد.

این واژه را د. نوایی چون "گیس دیو" معنی کرده‌اند! که کاملاً اشتباه است. این اشتباه ناشی از ترجمه غلط واژه‌ی "باشن/ بژن" میباشد، که یک کلمه معمولی گردی است و به معنی قد و بالاست، اما ایشان این واژه را به "کاگل/ موی سر" ترجمه کرده‌اند، بهمین خاطر گویا بُز به درخت میگوید کاگلت به گیس دیو میماند! و به ناچار واژه‌ی بعدی را به گیس دیو ترجمه کرده‌اند که صحیح نیست.

sar = 𐭠𐭣𐭥 (سر)، این "سر" در اینجا به معنی "خاطر" می‌آید. بز میگوید "پد سر شید یم" یعنی (بخاطر سر جمشید/ از سایه سر جمشید). در زبان فارسی اصطلاحاً میگویند "ترا به جان فلانی" اما در گردی اصطلاح "سر" بکار برده میشود. مثلاً میگویند "ترا به سر فلانی" یعنی به خاطر فلانی. این واژه را د. نوایی چون "آغاز/ ابتدا" معنی کرده اند که درست نیست.

šit-yam = 𐭠𐭣𐭥𐭥 (شیت یم)، به معنی جمشید است.

فرخ ترجمه کرده‌اند، که هر چند از نظر معنی درست است ولی از نظر ترجمه واژه فران درست است چون املاء این واژه کاملا مشخص است که از چهار حرف ف، ر، ا، ن تشکیل شده است.

awām = 𐭠𐭣𐭥 (اوام)¹⁴⁵ به معنی زمان/ هنگام است.

نوشتن این واژه یا در متن اصلی و یا در کپی هائی که باز نویسی شده اند روی داده است، و همین امر باعث شده که هر کدام از مترجمین به نوعی آنرا ترجمه کنند، که آشفتگی فراوانی بهمراه آورده است. اونوالا و آبادانی این واژه را چون رنج ترجمه کرده‌اند. د. نوایی خودش حرف [د] را به اول کلمه اضافه کرده و آنرا "𐭠𐭣𐭥 / 𐭠𐭣𐭥" دروچ/ دروژ" به معنی دروغ ترجمه کرده است. که اشتباه است، در متن اسانا به شکل "𐭠𐭣𐭥" آمده است. این واژه قطعا به شکل "𐭠𐭣𐭥" بوده است، که هزوارش "تو" + یچ به معنی تو نیز/ تو هم میباشد (نگاه کنید به صفحه ۱۲۰ کتاب درخت آسوریک، د. نوایی). تلفظ این واژه "تویچ / تویژ" که هم در گُردی و هم در پهلوی کاملا شبیه بهم هستند. این واژه با واژه بعدی که "شاهان" است معنی کامل و منطقی را به دست میدهد. در اینجا بُز خطاب به درخت میگوید که شاهان تو هم در دوران جمشید برده مردمان بودند.

𐭠𐭣𐭥𐭠𐭣𐭥 = این واژه هزوارش است، آنرا میتوان به دو معنی خواند هم به معنی "شاهان" و هم دیوان. د. نوایی آنرا چون دیوان ترجمه کرده‌اند، ولی بنظر من شاهان صحیح است.

bandak = 𐭠𐭣𐭥𐭠𐭣𐭥 (بندک)، به معنی بنده میباشد، که در زبان گُردی بصورت بنده و بندی تلفظ میشود.

د. ماهیار نوایی، منظومه پهلوی درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۸۹¹⁴⁵

𐬀𐬀𐬎𐬌 = būn (بون)، این واژه هزوارش است و چون "بودند" ترجمه شده است در اوستایی و در پارسی ریشه مصدری بودن همچون زبان گُردی "bū" و مصدر آن "būn"¹⁴⁶ میباشد.

𐬀𐬎𐬌 = hend (هند)، این واژه "هیند" میباشد که امروزه در زبان گُردی به شکل "هین" تلفظ میشود به معنی "متعلق" که دقیقاً مناسب معنی جمله است. د. نوایی این واژه را هزوارش دانسته و چون "هند/ اند/ هستند" معنی کرده‌اند. اما صحیح بنظر نمیرسد که بلافاصله بعد از فعل بودن فعل "هستند" هم بیاید. چنانکه میدانیم جزء "𐬀𐬎𐬌" هزوارش "هه" میباشد، پس این واژه "𐬀𐬎𐬌 (hend)" است بمعنی متعلق.

𐬎𐬀𐬎𐬌 = martōhmān (مرتومان)، به همان معنی مردمان می‌آید که در زبانهای فارسی و گُردی متداول است.

𐬀𐬎𐬌-𐬀𐬎𐬌 = hušk-ič (حوشک-یچ)، یک واژه گُردی است، حوشک در گویش کرمانجی به معنی خشک بوده که در سایر لهجه‌های گُردی "وشک" گفته میشود. "یچ/ یش/ یژ" در زبان گُردی به معنی "نیز" است. "حوشک یچ" به معنی "خشک نیز" میباشد.

𐬀𐬎𐬌 = dār (دار)، درخت.

𐬀𐬀𐬎 = būn (بون)، این واژه فعل بودن است در اوستایی، پهلوی و در زبان گُردی.

𐬀𐬎𐬌-𐬀𐬎𐬌 = sar-aš (سرش).

𐬀𐬎𐬌𐬎 = zargōn (زرگون). به معنی رنگ سبز هم می‌آید.

𐬎𐬀𐬎𐬌 = krtekān (کردته‌کان)، به معنی کرده‌گان/ کرده‌ها.

𐬀𐬎𐬌𐬎𐬌 = anmēnēt (انمینت)، یک واژه گُردی است در گویش هورامی به معنی مینمایند/ ظاهر میگردد که مصدر آن "نمانای"¹⁴⁷ است. در گویشهای دیگر گُردی

¹⁴⁶ Bu= to be, to become (k376), Avesta Dictionary, by K.E. Kanga, <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

همچنین دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ‌بیدی، تهران ۱۳۸۱، صفحه ۱۲۵.
¹⁴⁷ فره‌نگی وشه‌نامه بیدار، هه‌ولیر ۲۰۱۰، ص ۹۴۴.

انوینیت [نه نوینت = کوردی]. از مصدر "نواندن". د. نوایی این واژه را هزوارش پنداشته و به "است" ترجمه کرده که درست نیست.

واژه‌های بیت‌های ۳۸-۴۱:

بار = bnh/ bna (بنه)، املاء واژه کاملاً واضح است که "بنه"¹⁴⁸ میباشد، "بنه و بار/ بار و بنه" دو واژه معمولی گردی و فارسی اند که به "بار و بنه سفر" گفته میشود. د. نوایی این واژه را هزوارش دانسته و به معنی "ولی/ اما" آورده‌اند (ص. ۹۷ درخت آسوریک)، که مناسب بیت نیست، ایشان هم به هنگام ترجمه بیت، این معنی را در نظر نگرفته‌اند. در واقع این ترجمه درست نیست.

سز = bār (بار).

بورتان = burtan (بورتن)، به معنی بردن است. در گردی به شکل بردن و برتن میاید.

سزت = sazēt (سزت)، به معنی "سزد/سزوار" میباشد.

داناگ = dānāg (داناگ)، به معنی دانا.

دوژ آگاه = dušāgāh (دوژ آگاه)، دژ آگاه، متضاد کلمه "دانا" به معنی نادان میباشد.

یت = یت، به معنی دیگر است، همان واژه‌ای است که امروزه در گردی به اشکالی چون "دی/ ئیدی/ ئیتر/ دیتر" تلفظ میشود.

اینجا = این یک هزوارش است در اینجا به معنی "نه" آمده است. د. نوایی در ص. ۱۱۱ کتاب خود در این مورد چنین نوشته‌اند: هزوارش L، "ō" به معنی "به" میباشد. اما ما میدانیم که هزوارش "L" به معنی "نه" میآید، که در اینجا با معنی جمله انطباق کامل دارد. واژه "به" در این متن همواره بشکل "پد" نشان داده شده است.

فرهنگ باشوور، عه‌باسی جه‌لیلیان، ۲۰۰۵ ارییل ص ۷۳. همچنین هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ کردی-¹⁴⁸ فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۶۰.

بر = barem (برم)، به معنی بَرم میباشد.

بار = bār (بار)، به همان معنی بار میآید در زبانهای گُردی و فارسی.

اپیسود = apēsūt (اپیسود)، پیسود/ بیسود.

هزوارش است به معنی اگرت/ اگر تو.

پاساو = pāsaw-i (پاساو + ی)، "پاساو" یک واژه گُردی است به معنی توجیه کردن، غیر واقعی گفتن، دلایل غیر واقعی آوردن. "ی" یای نسبت است در زبان گُردی.

کرم = karam (کرم)، کرم (کهرم = کوردی) در گویشهای هورامی و زازاکی معادل واژه "بکنم" در زبان فارسی است.

انگ = nang (ننگ).

بویت = bwēt (بویت)، (د. نوایی ص ۹۹). از مصدر بودن به معنی "باشد" است، یک واژه معمولی زبان گُردی است بخصوص در مناطق جنوبی گُردستان چون سنندج، کرمانشاه، شهرزور و ایلام.

گران = grān (گران)، به معنی سخت، سنگین، بزرگ¹⁴⁹، دهردی گران (دردی سنگین)، داخی گران (تاسف بزرگ)، نهنگی گران (ننگی بزرگ).

ویژندم = wēžend-m (ویژندم)، این یک واژه‌ی متداول گُردی است از "ویژ/ بیژ" (بن مضارع فعل گفتن در زبان گُردی). ویژه‌ندم به معنی "به من خواهند گفت/ میگویندم" است.

افسانه = afsān (افسان)، به معنی افسانه

پارسیگ = pārsīg (پارسیگ)، پارسی

مردم = martōhm (مردم)، این واژه هزوارش بوده و به معنی "مردم" است، خود د. نوایی هم در صفحه ۹۲ آنرا به معنی مردم ترجمه کرده‌اند. اما در صفحه ۵۶

هه‌بنانه بورینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۶۸۷¹⁴⁹

هنگام ترجمه متن آنرا بصورت مردمان ترجمه کرده‌اند! این واژه با کلمه پارسیگ آمده است بنابراین پارسیگ مردم میتواند به معنی مردم پارس باشد.

واژه‌های بیت‌های ۴۲-۴۷:

س۳ = kū/ke (کوو/که)، هزوارش است، چون "kū/ke" تلفظ میشود به معنی حرف ربط "کو / که" و همچنین به معانی "چطور/ چگونه" / "شبيه/ مانند" هم می‌آید.

س۴ = waš (وهش)، وهش یک واژه گردی است که در اوستایی و همچنین در گویشها هورامی و زازایی به معنی "خوش" میباشد.¹⁵⁰ د. نوایی وسایر محققین این واژه را چون "کاه" ترجمه کرده‌اند که درست نیست.

س۵ = wat-xrat (وهت خرت)، به معنی بد خرد.

س۶ = قبل توضیح داده شد (نگاه کنید به واژه‌ها بیت‌های ۳۳-۳۷).

س۷ = bārī (باری)، این کلمه در متن اصلی به شکل هزوارش آمده است. صحیح تر این است که واژه مادی "باری"¹⁵¹ (بیاوری = فارسی) بجای آن قرار داده شود. "باری" در زبان اوستایی همچنین در گویشهای گردی هورامی و لهجه های جنوبی گردی معادل "بیاوری" در زبان فارسی است.

س۸ = هزوارش است به معنی مردمان.

س۹ = این واژه‌ای در متن اسانا بصورت "dēnē / denē (دنی/ دینی) آمده است که در زبان گردی معنی آن روشن است از مصدر "دان" به معنی دهند / میدهند است. اما متأسفانه محققین دیگر با اضافه کردن یک "و" در اول واژه آنرا به شکل "dēnē" (وسناد) در آورده‌اند، این امر در شش مورد صورت گرفته است که صحیح نمیشد. زیرا از یکطرف این خود یک تحریف است و از طرف دیگر با اضافه کردن این

¹⁵⁰ فهره‌نگی وشه‌نامه، بیدار، هه‌ولتر ۲۰۱۰، ص ۱۰۲۰

¹⁵¹ bar [-] = (v. rt. cl. 1) to carry, to bear (k365), Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (K365), <http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm>

حرف باز هم نمیتوان این واژه را چون "وسناد" خواند زیرا اولاً حرف "س" اصلاً در این واژه وجود ندارد و ثانیاً حرف آخر واژه هم "د" نیست. در صفحات ۳۵-۳۶ توضیحات بیشتری در باره این واژه داده شده است.

𐭪𐭥𐭮𐭥 = gušīnāt (گاوشینات)، در متن اصلی هیچ خط فاصلی در میان کلمه موجود نیست و همچون 'گاوشینات' نوشته شده است. اگر بخواهیم تفکیکی در این واژه که مرکب است قائل شویم بایستی آنرا بصورت گاو-شینات بنویسیم. شین در زبان گُردی به معنی رنگ سبز میباشد، شینایتی (شینایه‌تی = کوردی) به معنی سبزه‌زار (مرتع) است. گاو-شینات به معنی مراتع گاو میباشد. [اونوالا "J.M.Unvala"¹⁵² که او نیز متن درخت آسوریک را ترجمه کرده که گویا اشکالات و اشتباهات فراوانی دارد، بطوریکه د. نوایی به ترجمه ایشان انتقادات جدی دارد، واژه گاوشینات را چون "gōyot" خوانده و آنرا به "چراگاه" معنی کرده است]¹⁵³.

𐭪𐭥 = این واژه هزوارش است به معنی هل / هر (هه/ل هه = کوردی) که پیشوند و معادل کلمات "بر/ ابر" در فارسی است، بطور مثال "خۆر هه‌ل هات" (آفتاب بر آمد)، هه‌لسان (برخاستن)، هه‌لگرتن (برداشتن / برگرفتن).

𐭪𐭥𐭮𐭥 = این واژه هزوارش است به معنی "hrzend / arzend"¹⁵⁴ آمده است. ارزند از مصدر رزان در گُردی به معنی ریختن و ریزش بعلت پوسیدگی است. ارزند یعنی میریزند بعلت پوسیدگی.

𐭪𐭥 = این واژه هزوارش است و گویا به معنی "چه/ چی" میباشد، اما در اینجا به معنی "چی (بچی)" آورده شده است که یک واژه گُردی است از مصدر "چون (رفتن)" به معنی برود.

𐭪𐭥𐭮 = avin (اوین)، این واژه در گُردی چند معنی مختلف دارد، از جمله به معنی عشق، مرام، هدف و همچنین در گویش کرمانجی به معنی "مصیبت، بلا، و دردسر می‌آید. در اینجا مصیبت مصداق دارد.

¹⁵² پروفیسور جمشید مانک جی اونوالا، زیانشناس هندی متخصص در زبانهای اوستایی و پهلوی.

¹⁵³ د. ماهیار نوایی، درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۵۸

¹⁵⁴ د. ماهیار نوایی، درخت آسوریک، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۱۳۱

𐭪𐭥𐭥𐭥 = این واژه گویا هزوارش است و به معنی "گاوان/گاوها" میباشد (د. نوایی ص ۵۸، زیرنویس ۴۴).

𐭪𐭥𐭥𐭥 = bnfš-m (بن فشم)، "بن فش" در زبان کُردی یک دشنام است که کاملاً مناسب این بیت است. بن¹⁵⁵ (bn) به معنی بکارت دوشیزگان است، و فش¹⁵⁶ (fš) به معنی سست میباشد. اصطلاح بن فش نوعی توهین و دشنام است که معمولاً به زنان هرزه گفته میشود. "م" (م) آخر واژه ضمیر متصل میباشد که در اینجا معنی "ای هرزه‌ی من" را میدهد. د. نوایی در ص ۹۹ در توضیح این واژه نوشته‌اند که هزوارش است و به معنی "خود" می‌آید. من در جستجوی فراوانی که در فرهنگهای مختلف بعمل آورده‌ام، موفق به یافتن این هزوارش نشده‌ام. اما چنانچه هزوارشی شبیه این کلمه هم موجود باشد، باز در اینجا خود مفهوم واژه مصداق دارد.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = gumānik (گومانیک)، گمانیک در زبان کُردی به معنی "یک گمان" است.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = ašēm (اشیم)، د. نوایی در صفحه ۸۸ این واژه را چون "aham" (ام/هستم) معنی کرده‌اند. ولی تعجب اینجاست که واژه "ام/هستم" در این متن بارها تکرار شده و همواره با هزوارش "𐭪𐭥𐭥𐭥" نشان داده شده است! بنابراین این واژه بایستی معنی دیگری داشته باشد. همچنانکه از املاهای واژه پیداست این کلمه اشیم میباشد، اشیم (ئه‌شیم = کوردی) یک واژه معمولی کُردی است از مصدر "شیان" به معنی "توانستن، شایسته بودن، ممکن بودن"¹⁵⁷. این واژه در بیشتر گویشهای کوردی بکار برده میشود که در گویش کرمانجی به معنی توانستن، قادر بودن و از عهده کاری بر آمدن است اما در گویشهای دیگر به معنی ممکن بودن، سزاوار بودن و شدن به کار برده میشود، مثلاً

از دشیم (ئه‌ز ده‌شیم = کوردی): من میتوانم

او نه‌شیت (ئه‌و نه‌شیت = کوردی): او نمیتواند

ناشی تو نزانی (ناشیت تو نه‌زانی = کوردی): بعید است که تو ندانی (اطلاع نداشته باشی).

هه‌نبانه بورینه، فرهنگ کُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۵۸¹⁵⁵

هه‌نبانه بورینه، فرهنگ کُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۵۲۱¹⁵⁶

فهره‌نگا کانی، جه‌گهر سۆز، سال ۲۰۰۹، اربیل ص ۳۲۴ همچین¹⁵⁷

فرهنگ هه‌نبانه بورینه، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۲۴ واژه "ئه‌شی"، و ص ۴۹۵ واژه "شیان".

تهز ئوراومون مه کانم بی و ولاتم
سه روو پیری خوی گیرهن خه لاتم

ته فهز زادهی زه کات و نازه نینت
ئه زیج ده رویشو ته، ساد ه زکاتم

پیتکارم = pētkārem (پیتکارم)، این یک واژه معمولی گردی در گویش کرمانجی است. "پی نکارم / پی ده کارم" به معنی من قادرم، من از عهده اش بر میآیم / من توانائیش را دارم، پی نیکارم به معنی من توانائیش را ندارم است. این واژه از مصدر "کارین" به معنی توانستن و از عهده کسی یا کاری برآمدن است. در مورد "پی" قبلاً توضیح داده شد که یک نوع حرف اضافه در زبان گردی است که معانی "به / با / توسط" را می‌رساند. حرف m (م) در پایان کلمه ضمیر متصل اول شخص می‌باشد. د. نوایی این واژه را چون "پیکار" معنی کرده‌اند، که اشتباه است.

داتر = dātar (داتر / داتهر)، بمعنی دهنده یا آفریننده (آفریدگار) می‌باشد. این واژه اسم فاعل است. برای ساختن اسم فاعل معمولاً در زبان فارسی به آخر ریشه فعل "نده" می‌افزایند. اما در زبان گردی "هر" به آخر ریشه فعل افزوده می‌شود برای مثال:

فارسی (نده): گوینده، شنونده، خواننده، دهنده، کننده.

گردی (هر): بیژهر، بیسه‌ر، خوینهر، داتهر / بده‌ر. بکه‌ر.

در اینجا می‌بینیم که واژه "داتر / داتهر" به معنی دهنده / آفریننده است که با دستور زبان گردی انطباق دارد.

باز-ورژاوند = baʔ- varžavand (بغ- ورژاوند)، این واژه در این متن چون یک کلمه مرکب نوشته شده است، اما در واقع دو واژه می‌باشد. بخش اول "بغ / بگ" به معنی خداوند است. بخش دوم ورژاوند به معنی عالیقدر، بلند مرتبه، ارزشمند است. واژه‌های "ورژ / ورج، ارژ / ارج همگی معنی ارزش را می‌دهند. واژه "وند" پسوندی است که "مالکیت / تعلق" را نشان می‌دهد "ورژ- وند / ورژا- وند" به معنی ارزشمند، صاحب ارزش می‌باشد. بنابراین معنی این واژه "خداوند قدرگرا / خداوند بلند مرتبه" است.

بامیک = bāmīg (بامیک)، به معنی روشن است، واژه بامداد فارسی و به بیان گردی با این واژه نسبت دارند.

𐭮𐭥𐭥𐭥 = xwābar (خوابار/ خوابر)، این واژه در فرهنگهای پهلوی به معنی مهربان و نیکوکار ترجمه شده است. این واژه از دو بخش تشکیل شده، واژه "خو" که در گُردی به معنی "خدا"ست، و واژه "بار" به احتمال زیاد همان واژه باری میباشد به معنی آفریدگار. این واژه در این متن دوبار تکرار شده و هر بار با واژه اهورامزدا آمده است، اگر چنانچه مقصود مهربان بود، چندین واژه دیگر برای مهربان وجود دارد که میتوانست از آن استفاده بشود. اما بنظر میرسد که به کار بردن این واژه همراه با اهورامزدا منظور همان آفریدگار است. خود واژه "باری" در متون قدیمی پهلوی، آرامی، عربی و گویا یونانی باستان نیز به همین معنی "آفریدگار" آمده است. بنابراین معنی این واژه همان اصطلاح معروف "باری خدا" در زبان فارسی و "باری خو" در گُردی است به معنی "خداوند آفریدگار".

𐭮𐭥𐭥𐭥 = ōhramazd (اهورامزدا)، گویا این واژه علامت اختصاری واژه اهورامزدا است.

واژه‌های بیتهای ۴۸-۵۴:

𐭮𐭥𐭥𐭥 = abēzag/abēžē (ابیژی/ ابیژگ)، به معنی میگوید است. د. نوایی این واژه را چون "ویژه/ مخصوص" ترجمه کرده‌اند، که نادرست است. فعل گفتن در زبان گُردی دارای دو ریشه مصدری است، ماده ماضی که "وت/وات" میباشد و ماده مضارع که "ویژ/ بیژ" است. در زبان پهلوی اشکانی نیز ریشه مصدری فعل گفتن "واخت" و ماده مضارع آن "ویژ/ بیژ" است. واژه ابیژی فعل مضارع سوم شخص مفرد است، (ابیژی)¹⁶⁰ به معنی "گوید/میگوید" میباشد.

𐭮𐭥𐭥𐭥 = din (دین)، به معنی دین است.

𐭮𐭥𐭥𐭥 = mazdēsñān (مزدسنان)، این واژه همانطور که پیداست چون "مزدسنان/ مزدهسنان" نوشته شده است ولی قطعا منظور همان مزدیسنان میباشد.

𐭮𐭥𐭥𐭥 = این واژه هزوارش بوده و به معنی "چه/ چی" است.

¹⁶⁰ ئیژی در گویشهای مناطق جنوبی کردستان چون سنندج، سقز و کرکوک به معنی "میگوید" است که در 160 گویش کرمانجی چون "ده‌بیژی" تلفظ میشود.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = čāšt (چشت)، (چشت = کوردی)، به معنی آموختن است. این واژه در زبان کُردی گویش جنوبی همچنان بکار برده میشود مصدر آن عبارت است از "چاشانن (آموزش دادن/ یاد دادن) و چاشیان (آموختن/ یاد گرفتن)"¹⁶¹. توضیحات بیشتر در این مورد در زیرنویس بیت ۴۸ آمده است.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = xwābar (خوابار/ خوابر)، در مورد این واژه قبلا توضیح داده شده است.

𐭪𐭥𐭥 = yut (یوت)، به معنی "جدا / جز/ غیر" میآید. ام پاره‌ای توضیح در مورد این واژه را لازم میدانم. این کلمه با کلمه "جدا (جودا) نسبت دارد، در گویش هورامی هم مانند زبان اوستایی خیلی از "د" ها چون "ت" تلفظ میشود برای نمونه مردن (مرتن)، بردن (برتن)، کردن (کرتن)، دیدن (دیتن). همچنین در اوستایی و هورامی اغلب حرف "ج" بخصوص اگر در اول واژه بیاید چون "ی" تلفظ میشود مانند جمشید (یمه)، جفت (یوت)، جو (یوه). در اینجا هم این واژه در اصل "یوتا" بوده که معادل واژه "جودا/ جدا" است، پروسه تغییر بدین شکل بوده است "یوتا = جوتا = جودا = جدا".

𐭪𐭥𐭥𐭥 = yaštān (یشتان)، به معنی نیایش کردن و ستایش کردن است. بخشی از کتاب اوستا شامل مجموعه‌ای از نیایش‌ها که به نام "یشت" های اوستا معروف است.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = "L" (لا)، این واژه هزوارش است به معنی "نه" میآید.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = šhēt (شیت)، (شیت = کوردی)، این یک واژه معمولی کُردی است از مصدر "شیان"¹⁶² به معنی توانستن، قادر بودن و از عهده کاری بر آمدن است. در بیشتر گویش‌های کوردی بکار برده میشود. در گویش کرمانجی خیلی معمول است در گویش سورانی بیشتر به معنی ممکن بودن، سزاوار بودن به کار برده میشود، مثال

از دشیم (ئه‌ز ده‌شیم = کوردی) = من میتوانم

او نه‌شیت (ئه‌و نه‌شیت) = او نمیتواند

ناشی تو نزانی (ناشی / ناشیت تو نه‌زانی) = بعید است که تو ندانی.

گه‌وه‌ری گه‌رمه‌سیر، فره‌ه‌نگی کوردی- عه‌ره‌پی، (نعمت علی سایه)، به‌غدا ۱۹۸۸، به‌رگی ۱ ل. پ ۲۱۷¹⁶¹

فره‌نگ هه‌نبانه بۆرینه، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۴۹۵¹⁶²

اشی / اشیت ام کتیبه هین او بیت (ئەشی/ ئەشیت ئەم کتیبه هین ئەو بیّت) = امکان دارد این کتاب مال او باشد.

سە / سەشە = na šhēt (نەشیت)، نمیتواند/ ممکن نیست/ از عهده آن بر نمیآید.

و / وکیچ / کیچ = kič/kiž (کیچ / کیژ)، این واژه به معنی "کس" میباشد. هم اکنون نیز در گویش کرمانجی این واژه به معنی "کی / چه کسی/ کدام" به کار برده میشود.

ژ / ژو = jīw (ژیو)، این همان واژه است که امروزه در زبان گردی چون "ژی" تلفظ میشود به معنی بند یا رشته‌ای ایست که از چرم یا روده حیوان درست میشود، (فرهنگ هه‌نبانه بۆرینه، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۴۰۲). از "ژ (ژی)" برای ساختن زین اسب زه کمان و کمانچه و دوختن کفش و... استفاده میشده و کماکان میشود.

د. نوای این واژه را چون "شیر" ترجمه کرده‌اند که اشتباه است. اگر منظور ایشان از شیر، اولین شیر حیوان بعد از زایمان باشد در فارسی بآن آغوز، زاک یا زهک گفته میشود. در زبان گردی هم به آن "زهک" میگویند. ولی این واژه ژهک یا زاک نیست، دلایل روشنی به ما میگویند که این واژه ژ (ژی) است، زیرا اولاً این واژه با فعل کردن آمده است، بُژ در این بیت میگوید "ژیو" از من میکنند در صورتیکه شیر (ژهک) کردنی نیست بلکه دوشیدنی است. ثانیاً در بیتهای بعدی بُژ از ساختن لباس و جامه حرف میزند که با ساختن زه بیشتر همخوانی دارد.

د / دهر = این واژه هزوارش است، در فرهنگهای پهلوی همچون "اندر" به معنی "در، درون" ترجمه گردیده. بنظر من این واژه هزوارش "له، له‌بهر" بوده، که "له" همان "در" است ولی "له‌بهر" به معنی بخاطر، از روی و از خود می آید.

د / دیزدان = yazdān (یزدان)، به معنی یزدان، خدا.

د / دیزیشن = yazišn (یزیشن)، به معنی نیایش.

د / دوشورگ (گوش اوروگ) = gōšurwg (گوش اوروگ)، منظور از این واژه اشاره است به یکی از باورهای آئین زردشتی که در آن "گوش- اورون/ گوشورون" ایزد حامی چهارپایان است. از نظر لغوی از دو جزء تشکیل شده است "گاو - روان" به معنی "روان گاو".

د / دایزت = yazt (ایزت)، به معنی ایزد میباشد.

س۱۲ = har-wīnē (هر وینی)، "وین" یک واژه‌ی معمولی گردی است در گویشهای اویستایی گردی (هورامی- زازاکی- لکی) و همچنین در گویشهای جنوبی گردی (گرمیان، کرمانشاه، ایلام و حتی سنندج) به معنی "بین". ماده مضارع ریشه‌ی مصدری فعل دیدن/ دیتن. در زبان پهلوی اشکانی نیز "وین" است (نگاه کنید به دستور زبان پهلوی اشکانی حسن رضائی باغ بیدی، تهران ۱۳۸۱، فعل‌های پارتی صفحه ۱۳۰). "هر وینی" یعنی همیشه میبیند/ همیشه تحت نظر دارد. متأسفانه د. نوایی در ترجمه این واژه ناموفق بوده‌اند. در صفحه ۹۳ کتاب درخت آسوریک این واژه را چون "هر/ همه" معنی کرده‌اند و اینکه وین/ وینو به چه معنی می‌آید هیچ توضیحی نداده‌اند.

س۱۳ = čahārpāyān (چاهارپایان)، چهارپایان.

س۱۴ = awāniž (اوانیژ/ اوانیج)، این واژه را میتوان بهر دو صورت اوانیژ / اوانیج خواند به معنی "آنان نیز" است. این هر دو شیوه هنوز هم در گردی تکلم میشود، اوانیج بیشتر در گویش هورامی و ساکنان سنندج و شاره‌زور معمول است، اوانیژ در سایر گویشها.

س۱۵ = hōm (هوم)، خواندن این واژه بصورت هوم میباشد، همچنانچه د. نوایی هم بهمین شکل خوانده‌اند، اما واقعیت این است که این واژه یا از طرف کاتبان آن غلط نوشته شده و یا اینکه بعداً دستکاری شده است (چنانکه بعداً نشان داده خواهد شد)، بنظر میرسد که این واژه در اصل ham (هم) بوده باشد نه هوم.

س۱۶ = tagīk (تگیک)، یکی از ویژگی‌های زبان پهلوی این است که اغلب واژه‌گانی که به حروف غیر ملفوظ "ه/ ی" ختم میشوند آن حروف به "ک/ گ" تبدیل میگردند. این شیوه تلفظ واژه‌ها در زبان پارتی کماکان در زبان گردی مناطق سنندج و شهرزور باقی مانده است برای مثال: مردگ (مرده)، خواردگ (خورده)، بردگ (برده)، کردگ (کرده)، هانگ (آمده)، که‌فتگ (افتاده) ...

واژه تگیک در حقیقت همان واژه تگه است. در زبان گردی، تگه (ته‌گه = کوردی) به آن بُز نری گفته میشود که جلودار گله است و گله را به پیش میبرد. معمولاً دارای هیکی تومند و شاخی بلند میباشد، (فرهنگ باشور، عباس جلیلیان، ص ۱۷۷ اربیل ۲۰۰۵، همچنین هه‌نبانه بُزینه، فرهنگ گردی فارسی هه‌ژار، تهران ۱۳۶۹، جلد یکم ص ۱۶۶). د. نوایی این واژه را چون تاگیگ خوانده و به معنی نیرومند ترجمه کرده‌اند که اشتباه است، چرا که اولاً در متن پهلوی، بلافاصله بعد از حرف "ت" حرف "گ" آمده است و حرف "الف" موجود نیست، در ثانی این واژه هیچ ربطی به نیرومند ندارد.

نیرۆک) nērōk = 𐭪𐭥𐭥𐭥، این واژه شاید بهتر باشد که به گردی نوشته شود چون نوشتن آن به فارسی تلفظ درست را نمیرساند. "نیرۆ" در زبان گردی به معنی بُز کوهی نر میباشد (نگاه کنید به فرهنگ هه‌نابانه بۆرینه جلد دوم ص ۸۹۳). این واژه را د.نوابی در صفحه ۱۱۰ چون نیرو، نری و مردی ترجمه کرده اند که صحیح نیست.

هه‌یه‌ست) hayast = 𐭪𐭥𐭥𐭥، این واژه به معنای "است" آمده، اما بدون شک این واژه دستکاری شده است، زیرا معمولاً در متن های پهلوی اشکانی واژه "است" بشکل هزوارش میآید، ولی در اینجا خود واژه بشکل "است" نوشته شده است.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = ترجمه این واژه کار آسانی نیست. حرف "𐭥" بیانگر حرف "چ/ژ" میباشد. اما دو حرف اول این واژه در فرهنگهای مختلف با معانی مختلفی معرفی شده است. د. نوابی خود در این متن آنرا با معانی مختلف ترجمه کرده‌اند از جمله آن را به معانی "و/ به / ل" آورده‌اند. در کتاب های آموزشی دانشگاه آکسفورد این واژه بعنوان یکی از حروف خط پهلوی اشکانی که معرف حرف "L (ل)" میباشد مشخص گردیده است.¹⁶³ بهرحال من چون در اینجا گزینه‌ی بهتری ندارم همان ترجمه د.نوابی را بکار میبرم. یعنی "و + یچ / و + یژ" به معنی "و هم/ و نیز"

𐭪𐭥𐭥𐭥 = bar-yāmag (بریامگ)، واژه "بریامگ" را میتوان به دو صورت خواند، اگر آنرا چون "بار- یامگ" بخوانیم آنوقت به معنی "خورجین" است ولی اگر آنرا چون "بر- یامگ" بخوانیم، آنوقت "بر" در زبان گردی به معنی تن است و یامگ به معنی جامه و باهم معنی جامه تن یا تن پوش میدهد، که فکر میکنم درست تر باشد.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = pušt (پشت).

𐭪𐭥𐭥𐭥 = این واژه هزوارش است به معنی دارند، که درست تر آنست معادل مادی بجای آن قرار بدهیم. در زبان گردی و همچنین اغلب زبان های اروپائی، واژه "هه/ ha" به معنی داشتن است. برای مثال: در انگلیسی- have، در سوئدی ha، در زبان دانمارکی have در نروژی ha. در زبان گردی هم "ha (هه)" میباشد. بنابراین ترجمه این واژه "hayand" است.

¹⁶³ The script used for Middle Persian is a variation of Aramaic script. (1971, Oxford University Press.

۱۱۴۱۹ = kartan (کرتن)، به معنی کردن است.

کد = "la" هزوارش است به معنی "نه".

۴۹-۳۳ = šhēt (شیت)، یک واژه گردی است قبلاً توضیح داده شد، از مصدر شیان به معنی توانستن، امکان داشتن، قادر بودن میباید. نه شیت به معنی ممکن نیست است.

واژه‌های بیت‌های ۵۵-۵۷:

۶۹ = kamar (کمر)، به معنی کمر بند است.

۵۳-۴۵ = āžnand (آژند)، یک واژه معمولی گردی است، به معنی سوراخ کردن چیزی با سوزن یا یک شیئی نوک تیز برای جا انداختن شیئی دیگری در آن.¹⁶⁴

۳۶-۲۹ = murwārit (مرواریت)، به معنی مروارید است.

۶۴ = mōžag (موژه‌گ)، یک نوع کفش چرمی قدیمی است که در فارسی موزه گفته میشود.

۱۱۱ = saxtag (سختگ/ساختگ)، به معنی چرم دباغی شده است. در گردی چون سه‌خته/سه‌ختیان تلفظ میشود. (فرهنگ هه‌نبانه بۆرینه، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ۴۳۲).

۳۳ = āzātān (آزاتان)، در عهد باستان به قشری از سواران و سرداران سپاه گفته میشد. احتمالاً با واژه گردی "آزا" که به معنی دلیر است مرتبط باشد. (فرهنگ هه‌نبانه بۆرینه، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۵).

۱۱۱ = (س-۶۵) = در مورد این واژه قبلاً توضیح داده شد.

۴۴ = angustpān (انگوست پان)، یک محافظ چرمی است که در هنگام تیراندازی با کمان به انگشت دست کشیده میشود. در گردی به آن انگوستوانه میگویند.

۳۳ = husrawkān (هوسروکان/خسروگان).

فرهنگ هه‌نبانه بۆرینه، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۶، همچنین فرهنگ باشور، عباسی جه‌لیلیان،¹⁶⁴ ۲۰۰۵ اربیل ص ۷.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = xaštrā (خشترا)، این واژه هزوارش است، بصورت ملک نوشته میشود، اما چون خشترا خوانده میشود به معنی شاه.

𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥 = hamarizān/ ham-arizān (هم- اریزان)، به معنی "هم- ریزان" است. ریز (ریز = کوردی)¹⁶⁵ به معنی ردیف / صف میباشد، هم ریزان به معنی هم ردیفان / همطرازان میباشد. در اینجا منظور شاه و بزرگان و هم ردیفان شاه است که باهم به جنگ یا شکار میروند.

واژه‌های بیت‌های ۵۸-۶۱:

𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥 = mašk-um (مشک اوم)، مشکم.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = āpdān (آبدان)، جای آب.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = dašt (دشت).

𐭪𐭥𐭥𐭥 = garm (گرم)، به معنی گرم و گرما است.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = ywm (یوم)، این واژه هزوارش است معادل کلمه "rōž (روژ)"¹⁶⁶ در زبان پارسی و همچنین در گردی، در زبان فارسی روز گفته میشود.

𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥 = wa-rābēh/wa-rāpēh (ورایی / ورابه). واژه "رایی / رابه" یک واژه گردی است از مصدر "رآبون" به معنی بلند شدن / برخاستن. "ورایی / ورابه" یعنی بلند بشود / برخیزد، برای آگاهی بیشتر از این واژه نگاه کنید به توضیحات مربوط به بیت ۵۹.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = sart (سارت)، به معنی سرد، در زبان گردی "سارد / سارت" گفته میشود.

𐭪𐭥𐭥𐭥 = myi (مای)، هزوارش است به معنی آب. در اوستا هم چون "aiwyô و āp" آمده است، در فارسی آب و در گردی آو / آوی تلفظ میشود (نگاه کنید به توضیحات بیت ۵۹).

¹⁶⁵ هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۳۶۶

¹⁶⁶ دستور زبان پارسی، حسن رضائی باغ بیدی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۱، صفحه ۳۴

۱۰۹۰-۱۰۹۱ = maškižag (مشکیژگ)، به معنی مشک یا سفره و پیش بند چرمی (د. نوایی ص ۶۳، زیرنویس ۶۰).

۱۰۹۲ = sūr (سور)، در گردی و فارسی امروزه به معنی مهمانی است، اما گویا در باستان به معنی غذای بامداد (صبحانه) بوده است. (د. نوایی ص ۶۳، زیرنویس ۶۰).

۱۰۹۳ = این واژه هزوارش است (QDM)، معادل واژه "له‌سهر/ له‌بو" در گردی و ابر/ بر در فارسی.

۱۰۹۴ = satfr (ستفر)، به معنی سفره است.

۱۰۹۵ = این واژه هزوارش است (RBY) به معنی بزرگ در فارسی و مزن (مهن= کوردی) در زبان گردی است.

۱۰۹۶ = sip/ si (سی/ سیپ)، این واژه در گردی همچون سی/ سیپله/ سیپلک تلفظ میشود که معنی جگر سفید میدهد و با جگر آنرا کباب میکنند.¹⁶⁷

۱۰۹۷ = warāzend (ورازند)، یک واژه معمولی گردی است از مصدر "رازاندن"¹⁶⁸ به معنی آراستن/ زینت بخشیدن. ورازند به معنی بیارایند است.

واژه‌های بیت‌های ۶۲-۶۴:

۱۰۹۸ = maškižag (مشکیژگ)، به معنی پیش بند چرمی است، قبلا توضیح داده شد (نگاه کنید به توضیحات بیت ۶۰).

۱۰۹۹ = (۱۰۹۹-س) = به توضیحات مربوط به این واژه در ابتدای این متن توجه فرمائید.

۱۱۰۰ = šatrāyārān (شهریاران). املاي پهلوی این واژه در متن د. نوایی با املاي همین واژه در متن اسانا "۱۱۰۰-ش" کمی فرق دارد، بنظر میرسد که واژه‌ای که در متن اسانا آمده است درست تر باشد.

¹⁶⁷ هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، هه‌ژار، جلد یکم ص ۴۵۲، ۴۵۴

¹⁶⁸ فرهنگ فارسی- گردی دانشگاه کردستان جلد اول، ص ۳۹

𐬀𐬀𐬀 = kād/kādē (کادی/کاد)، این واژه هزوارش است، در گُردی چون "کاتی/کات" ¹⁶⁹ تلفظ میشود (نگاه کنید به توضیحات بیت ۸).

𐬀𐬀𐬀𐬀 = xwatāyān (خوتایان)، به معنی کدخدایان (کهی خوتایان = کوردی) است.

𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 = dahyūpatān (دهیوپتان)، پادشاهان / سران کشورها. (در زمان باستان هر "دهیو" خود ولایت یا کشوری نسبتنا مستقل بود و شاه خود را داشت، که شاهنشاه یا شاه شاهان بر آنها حکمرانی میکرد).

𐬀𐬀 = sar (سر)، به معنی سر و در اینجا منظور موی سر است.

𐬀𐬀𐬀 = riš (ریش)، به معنی ریش است.

𐬀𐬀𐬀𐬀 = warāzend (ورازند)، در مورد این واژه قبلا توضیح داده شد.

𐬀𐬀𐬀 = šikōh (شکوه)، (شکو = کوردی).

𐬀𐬀𐬀 = āzarm (آزم)، به معنی احترام و شکوه میباشد.

𐬀𐬀𐬀 = "BYN" این واژه هزوارش میباشد که برابر واژه "اندر/ در" در زبان فارسی و "له" در زبان گُردی است.

𐬀𐬀𐬀 = kanār (کنار)، به معنی کنار. معادل واژه های "کن / که‌نار" در گُردی.

𐬀𐬀𐬀𐬀 = dāidennd (دای دهندند)، این یک واژه گُردی است از مصدر "دانان" به معنی "می نهند/میگذارند". سایر محققین این واژه را چون هزوارش به معنی "دارند"، خوانده‌اند. هر چند که هزوارش "دارند" شبیه این واژه است. اما در اینجا مقصود از آن هزوارش نیست. خود این واژه دارای معنی مناسب است.

¹⁶⁹ katha [-] 22 (adv.) how? how much? when? (k124). <https://www.bulgari-istoria-2010.com/Rechnici/Dictionary%20of%20most%20common%20AVESTA%20words.pdf>

واژه‌های بیت‌های ۶۵-۶۷:

واژه‌های بیت‌های ۶۵-۶۷: MGLT^۳ = نامگ/نامک، این واژه هزوارش است به معنی نامه.

واژه‌های بیت‌های ۶۵-۶۷: parwartak = پروردک، این واژه اکنون چون "پرورده" تلفظ می‌شود. اما پرورده در زبان گُردی با پرورده در زبان فارسی کمی تفاوت دارد، در گُردی علاوه بر تربیت کردن و پرورش دادن معانی دیگری را نیز دارد، از جمله "مهیا کردن، آماده کردن و ساختن"^{۱۷۰}. واژه پروردگار به معنی سازنده/آفریننده نیز از همین واژه است. در زبان گُردی پروسه آماده کردن ترشی، زیتون همچنین آماده کردن پوست حیوانات را از اولین مرحله تا موقعیکه آماده بهره برداری می‌شود را "پرورده" می‌گویند.

واژه‌های بیت‌های ۶۵-۶۷: dapēwān = دپپوان، به معنی "دباغ - وان" است (آماده کنندگان پوست). "دب/دب/دب" به معنی پوست حیوانات میباشد. "وان" هم پسوند پیشه و شغل است. daftar/ daptar = دفتر، به معنی دفتر است.

واژه‌های بیت‌های ۶۵-۶۷: pātaxšīr = پاتخشیر/پادشیر، به معنی پیمان نامه است این واژه را برای اولین بار مارکوارت بدرستی خوانده است، گویا در کتیبه های نقش رستم، نوشته کرتیر و همچنین در کتیبه نقش رجب و در کتیبه پایکولی این واژه آمده است.^{۱۷۱}

واژه‌های بیت‌های ۶۵-۶۷: ZKTYBWN-end = (nepisend)، این واژه هزوارش است به معنی نویسنده.

واژه‌های بیت‌های ۶۵-۶۷: žēh = ژه (ژی)، این واژه در گُردی به شکل "ژی" نوشته و خوانده می‌شود که به معنی زه است. د. نوایی این واژه را چون "زه" خوانده‌اند، که نمیتواند صحیح باشد چون اکثر واژه‌هایی که در فارسی "ز(z)" است در زبان پارسی دقیقاً مثل زبان گُردی "ژ(ž)" میباشد، بخصوص اگر "ز" در اول واژه بیاید. نگاه کنید به توضیحاتی که در مورد این بند آمده است.

واژه‌های بیت‌های ۶۵-۶۷: banend = بن‌اند، این واژه را محققین و مترجمین چون بن‌دند ترجمه کرده‌اند که صحیح نیست، درست آن "بن‌اند" است، به معنی ریسمان‌اند، بن‌دند.

فرهنگ فارسی-گُردی، دانشگاه کردستان جلد اول، سال ۱۳۸۵ ص ۵۰۱ ۱۷۰

د. ماهیار نوایی، درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۶۵ ۱۷۱

اژبو = ažbo (اژ بو)، این واژه هزوارش است، حرفه اضافه مییابد به معنی برای/ از برای.

درون = drun (درون)، این یک واژه معمولی گردی است به معنی دوختن میآید.¹⁷² د. نوایی این واژه را به معنی کمان ترجمه کرده‌اند که درست نیست.

واژه‌های بیت‌های ۶۸-۷۴:

جل وِرج/ جل برگ) jel warg = وِرج وِرج است.

وه‌خشیگ) waxšēg = وِش وِش به معنی بخشد.

پشمین) pašmīn = پشمین، از پشم

آزاتان) āzātān = آزاتان، قبلا در مورد این وژه توضیح داده شد.

وزرگان) wuzurgān = وِز وِز (وزرگان)، این واژه مشخص است که بازنویسی شده، چرا که در قسمت‌های دیگر متن "بزرگ" همچون هزوارش آمده است.

دوش) dōš = دوش، به معنی کتف و شانیه. درگردی "دوش/ قه‌لاندوش"¹⁷³ گفته میشود.

هه‌یه‌ند) hayand = هه‌یه‌ند، این واژه هزوارش است به معنی دارند در زبان فارسی و "هه‌یانه/ هه‌نه" در زبان گردی.

سک ویچ/ زک ویچ) skwč/ zkwč = سک ویچ/ زک ویچ، این واژه به معنی تنگ یا تسمه چرمی آمده است. اما بنظر می‌رسد که یک حرف آن به هر دلیلی افتاده باشد زیرا "سک پیچ/ زک پیچ" در زبان گردی به معنی شکم بند (تنگ) مییابد.

بندند) bandēnd = بندند، یک واژه معمولی فارسی است به معنی بندند.

هه‌ژار، هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ کردی- فارسی، ۱۹۸۹، جلد یکم ص ۲۹۱¹⁷²

فرهنگ فارسی- کردی، دانشگاه کردستان جلد دوم، سال ۱۳۸۵ ص ۱۱۶۴¹⁷³

zīnān = زینان (زینان)، به معنی زین ها، جمع زین است در گردی.

rōtstahm = روتستهم (روتستهم)، به معنی رستم است.

spandyāt = سپندیادت (سپندیادت)، منظور اسفندیارت است، نگاه کنید به توضیحات بیت ۷۱.

bn/ bnē = بن/ بنه (بن/ بنه)، به معنی باشند است. فعل مضارع بودن در حالت سوم شخص جمع در زبان گردی.

ptāznnd = پتازنند (پتازنند)، به معنی بتازند است. این واژه دچار تحریف شده است. محققین مختلف آنرا چون هزوارش نوشته و به "نشینند" معنی کرده اند که درست نمیباشد.

maz = مز (مز)، مخفف واژه "مزن (مهزن = کوردی)" به معنی بزرگ.

zandpīl = زند پیل (زند پیل)، این واژه به مانند زند پیل نوشته شده و چون زنده پیل ترجمه گردیده، که نادرست بنظر میآید. به نظر من این واژه زخم پیل است به معنی عظیم و تنومند، که یک واژه قدیمی گردی است، نگاه کنید به توضیحات بیت ۷۲.

dāidennd = دای دهند (دای دهند)، به معنی می دهند/ میگذارند.

zīn uzār = زین و زار (زین و زار)، این واژه زین و زار خوانده میشود، ولی د. نوایی نوشته اند که با جزئی تغییری میتوان آنرا زین افزار خواند، بنظر من این واژه همان زین و زار است به معنی زین. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به توضیحات بیت ۷۲.

KBD = کربد (کربد)، این واژه هزوارش است به معنی بسیار/ خیلی. اما در اینجا واژه مادی "پر" به همان معنی بسیار مناسب تر است.

kārizār = کاری زار (کاری زار)، به معنی "کارزار (میدان جنگ)" است. کار به معنی جنگ و زار به معنی زمین/ میدان است.

kār = کار (کار). در اینجا به معنی جنگ است.

ban = بن (بن)، به معنی بند/ ریسمان است.

سَد = این واژه هزوارش است به معنی "نه".

اِن-و-م = wīšēt (وشیت)، یک واژه گردی است از مصدر شیان به معنی مناسب بودن، توانستن، امکانپذیر بودن. در اینجا "نه وشیت" به معنی "مناسب نیست" میباشد.

لَاک = bōi (بوی)، یک واژه معمولی گردی است به معنی "برای".

زینان = zinān (زینان)، جمع زین است، (زینها).

واژه های بیتهای ۷۵-۷۸:

پالک-هاون = palk-hawen (پلک-هاون)، هر چند این واژه امروزه در زبان گردی بدین شکل بکار برده نمیشود، اما با اندکی تامل میتوان ریشه‌ی آن را تشخیص داد. واژه‌ی پهلک امروز در گردی چون "پل (په‌ل= کوردی)" تلفظ میشود. "پل (په‌ل= کوردی)"¹⁷⁴ در زبان گردی به سنگ پاره یا قلوه سنگ هائی گفته میشود به منظور پرتاب کردن، برای مثال: "په‌ل هاویتن/ په‌ل هاویشتن" به معنی سنگ اندازی است. در این متن واژه پلک هاون به معنی ابزار سنگ اندازی است (فلاخن). امروزه نیز در زبان گردهای ساکن عراق و همچنین عربهای عراق نیز به خمپاره انداز "هاون/ هاوان"¹⁷⁵ گفته میشود.

په‌ل هاویتن/ په‌ل هاویشتن = سنگ انداختن

په‌ل بهاون/ په‌ل بهاویژن = سنگ بیاندازید

په‌ل هاون = سنگ انداز (فلاخن/ خمپاره انداز)

این واژه را د. نوایی چون پلکن خوانده اند و در توضیحات خود نوشته‌اند که در فارسی به آن "بلکن" میگویند، ابزاری است برای درهم کوفتن و گشادن حصارها به کار میرفته است. اما واقعیت این است که این نوشته "پلک هاون" است. د. نوایی و محققین دیگر فقط جزء اول واژه را همچون پلکن یا بلکن معنی کرده و از خواندن و ترجمه کردن جزء دوم آن خودداری کرده‌اند.

هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار جلد اول ۱۹۸۹، ص ۱۲۲¹⁷⁴

هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ گردی- فارسی، هه‌ژار جلد دوم ۱۹۸۹، ص ۹۴۳¹⁷⁵

وړ-وړ-وړ = kaškančir (کشکنجیر)، بنظر من شکل صحیح این واژه "کشکنجر" (که شکه نجره = کوردی) "میباشد که خود مخفف واژه "کلشکنجر" است که از سه جزء تشکیل شده است "کل- شکن- جر" جزء اول آن کل یا کلات در زبان کُردی به معنی "دژ / قلعه" است، جزء دوم "شکن" ماده مضارع فعل شکستن است و جزء سوم ان "جر" به معنی چرخ / چرخ دندانه دار میباشد. پس معنی این واژه "قلعه شکن چرخدار" است، نوعی منجنیق چرخدار بوده است. برای اطلاع بیشتر به توضیحات بیت ۷۵ مراجعه کنید. در مورد این واژه نیز د. نوایی چنین نوشته اند: "همه فرهنگها آنها از ابزارهای جنگ و کمان بزرگ نوشته اند. ظاهراً آلتی بوده است که با آن سنگهای بزرگ بسوی دژ دشمن (یا از دژ به بیرون) پرتاب میکرده اند. البته این توضیحات تناقضاتی دارد، چرا که با کمان بزرگ نمیتوان سنگ انداخت.

اڤانه = ayāne (ایانه)، یک واژه کُردی است به معنی "اینها"، که بیشتر در مناطق جنوبی کُردستان به کار میرود.

چ بوون = če-būen (چ بوون)، به معنی "چه شده اند" در اینجا بُز به درخت میگوید که پلک- هاون (ابزار سنگ اندازی) و کشکنجیر (منجنیق چرخدار) که از چوب تو درست میشوند چه مصیبتی شده اند.

اڤین = avin (اوپین)، این واژه در کُردی چند معنی مختلف دارد، از جمله به معنی عشق، مرام، هدف و همچنین در گویش کرمانجی به معنی "مصیبت، بلا، و دردسر میآید. در اینجا مصیبت مصداق دارد.

ههمبان = hmbān (همبان)، به معنی انبان است. در زبان کُردی همبان و همبانه گفته میشود.

واژرگانان = wāžrgānān (واژرگانان)، به معنی بازرگانان است.

در باره این واژه در ابتدای متن توضیح داده شده است.

"LHM"، این واژه هزوارش و به معنی "نان" است.

پوست = pust (پوست)، این واژه در متن مربوطه چون پوست نوشته شده، که صحیح نیست. خود د. نوایی در ص ۶۹ کتاب خود در توضیح بیت ۷۸ نوشته اند که در نسخه های دیگر چون "پست" آمده است، که بنظر میرسد درست تر باشد، زیرا پست

هم به معنی مخلوطی از شکر و آرد گندم و برنج و نخود، و هم به معنی حبوبات پخته شده میباشد، به توضیحات بیت توجه نمائید.

panir = پانیر (پنیر).

har-wēn = هاروین (هر وین)، یک واژه معمولی گردی است "ههر وینه" به معنی هر گونه. وین/ وینه در زبان گردی به معنی "گونه/ مانند" است. گونه شکل جدید تر "وینه" است. (در دوران میانه خیلی از "و"ها به "گ" تبدیل شدند).

rōgen = روغن (روغن/ روغن)، این واژه بدون شک تحریفی است، چنانکه خود د. نوایی نوشته اند در متن های دیگر این واژه بصورت "rōn" آمده است، که در زبان گردی نیز همچنان "رون" گفته میشود (نگاه کنید به توضیحات بیت ۷۸).

xwardnig = خواردنیگ (خواردنیگ)، به معنی خوردنی است. یک واژه گردی است در لهجه های جنوبی گردی بخصوص در شهر سندرچ و مناطق اطراف آن و همچنین مناطق گرمیان در کردستان عراق به همین شکل تلفظ میشود.

واژه های بیت های ۷۹-۸۶:

kāpūr = کاپور (کاپور)، به معنی کافور است.

mušk = موشک (موشک)، مشک، ماده ای است خوشبو که از یک نوع آهوی نر در کوه های هیمالایا گرفته میشود.

syāh = سیاه (سیاه)، این واژه در این متن بصورت سیاه نوشته شده اما در متن های پارسی غالباً به صورت "سیاو"¹⁷⁶ آمده است.

xaz = خاز (خز)، حیوانی است که پوست زیبا و گرانبهائی دارد و از آن لباس های فاخر میدوزند.

دستور زبان پارسی، حسن باغ بییدی، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۰۴ 176

توخاریگ/ تخاریک) tuxārīg = 𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉𐭊𐭋𐭌𐭍𐭎𐭏𐭐
 که سابق خزهای آنجا مشهور بود.

yāmag (یامگ)، به معنی جامه/ پوشاک است.

šawāl (شوال)، شلوار.

padmōženw = 𐭛𐭜𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿
 (پادموژنو)، در همه فرهنگهای پهلوی واژه "پادموژه" همچون "پوشاک" معنی شده است. اما این واژه میتواند به معنی "کفش" باشد، زیرا "موژه/ موژک" به معنی کفش است و ما میدانم که واژه "پاد" در زبان مادی به معنی "پا" میباشد، بنا براین پادموژه میتواند به معنی "کفش پا" باشد. اما چون دلایل و منابع مستندی در دست ندارم، بنابراین به ناچار من نیز همین معنی را آورده‌ام. البته ممکن است منظور شلوار زنانه باشد در زبان گُردی شلوار زنانه را "پاپوش" میگویند. پسوند "و" در آخر واژه علامت دوست داشتنی است، "پادموژنو که نیکان" به معنی لباس های دوست داشتنی دختران است.

kanikān (که نیکان)، واژه‌ای است باستانی، "که نی/ که نیا"¹⁷⁷ در اوستایی و در گُردی به معنی دختر است و که نیکان جمع است به معنی دختران. در مناطق اطراف سنندج و شهرزور هنوز پیرزنان هنگام مصاحبت با همدیگر واژه "کنی" را بکار میبرند. در گویش هورامی "کنا/ کناچه" گفته میشود. در مناطق سنندج، شهرزور و گرمیان "کنیشک" گفته میشود، که در اصل واژه "کنی- چک" به معنی دختر کوچک میباشد.

hambān (همبان)، به معنی انبان است، در گُردی همبان/ همبانه گفته میشود.

ānēnd = 𐭀𐭁𐭂𐭃𐭄𐭅𐭆𐭇𐭈𐭉𐭊𐭋𐭌𐭍𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔𐭕𐭖𐭗𐭘𐭙𐭚𐭛𐭜𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿
 = این واژه هزوارش است، به معنی "آوردند". که شکل پهلوی آن "ānēnd" است، البته در گُردی هم "آنین (ثانین)" به معنی آوردند است. د. نوایی آنرا چون "دارند" خوانده و ترجمه کرده‌اند، اسانا نیز آنرا بصورت "دارم" ترجمه کرده. اما بنظر من هردو ترجمه اشتباه‌اند. زیرا این واژه نمیتواند "دارند" باشد، چون با معنی جمله تطابق ندارد، این واژه بایستی "آوردند" باشد البته املاء پهلوی این دو واژه خیلی بهم شبیه‌اند و اشتباه خواندن یا نوشتن آن امر عجیبی نیست (نگاه کنید به توضیحات بیت ۸۱).

¹⁷⁷ kaine [kanyā] 9 (N) f. a virgin, a maiden (k125)

۲۱۱۹ = panaž (پنهژ)، بیشتر در بخش مقدمه توضیح داده شد.

۱۱۴۲ = šatrā (شتر)، هزوارش است به معنی شهر.

۲۱۲۰ = aērān (ایران)، بایستی خاطر نشان ساخت که واژه ایران با تلفظ گُردی انطباق دارد، (فَیران).

۱۱۴۱ = kōstīg (گُستیک)، به معنی گُستی است، کمر بند مخصوص زردشتیان که معمولاً آنرا از رشته‌های پشم سفید می‌بافند و بر روی جامه سدره می‌بندند. همچنین در گُردی به آن بندی که با کمک آن خنجر را به کمر می‌بندند "گُستک"¹⁷⁸ گفته میشود.

۱۱۴۵ = aw-um (او-وم)، به معنی آنم (آن-ام).

۱۱۴۶ = spit (سپیت)، سفید/ سپید.

۱۱۴۷ = pašm (پشم).

۱۱۴۸ = taškōg، این واژه اشتباه و تحریفی است. بر طبق نظر بارتولمه که استاد زبانهای اوستائی و پهلوی است این کلمه در اصل "šapik" شپیک (شَه‌پیک = کوردی) میباشد. (نگاه کنید به منظومه پهلوی درخت آسوریگ، د. ماهیار نوایی، چاپ سوم ۱۳۸۶ صفحه ۷۱ زیر نویس ۸۳). شپیک به بالا تنه لباس گُردی مردانه گفته میشود، اصطلاح "شوال شه‌پیک" (شلوار و بالآتنه) امروز هم در کرمانجی خیلی رواج دارد.

۱۱۴۹ = šawāl (شوال)، به شلوارهای مردانه‌ی گُردی گفته میشود.

۱۱۵۰ = RB-an (ریان). این واژه هزوارش است، جمع رب به معنی بُزرگان در زبان فارسی و "مزان" در زبان مادی.

۱۱۵۱ = xwšem (خوشم/ هوشم)، به معنی خوشم/ خوش هستم.

۱۱۵۲ = war (ور)، به معنی بر/ تن.

هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار جلد دوم ۱۹۸۹، ص ۶۳۵¹⁷⁸

گاردن = 𐭩𐭥𐭮 (گردن)، این واژه به معنی گردن است. د. نوایی و دیگران آنرا چون "گریو" به معنی گردن ترجمه کرده‌اند. هر چند واژه "گرو"¹⁷⁹ به معنی گلو در زبان گُردی موجود است، اما تلفظ صحیح این واژه گردن است نه گریو.

ستاینید = 𐭮𐭥𐭮𐭥 (ستینید)، این فعل از مصدر "ستاندن" به معنی گرفتن و خریدن است. اما این واژه نمیتواند "ستینید" (میخرد) باشد، چون دختران جمع است پس باید واژه "staynnd" (ستینند) که به معنی میخرند است بکار برده شود.

آوم = 𐭥𐭮𐭥 (آوم)، آیم (آب من)، در اینجا منظور آبی است که در مشک نگهداری میشود که سرد و خنک است.

هم = 𐭮𐭥 (هم).

سارتگ = 𐭮𐭥𐭮𐭥 (سارتگ)، به معنی سرد. در زبان گُردی "سارد/ سارت" گفته میشود.

ایما = 𐭥𐭮𐭥 (ایما)، این واژه هزوارش است به معنی ما، (درخت آسوریگ، د. نوایی ص ۱۱۹). در زبان گُردی به شیوه‌های "ایمه/ امه" تلفظ میشود.

پ-تینند = 𐭮𐭥𐭮𐭥 (پ-تینند)، با آن میآورند (بوسیله آن میآورند). در بیت ۸۵، بُز میگوید آب سرد هم بوسیله [مشک] ما میآورند برای تن تو.

تن = 𐭮𐭥 (تن). به معنی تن است.

هو-بویک = 𐭮𐭥𐭮𐭥 (هو-بویک)، به معنی هوبوی/ خوشبوی.

بویت = 𐭮𐭥𐭮𐭥 (بویت)، یک واژه‌ی گُردی است به معنی "بشود". د. نوایی آنرا چون بویاد/ بوید به معنی بو کردن و حس کردن معنی کرده‌اند، در صورتیکه چه از نظر لغوی و چه از نظر معنی درست نمیباشد. این واژه فعل مضارع است از مصدر "بون (بودن)" به معنی بشود، یک واژه معمولی گُردی است که به همین شیوه و به همین معنی در زبان گُردی بکار برده میشود. در اینجا بُز میگوید که آب سرد بوسیله مشک من برای تن تو آورده میشود، تا تن تو مثل گلدسته خوشبو بشود.

هه‌نبانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۷۲۹. 179

۱۶۵۹ = čigōn (چ گون)، به معنی چنان/ چون. احتمالاً نه در معنی بلکه در نوشتن این واژه تغییراتی انجام شده است، زیرا واژه "هر گون و هر گونه" در این متن همواره چون har-wēn (هر وین) آمده است، در زبان گُردی نیز "هر وینه" میباشد، قاعدتاً چگون نیز بایستی مثل če-wēn (چوین/ چون) نوشته و تلفظ شود.

gul = گُل (گل). به معنی گل است.

دوست = dastagē (دستگی)، دسته‌ای (دسته‌ای گل). در زبان گُردی امروزه چون "دسگی/دستگی (دهسکی گؤل/ دهسگی گؤل)" تکلم میشود.

واژه‌های بیت‌های ۸۷-۹۴:

سرو = srōge/srōe (سروگی / سروئی)، "سرو"¹⁸⁰ در اوستایی و پهلوی به معنی شاخ میباشد. در زبان گُردی در مناطق سردشت و پیرانشهر و در استان مرزی سوران در کردستان عراق شاخ چون "اسرو/ استرو"¹⁸¹ تلفظ میشود. (نگاه کنید به هه‌بنانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد اول ص ۲۳).

deh/ des = ده (نشانه عدد ۱۰ در خط پهلوی میباشد).

بوهست = watist (وتیست)، به معنی وجب. در گویش کرمانجی گُردی "بوهست/ بوهوست"، در گویش‌های دیگر گُردی "بست/ بنگس" گفته میشود.

لاوار = lāwār (لاوار/لاوهر/ لاخوار)، یک واژه گُردی است که امروزه چون "لار" و همچنین "خوار" تلفظ میشود به معنی کج و خمیده می‌آید. (ن. ک به هه‌بنانه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی هه‌ژار ۱۹۸۹ جلد دوم ص ۷۵۰). همین واژه یکبار دیگر در بیت ۱۱۳ نیز آمده است. متأسفانه غالب محققین آنرا هزوارش پنداشته و چون "اباز" به معنی باز ترجمه کرده‌اند، که در هیچکدام از این جملات معنی مناسبی ندارد و مشخص است که باز خوانی و ترجمه آن صحیح نیست. این واژه در اینجا هزوارش نیست بلکه خود یک واژه پهلوی است، "لاوار/لاخوار" که معادل واژه‌های گُردی "لار/ خوار" به معنی "کج/ خمیده" میباشد، که در هر دو بیت ۸۷ و ۱۱۳ با متن تطابق کامل دارد. (بنظر

¹⁸⁰ Pahlavi Dictionary, D.N. Mac Kenzie, 1971 sid 77

¹⁸¹ فرهنگ فارسی- گُردی، دانشگاه کردستان جلد دوم، سال ۱۳۸۶ ص ۱۴۹۷

میرسد این واژه در اصل "لاخوار" بوده که بعداً در زبان گُردی به اشکال مخفی چون "لار" و "خوار" در آمده است.

پشت = پشټ pušt = ۴۳۱۱۱۱، به معنی پشت است.

هه‌مه = هه‌مه/هه‌سم = کوردی). این واژه هزوارش است به معنی دارم در فارسی، (هه‌مه/هه‌سم = کوردی).

کوفان = کوفان) Kōfān = ۱۴۳۱۱۱، جمع کوف (کوه) به معنی کوهها. در گُردی به شیوه‌های مختلف از جمله در سنندج و مناطق جنوب و جنوب شرقی سنندج چون "کیف" و در مناطق کرمانشاه و ایلام چون "کو" و در سایر مناطق چون "کیو" تلفظ میشود.

چوم = چوم) čuem = ۶۱۳۱۱۱، این واژه هزوارش است به معنی رفتن. د. نوایی آنرا چون "شوم" ترجمه کرده‌اند به معنی "روم" که نمیتواند صحیح باشد چون در اینجا راوی (شاعر) از سفرهایی که به سرزمین‌های عجیب داشته است صحبت میکند، فعل "شوم" مضارع است و نمیتواند در اینجا مصداق داشته باشد، که بگوید من به سرزمین‌هایی می‌شوم که مردمانش عجیب بودند. اما "چویم/شیم" به معنی "رفتم" میباشد که فعل سوم شخص ماضی است از مصدر "چوون/شوونین" (شدن).

مزن = مزن) mazen = ۳۱۳۱۱۱، این واژه که به کرات در متون اوستایی آمده است، هزوارش و به معنی بزرگ است. واژه مزدا در اصطلاح اهورامزدا مشتق از همین واژه میباشد.

کیشور = کیشور) kišwar = ۷۱۳۱۱۱، به معنی کشور است. امروزه هم در گُردی کیشور تلفظ میشود.

بوم = بوم) būm = ۶۱۳۱۱۱، به معنی سرزمین/زمین. امروزه هم در زبان گُردی بجای زمین لرزه "بومه لرزه" گفته میشود.

کوست = کوست) kust = ۴۱۳۱۱۱، به معنی مرز است.

هندوکان = هندوکان) handukān = ۴۳۱۱۱۱، جمع هندو، هندوان.

𐬨𐬀 = این واژه هزوارش است به معنی سراسر. د. نوایی واژه "ترا" را بجای آن آورده‌اند، اما من واژه "پرانپر" که یک واژه گردی و در همانحال یک واژه اوستایی مشتق از واژه "para (پر/پرا)"¹⁸² میباشد را مناسبتر میدانم.

𐬨𐬀𐬀 = warkaš (ورکش)، ورکش زریا، اسم دریایی است، این نام در اوستا هم آمده است. بعضی از اوستاشناسان بر این باورند که منظور دریای مازنداران است. در بعضی از ترجمه‌های اوستایی ورکش را به عنوان پهناور ترجمه کرده‌اند، البته واژه "ور/بر" در گردی به معنی عرض و پهناست.

𐬨𐬀𐬀𐬀 = zarēh (زره/زریا)، به معنی دریاست. اسم دریاچه مریوان در کردستان "زریوار" نامیده میشود که با این واژه هم ریشه است.

𐬨𐬀𐬀𐬀𐬀 = yut (یوت)، قبلا توضیح داده شد.

𐬨𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 = sardag (سردگ)، این واژه به معنی نوع/گونه میباشد. در اوستا چون "سرده/سارده" و در پهلوی چون "سردگ" آمده است.

saredha [-]: sort, kind, species (k522)¹⁸³

sardag: sort, kind¹⁸⁴

𐬨𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 = martōmak (علامت تصغیر)، مردمان کوچک.

𐬨𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 = KTLWN- nd، این واژه هزوارش است به معنی مانند، میمانند، اقامت میکنند.

𐬨𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 = warčašm (وارچشم)، وارچشم/خوارچشم، به معنی چشم لوچ است. در زبان گردی چندین واژه برای "لوچ" وجود دارد از جمله "ختیل، خوتیل، چاوخوار". این واژه مرکب از دو کلمه "وار+چشم" است. واژه وار "war" همان واژه "خوار" است در گویش

¹⁸² Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (k318)

¹⁸³ Avesta Dictionary by K.E. Kanga, (k522)

¹⁸⁴ Pahlavi Dictionary, D.N. Mac Kenzie, 1971 sid 74

گردی اوستایی (هورامی، زازایی، لکی).¹⁸⁵ و "چشم / چم" هم به معنی چشم است. بنابراین "وارچشم" معادل واژه "چاو خوار" به معنی چشم لوچ است.

گردی امروزه چون خام تلفظ میشود (فرهنگ گردی فارسی ههژار، جلد اول ص ۲۳۸). نام دیگر آن نیز جاوو/ جاوگ است. گویا در فارسی به آن متقال گفته میشود، در فرهنگ معین در باره آن چنین آمده: "پارچه سفیدی که از نخ می بافند شبیه کرباس اما ظریف تر از آن است".

ساراش = **ساراش** saraš (سرش).

وکل = **وکل** KLB (کلب)، این واژه هزوارش است به معنی سگ.

مان = **مان** manē (مهنی)، به معنی "مانند، شبیه، مانند" این واژه بیشتر در گویشهای گردی مناطق جنوبی (کرمانشاه، ایلام، گرمیان) تکلم میشود.

بروگاش = **بروگاش** brugaš (بروگش)، به معنی ابرو است در زبان فارسی و "برو" در گردی.

مردمان = **مردمان** martōmān (مرتومان)، به معنی مردمان است.

دار = **دار** dār (دار)، به معنی درخت است، در گردی دار/ درخت.

ورگ = **ورگ** warg (ورگ)، به معنی برگ است، در گردی به شیوه‌های مختلف تلفظ میشود از جمله ورگ، ولگ، په‌لک، گه‌لا.

خوارند = **خوارند** xwarend (خورند/ اخورند)، ed-ŠTHW؟ این واژه هزوارش است به معنی خورند.

شیر = **شیر** šir (شیر)، به معنی "شیر" است.

دوشند = **دوشند** dōšend (دوشند).

هه‌نبا‌نه بورینه هه‌ژار ۱۹۸۹، جلد دوم ص ۹۰۲، فرهنگ باشوور، عباس جلیلیان ص ۶۹۳، فره‌ه‌نگی¹⁸⁵ وشه‌نامه، بیدار، هه‌ولیر ۲۰۱۰، ص ۹۷.

6165 ayāne -um = (ایان-وم)، به معنی اینهایم در گویش جنوبی گردی.

6166 bēt = (بیت)، "بیت/ هه‌بیت" واژه‌ای است گردی به معنی "داشته باشم" است،

6167 awlātar = (اولا-تر)، نگاه کنید به معنی واژه‌های بیت‌های 5-6.

6168 šīr = (شیر).

6169 panīr = (پنیر).

6170 afrōšag = (افروشک)، به معنی آغوز است. امروزه در زبان گردی چون "فرشک/ فرو" ¹⁸⁷ تلفظ میشود

6171 māst = (ماست).

واژه‌های بیت‌های 99-107:

6172 dō-um = (دووم)، به معنی دوغم، در زبان گردی (دوهم= کوردی)

6173 kašk = (کشک).

6174 denē = (ده‌نی). در مورد این واژه قبلاً توضیح داده شد.

6175 xaštrāgānān = (خشترآگانان)، بارگاه شاهان.

6176 mazdysnān = (مزدیسنان)، به معنی مزدا پرستان است.

6177 pādyāw = (پادیاو)، به معنی وضو میباشد.

6178 pōst = (پوست)، د. نوایی در توضیح این واژه در صفحه ۱۲۸ چنین نوشته‌اند: در همه فرهنگها به کسر- "پ" ضبط کرده‌اند، در کارنامه اردشیر هم بی "او" نوشته شده است (کارنامه چاپ انتیا Antia (ص ۴۳ ص ۱۲). منظور د. نوایی این است که در تمام فرهنگهای زبان پهلوی اشکانی واژه "پوست" بدون "و" و با کسر "پ" یعنی به شکل

هه‌نبانه بۆرینه، هه‌ژار جلد دوم ص ۵۱۸، فرهه‌نگی وشه‌نامه، بیدار، هه‌ولیر ۲۰۱۰، ص ۶۷۹. ¹⁸⁷

"پست (پیست)" نوشته شده است، که دقیقاً منطبق با تلفظ گردی واژه پوست است. پس این واژه به احتمال زیاد در اصل چنین بوده است "پوست" (پیست).

چانگ = چانگ (چنگ)، یک آلت موسیقی باستانی.

وان/وین = وان/وین، یک نوع آلت موسیقی، عود هندی.

کاننار = کاننار، از آلات موسیقی ساسی است.

باربات = باربات (بربط)، عود یا بربط به آن رود هم میگویند.

تامبور = تامبور، ساز قدیمی ایرانی تنبور که در گردی "تمبور/تموره" گفته میشود.

هاماگ = هاماگ، به معنی "همه" است.

ژانند = ژانند، این واژه هزوارش است، معادل واژه "žanen" (ژن) در پهلوی اشکانی و در گردی، در فارسی "ژند" میباشد. (ن.ک. به توضیحات بیت ۱۰۲).

سرایند = سرایند، سرایند/ میسرایند.

ایانه-وم = ایانه-وم، اینهایم، (ئیهانه/ ئهمانه = کوردی).

اولاتار = اولاتار، نگاه کنید به معانی واژه‌های بیت‌های ۵-۶.

واژار = واژار، به معنی بازار است. در زبان گردی امروز هم به شهر که دارای بازار خرید و فروش است "واژیر/ باژیر" گفته میشود.

هه‌یاند = "hayand" (هه‌یاند)، این واژه هزوارش است معادل واژه فارسی "دارند".

بارند = بارند، به معنی "میرند".

واهاگ = واهاگ، به معنی بها، ارزش.

علامتی است برای نشان دادن عدد "۱۰".

۱۶۶ = drham (درهم)، این واژه هزوارش است به معنی درهم.

ه = این واژه هزوارش است به معنی "nē" (نه).

۱۶۷ = hayat (هه‌یت)، این واژه هزوارش است به شکل "YHHSNNēt" که معادل آن در فارسی دارد و در گردی "هه‌یه / هه‌یه‌تی" میباشد. قبل از این واژه نشانه "نه" بشکل هزوارش آمده است، در نتیجه معنی واژه "نه‌هه‌یت" (ندارد) میباشد.

۱۶۸ = panaž (پنه‌ژ/پنه‌ی)، بیشتر در بخش مقدمه توضیح داده شد.

۱۶۹ = āsēnēt (اسینت)، به معنی "میخرد/خرد"، در نوشتن این واژه حرف "ن" افتاده است.

۱۷۰ = هزوارش است به معنی خرما.

۱۷۱ = dū (دو)، علامتی است برای نشان دادن عدد "۲".

۱۷۲ = pešīž (پشیز)، یکی از سکه‌های باستانی از جنس مس که کم ارزش بود. گویا یک درهم تقریباً برابر ۶۰ پشیز بوده است.

۱۷۳ = kōdakān (کودکان).

۱۷۴ = ZBNN-end (اسیننت)، این واژه هزوارش است به معنی "میخرند/خرند".

۱۷۵ = dān (دان)، این یک واژه معمولی گردی است به معنی دانه و هسته میباشد.

۱۷۶ = astag (آستگ)، به معنی هسته است. این واژه برای توضیح واژه "دان" آمده است.

۱۷۷ = šwi (شوی)، معادل کلمه گردی čwi به معنی "رفت".

۱۷۸ = kand (کند)، یک واژه گردی است به معنی گودال.

۱۷۹ = murtān (مرتان)، به معنی مردگان است.

واژه‌های بیت‌های ۱۰۸-۱۱۳:

𐭪𐭫𐭮 = این واژه هزوارش است به معنی "اینم". معادل واژه‌های "اوهم/ امهم" (ئه‌وه‌م/ ئه‌مه‌م = کوردی). در زبان گُردی.

𐭪𐭫𐭮𐭥 = dāwet (داوت)، به معنی دادمت/ دادم به تو.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥 = nēwagī (نیوگی)، نیکی/ نیکوهی/ نکوهی. (ن.ک به توضیحات بیت ۱۱۱).

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥 = dahēšn (دهشن)، به معنی بخشندگی.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 = drūt (دروت)، به معنی درود است.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 = bēne (بینه)، در زبان گُردی "بینه". فعل کمیکی است از "ay" (ای) ماده مضارع فعل آمدن. در زبان فارسی هم این فعل وجود دارد، برای مثال "فراهم بیاید/ فراهم بشود، گرفتار بیاید/ گرفتار بشود". در اینجا هم با فعل ستاندن آمده که منظور ستانده بشود/ گرفته بشود.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 = stannet (ستننت)، ستاندن / گرفتن، با فعل پیشین "بینه ستننت" به معنی ستانده بشوند/ گرفته بشوند.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 = این واژه هزوارش و به معنی سراسر است، قبلا توضیح داده شد.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 = این واژه گویا هزوارش است و د. نوایی نوشته اند به معنی "این" میباشد، اما بنظر نمی آید که درست باشد، معنی آن را در جای دیگری نیافتم، بنابراین معنی آن همچنان جای سؤال است. اما من حدس میزنم که باتوجه به معنی جمله بایستی به معنی "اینجا" باشد.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 = čē (چ)، حرف اضافه: چه / چ.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 = pahn (پهن). پهن

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 = būm (بوم)، به معنی سرزمین است.

𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 = zarrin (زرین)، به معنی زرین است.

۱۶۱۱ = saxwan (سخون)، سخن، به احتمال زیاد این واژه جایگزین شده است، زیرا در فارسی سخن با فعل کردن نمیآید بلکه با فعل گفتن میآید، با احتمال زیاد این واژه "قسه" بوده که یک واژه گردی است معاد سخن که با فعل کردن میآید (قسه کردن).

۴۳۱ = wāxt (واخت)، به معنی گفت، امروز در گردی چون "وات / وت" تلفظ میشود.

۱۶۱۲ = čēiōn (چئوین / چیگون)، چگون، همانند (چوین = کوردی).

۴۳۲ = pēš (پیش)، پیش، (پیش = کوردی).

۳۵۱۱ = HZWRY (خوک)، این واژه هزوارش و به معنی خوک است. بنا به گفته بنونیست این واژه برای تفسیر و معنی "وراز" به متن افزوده شده است.¹⁸⁸

۴۳۳ = murwārit (مرواریت)، به معنی مروارید است.

۴۱۱۱ = pežēnit (پژینیت)، یک واژه معمولی گردی است به معنی افشانید.

۴۶۳ = ayāniž (ایانیژ)، به معنی "یا نیز" میباشد. در گردی بصورت "یا نیژ / یا نیش" تلفظ میشود.

۴۱۴ = čang (چنگ)، چنگ یکی از آلات موسیقی.

۴۱۵ = žanit (ژنیت)، زنید، از مصدر زدن. اکثر واژه‌هایی که در پهلوی اشکانی و گردی با "ژ" شروع میشوند در فارسی تبدیل به "ز" میگردند.

۴۳۴ = این واژه هزوارش است به معنی شتر.

۴۱۶ = mast (مست).

۳۵۱۲ = lāwār (لاوار / لاخوار)، در مورد این واژه قبلا توضیح داده شد. یک واژه گردی است که امروزه چون "لار" تلفظ میشود به معنی کج، خمیده میآید.

د. ماهیار نوایی، منظومه پهلوی درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶، حاشیه بیت ۱۱۱، ص ۷۹. ¹⁸⁸

سک = kū (کو)، این واژه هزوارش است چون "کو" تلفظ میشود. یک واژه گردی است. در فرهنگ گردی- فارسی هه‌نبانه بۆرینه هه‌ژار، ۱۹۸۹ جلد دوم صفحه ۶۲۳ چندین معنی برای آن نوشته شده از جمله: ۱- که ۲- کجا ۳- چطور ... همچنین به معنی "شبیهِ/ مانند" نیز می‌آید.

س-س-س = dāšnyā (داش‌نیا)، این واژه امروز در گردی چون "dāčnyā (داچنیا)" تلفظ میشود به معنی "ریخته شده/ پایه‌گذاری شده" است.

واژه‌های بیت‌های ۱۱۴-۱۱۸:

س-س-س = Kōfān (کوفان)، به معنی کوهها، در گردی چندین واژه برای کوه وجود دارد از جمله کیو، کیف، کو، چیا، شاخ.

س-س = čarāg (چراگ)، چرا (علف چرا).

س-س = šwēm (شیم)، در زبان گردی "شیم"¹⁸⁹ و همچنین "چم/ ده‌چم" به معنی میروم است.

س-س = hubōy (هو بوی)، به معنی خوشبو است.

س-س = giyāh (گیاه)، به معنی گیاه است،

س-س = tarūg (ترگ)، تر و تازه، در گردی عموماً "تر" تلفظ میشود، ولی در مناطق جنوبی کردستان "ترگ" نیز گفته میشود.

عه‌باسی جه‌لپلیان، فرهنگ باشوور، اربیل ۲۰۰۵، ص ۴۵۳، همچنین هه‌نبانه بۆرینه هه‌ژار ص ۵۰۰¹⁸⁹

axwarem/xwarem = 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 (خورم/ اخورم)، هزوارش است به معنی خورم.

𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 = xānig (خانی)، به معنی چشمه است. در گُردی به چشمه "خانی/ کانی/ هانی/ هانه" گفته میشود. (ن. ک به فرهنگ فارسی- گُردی دانشگاه گُردستان، جلد اول، ص ۸۴۶. همچنین هه‌نبا‌نه بۆرینه، فرهنگ گُردی- فارسی، هه‌زار، ۱۹۸۹ جلد اول ص ۲۳۹).

𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 = sart (سارت)، به معنی سرد است. گُردی: سارد/ سارت.

𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 = MY³ (مای/ ماء)، هزوارش است به معنی آب. در فرهنگ اوستای کانگا واژه آب بصورت "aiwyô"¹⁹⁰ آمده است. در گُردی همچون "آو/ آوی" تلفظ میشود. (ئاو/ ئاوی= کوردی).

𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 = kōst (کوست)، یک واژه گُردی است به معنی مصیبت ، بدبختی.

𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 = ayi / a'i (ای)، این واژه هزوارش است که چون "ای (ئی/ ئه‌ی= کوردی) خوانده میشود به معنی هستی.

𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 = aēdar (ایدرا/ ایدره)، این واژه هزوارش است به معنی اینجا. لازم به توضیح است که این واژه با تغییرات کمی همچنان در زبان گُردی باقی است. واژه "در" در گُردی به معنی "جا" میباشد. برای مثال واژه "دریدر شدن" یعنی جابه جا شدن یعنی از جایی به ناچار به جایی دیگر رفتن. واژه "در" دقیقاً مثل واژه جا با ضمائر اشاره‌ای ترکیب شده و معانی اینجا و آنجا را می‌رساند.

اینجا= ای- دهره : ئیره (کلهوری)، وی- دهره (کرمانجی)، ئی- دهره/ ئیره (سورانی).

آنجا= او- دهره: ئه‌وره (کلهوری)، ئه‌ف- دهره (کرمانجی)، ئه‌وی- دهره/ ئه‌وی (سورانی).

س = این یک واژه هزوارش است، قبلاً در مورد آن توضیح داده شد.

𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 = jūlahkān (جولاکان)، بافندگان گلیم و جاجیم.

¹⁹⁰ aiwyô [ap]= 27 (pID) water,

<http://www.avesta.org/avdict/avdict.htm#dcta>

۶۶ = mēx (میخ).

۶۷ = pērōži (پیروژی). پیروزی

۶۸ = šwit (شویت)، این واژه هزوارش است معادل واژه گردی "چیت/چو" به معنی رفت.

۶۹ = xurmāg (خورماگ)، خرما.

۷۰ = andar (اندر)، به معنی "در".

۷۱ = stōw bū (ستو-بو)، این واژه دو بخش میباشد، بخش یکم ستو که به معنی ستوه میباشد و بخش دوم "بو" که واژه ایست اوستایی و پهلوی و گردی معادل واژه "بود" در فارسی. معنی آن بطور کلی "در ستوه بود/درمانده بود" است.

واژه‌های بیت‌های ۱۱۸-۱۲۱:

۷۲ = srūtum (سروتوم)، سرودم

۷۳ = wasrēt (وهسريت)، واژه‌های "سترین / چرین"¹⁹¹ در گردی به معنی ترانه خواندن است، و ستریت/وسریت به معنی "باز بخواند" میباشد.

۷۴ = nepišēt (نپشیت)، نویسد/ بنویسد. (نوویسیت = کوردی).

۷۵ = pās-m (پاش + م) میباشد، پاش یک واژه پهلوی اشکانی است، به معنی "پس" (نگاه کنید به دستور زبان پهلوی اشکانی حسن رضائی باغ بیدی، تهران ۱۳۸۱، صفحات ۹۷ و ۱۱۸)، که در اینجا دقیقا مناسب جمله هم میباشد. راوی / خواننده در اینجا میگوید هر کسی سرودم را بخواند پس از من (اژ پاشم). د. نوایی و سایر محققین این واژه را هزوارش دانسته و آنرا چون x^wē (خوی)، خود/خودش معنی کرده‌اند. بنظر من این واژه هزوارش نیست، بلکه حرف اول این واژه زائد است.

جگهرسوز، فهرهنگا کانی، همولنیر ۲۰۰۹، ل.پ ۲۸۱¹⁹¹

drag = 𐭅𐭆𐭇 (درگ)، این واژه بدون شک "drang" (درنگ) میباشد و "ن" آن افتاده است.

zēwet = 𐭅𐭆𐭇 (زویت)، زود. (زویت / زوت / زوو = کوردی).

har = 𐭅𐭆𐭇 (هر)، به معنی هر میباشد. (هر = کوردی).

srūt = 𐭅𐭆𐭇 (سروت)، سرود.

dušman = 𐭅𐭆𐭇 (دوشمن)، به معنی دشمن است. (دوژمن / دوشمن = کوردی).

murt = 𐭅𐭆𐭇 (مورت / مورته)، مرده. (مردوو / مرتوو / مرته = کوردی).

wīnēt = 𐭅𐭆𐭇 (وینیت)، به معنی بیند. (وینیت / بینیت = کوردی).

auxtnnēt = 𐭅𐭆𐭇 (ئوختنیت)، از مصدر آخوتن (ئاخهوتن = کوردی) گوید / بگوید. (ئاخهوتنیت = کوردی).

hawiz = 𐭅𐭆𐭇 (ههویژ / اویچ)، به معنی او هم. (ئهویژ / ههویژ / ئهویچ = کوردی).

ham-avin = 𐭅𐭆𐭇 (هم اوین)، واژه "اوین" قبلا در بیت ۷۵ توضیح داده شده بود. چند معنای مختلف دارد از آن جمله عشق، مرام و مصیبت. در اینجا به معنی مرام و عشق میآید، سراینده میگوید هرکسی این سرودها را بخواند و یا بنویسد او هم همین سودا را در سر دارد. او هم همین مرام و عشق را در سر دارد.

gītiy = 𐭅𐭆𐭇 (گیتی)، به معنی گیتی و جهان است.

tan = 𐭅𐭆𐭇 (تن).

husraw = 𐭅𐭆𐭇 (هوسرو)، خسرو.

bn = 𐭅𐭆𐭇 (بن)، به معنی باشند. این واژه را د. نوایی و محققین دیگر اساسا نادیده گرفته و معنی نکرده‌اند. بن یک واژه گردی است (ن.ک به توضیحات در مورد بیت ۱۲۱).

minūg = 𐭅𐭆𐭇 (مینوگ)، مینوی. از نظر لغوی به معنی معنوی است، اما چون یک اصطلاح دینی به معنی جهان معنوی یا بهشت بکار میرود.

بختگ = 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 (buxtag) (بوختگ). پاک شده از گناه، آمرزیده.

روان = 𐭠𐭣𐭥𐭥 (ruwān) (روان)، روح / روان.

سوتون = 𐭠𐭣𐭥𐭥 (aētūn) (ایتون)، چنین / اینچنین. (در زیان گردی در مناطق ارومیه، این واژه چون "اوتو / وتو" تلفظ میشود).

بویت = 𐭠𐭣𐭥𐭥 (bwēt) (بویت)، این واژه هزوارش است به معنی باشد.

ترجمه فارسی درخت آسوریک از د. نوایی. چاپ سوم ۱۳۸۶:

بنام یزدان

- | | |
|-----------------------------|----------------------------|
| سراسر [تر] کشور سورستان | (۱) درختی رسته است |
| سرش، است تر | (۲) بنش، خشک است |
| برش ماند (به) انگور | (۳) برگش (به) نی ماند |
| برای مردمان [مردمان و سناد] | (۴) شیرین بار آورد |
| با بُز نبرد کرد [هم نبردید] | (۵) آن درخت بلند |
| به بس (یار) گونه چیز | (۶) که: من از تو برترم |
| درختی، همتن نیست | (۷) و مرا، به خونیرس زمین |
| چون نوبار آورم | (۸) چه، شاه از من خورد |
| فرسپ بادبانانم | (۹) تخته کشتیانم |
| که روبند میهن و مان | (۱۰) جاروب از من کنند |
| که کوبند جو و برنج | (۱۱) جواز از من کنند |
| برای آذران [آذران و سناد] | (۱۲) دم [دمینه] از من کنند |
| کفشم، برهنه پایان (را) | (۱۳) موزهام، برزیگران (را) |
| که پای تو را بندند | (۱۴) رسن از من کنند |
| که گردن تو را مالند | (۱۵) چوب از من کنند |

- (۱۶) میخ از من کنند که سر تو را آویزند
- (۱۷) هیمه‌ام آذران (را) که تو... را بریزند
- (۱۸) تابستان سایه‌ام به سر شهریاران
- (۱۹) شیرم (برای) برزگران انگبینم برای آزاد مردان
- (۲۰) تبنگو از من کنند دارودان را (دارودان و سناد)
- (۲۱) شهر به شهر برند پزشک به پزشک
- (۲۲) آشیانم، مرغکان (را) سایه‌ام، رهگذران (را)
- (۲۳) هسته بیفکنم به نو بوم روید
- (۲۴) اگر مردم بهلند (و) کم بنیازارند
- (۲۵) بشنم زرگون است تا به روز جاوید
- (۲۶) آن مردم نیز کش(ان) نیست می و نان
- (۲۷) از بار من خورند تا سیر [انباشته] شوند
- (۲۸) چون آن گفته شد (بوسیله) درخت آسوریک
- (۲۹) بُز پاسخ کرد سر فراز جنبانید
- (۳۰) که: تو با من، پیکار میکنی [رانی] تو با من، نبرد میکنی
- (۳۱) چون این، از کرده‌های من، شنیده شود
- (۳۲) بود ننگ اوی (که با) سخن هرزه‌ات پیکار کند

- (۳۳) درازی، دیو بلند بشتت (کاگلت) ماند به گیس دیو
- (۳۴) که به سر [آغاز دوران] جمشید در آن فرخ هنگام
- (۳۵) دروغ دیوان [دیوان دروغ] بنده بودند، مردمان (را)
- (۳۶) و هم درخت خشک دار بن [تنه] سرش زرگون [سبز] شد
- (۳۷) تو از این کرده‌ها سرت هست زرگون
- (۳۸) به بار بردن [بردباری] سزد دانا از دژآگاه
- (۳۹) تا به کی برم بار [بردباری کنم] از تو، بلند بی سود
- (۴۰) اگرت پاسخی کنم (دهم) ننگی گرانم بود
- (۴۱) گویندم به افسان مردمان پارسی
- (۴۲) که گاه هستی و بد خردی [بی خردی] (وا از) درختان بی سودی
- (۴۳) تا تو بار آوری برای مردمان [مردمان وسناد]
- (۴۴) گشتت بر هلند به آئین گاوان
- (۴۵) خود، گمانم اینست که روسپی زاده‌ای
- (۴۶) بشنو ای دیو بلند تا من پیکارم [پیکار کنم]
- (۴۷) دادار، بغ ورجاوند (را) هزمزدبامی [روشن] مهربان (را)
- (۴۸) دین ویژه مزدیسنان (را) که هرمزد مهربان آموخت
- (۴۹) جز از من [جز بوسیله من] که بزم کسی نتواند ستود
- (۵۰) چه، شیر، از من کنند اندر پرستش یزدان

- (۵۱) گوشورون، ایزد همه چهارپایان
- (۵۲) و هم، هوم (ایزد) نیرومند (را) نیرو، از من است
- (۵۳) و هم، بار جامه‌ای که، به پشت دارند
- (۵۴) جز از من که بُزم کردن [ساختن] نتوان
- (۵۵) کمر، از من کنند که مروارید در آن نشانند
- (۵۶) موزه سختگم برای آزادان [آزادان و سناد]
- (۵۷) انگشتبانم، خسروان (و) همالان شاه (را)
- (۵۸) مشکم [پوستم] را کنند، آبدان به دشت و بیابان
- (۵۹) به روز گرم و نیمروز سرد آب [آب سرد] از من است
- (۶۰) دستار خوان [مشکیژه] از من کنند که سور بر آن آریند
- (۶۱) سفره سور بُزرگ از ... من آریند
- (۶۲) پیش بند [مشکیژه] از من کنند برای شهریاران
- (۶۳) چون. خدایان و دهیوبدان سر وریش پیریند
- (۶۴) به شکوه و آزرم اندر کنار دارند
- (۶۵) نامه از من کنند (و) طومار دیوان
- (۶۶) دفتر و پادشیر [پیمان نامه] بر من، نویسنده
- (۶۷) زه از من کنند که بندنند، بر کمان
- (۶۸) بزک (?) از من کنند (و) بزشم و خشی

- (۶۹) که آزادان و بُزرگان بر دوش دارند
- (۷۰) دوال (؟) از من کنند که بندگان زین بان
- (۷۱) چون رستم و اسفندیار بر بنشینند
- (۷۲) که به پیل بُزرگ، زنده پیل دارند، زین افزار
- (۷۳) که، به بسیار کارزار اندر کار دارند
- (۷۴) از بن، نگشاید از بند زینان
- (۷۵) بلکن و کشکنجیر چیزهای دیگر، این چنین،
- (۷۶) جز از من. که بُزم کردن نشاید
- (۷۷) انبان از من کنند بازارگانان و سناد [برای بازرگانان]
- (۷۸) که نان و پست و پنیر (و) هر گونه روغن خوردی
- (۷۹) کافور و مشک سیاه و خز تخاری
- (۸۰) بس جامه شاهوار پوشاک کنیزان
- (۸۱) به انبان، آورند فراز به شهر ایران [کشور ایران]
- (۸۲) گُستی، از من کنند از پشم سفیدم
- (۸۳) و تشکوک شاهوار پوشاک بُزرگان
- (۸۴) آن...م را کنیزان به بروگریو ستامند
- (۸۵) یکی از هم نوعانم را -- از پیوند ما --
- (۸۶) تن خوشبوی بویداد چون گلدسته ای

- (۸۷) سروئی ده بدستی باز [پس] به پشت دارم
- (۸۸) کوه به کوه شوم (در) کشور(های) بُزرک بوم [زمین]
- (۸۹) از مرز هندوان تا ورکش زره [دریا]
- (۹۰) مردمی نه از یک نژاد که می مانند در سراسر بوم
- (۹۱) یک وجبی و برجشم یک چشم(شان) بر آمده است
- (۹۲) سر(شان) به سگ ماند بروگ(شان) ماند به مردمان
- (۹۳) که، برگ درخت خورند از بُز، شیر دوشند
- (۹۴) هم. این مردم را زندگی، از من است
- (۹۵) پیشپاره از من کنند به (خوردن با) آبجو و هور و مانند آن
- (۹۶) که خورد شهریار کوهیار و آزاد
- (۹۷) پس من، دیگر بار، برترم از تو، درخت آسوریگ
- (۹۸) و از شیر من، پنیر دیگر، افروشه و ماست (می سازند)
- (۹۹) دوغم را کشک کنند برای [وسناد] کاخهای شاهی
- (۱۰۰) مزدا پرستان پادیاب [وضو] بر پوست من دارند
- (۱۰۱) چنگ و وین و کنار و بریط و تمبور
- (۱۰۲) همه (که) زنند به (کمک) من سرایند
- (۱۰۳) یکبار دیگر (باز) برترم از تو، درخت آسوریگ
- (۱۰۴) چون بُز به بازار برند و به بها دارند
- (۱۰۵) هرکه ده درم ندارد فراز به بُز نیاید

- (۱۰۶) خرما به دو پیشیز
 کودکان خرنند
- (۱۰۷) دانه و هسته تو بشود [برود]
 فراز به گند مردان[؟]
- (۱۰۸) اینم، سود و نیکی
 اینم، دهش و درود
- (۱۰۹) که از من، بُز، برود
 در سراسر این پهن بوم
- (۱۱۰) این زرین سخنم
 که من به تو گفتم
- (۱۱۱) چنانست که پیش خوک و گراز
 مراورید افشانید
- (۱۱۲) یا چنگ بزیند
 پیش اشتر مست
- (۱۱۳) با از بن [سر] کنند
 آنچنانکه درآغاز [بن] داده (چنان بوده)
- (۱۱۴) (به) چرای کوهان شوم [روم]
 به خوشبوی کوهان
- (۱۱۵) گیاه تازه خورم
 از خانی (چشمه) آب سرد
- (۱۱۶) تو کوفته شده‌ای ایدر
 چون میخ جولاهکان
- (۱۱۷) بُز به پیروزی شد (رفت)
 خرما اندر ستوه (ماند)
- (۱۱۸) سرودم را هر که نگهداشت
 (و آن) که نوشت از خویش
- (۱۱۹) دیر زیاد به هر سرود
 سر دشمن مرده بیناد
- (۱۲۰) (آن) که نهاد و (آن) که نوشت
 او نیز به همین آئین
- (۱۲۱) به گیتی تن خسرو
 و به مینو بخته [آمرزیده] روان (باد)

ترجمه فارسی درخت آسوریگ از ملک الشعراى بهار: 192

درختی رسته است و رای شهرستان آسوریک، بنش خشک است و سر او تر است، برگش به نی ماند، و برش بانگور، شیرین بار آورد. مردمان بیبی من آن درخت بلندم، بُز بر من بیرون میآید و رقابت میکند که من از تو برترم به بس گونه چیز.

مرا به زمین خونیرث (اقلیم چهارم) درختی نیست همتم، چه شاه از من تناول کند چون نو آورم بار، تخته کشتی ها هستم و دکل بادبانها. جاروب از من کنند که ورازند مهن و مان (خانمان). گواز (برنج کوپ و دنگ) از من کنند که کوبند جو و برنج، دمینک (دم کوره) از من سازند آذران وزن (بادیزن) موزهام برزگران را و پای افزارم برهنه پایان را، ریسمان از من سازند که پای ترا بندند، چوپ از من کنند که پایهای ترا ماچند (؟)، میخ از من کنند که سرنگون آویزند، هیزم آتشیایی را که ترا مهیا و برشته سازند، تابستان سایه بانم بر سر شهریاران، شکرم برزگران را، دوشابم برای آزاد مردان.

تبنگوی از من سازند ... و دارودان بیبی شهر بشهر برند پزشک بر پزشک ... آشیان (قفس) مرغکانم و سایه کاروانها. هسته بر افکنم به نو بوم رست برای اینکه مردم فقیر بسبب من منتفع گردند. سر شاخهای من باشد زرین- علاوه بر این داند نیز آنمردی که شراب و نان ندارد که در آنهنگام از میوه من بخورند (یعنی وقتی که فصل پائیز رسد و سر شاخهای من طلائی شود علاوه بر همه منافی که شمردم فقیر نیز از میوه من خواهند خورد)،

دو رقیب و دو هم نبرد با یکدیگر در آویختند وقتی که درخت آسوریک این سخنان را گفته بود.

دکتر فرهاد آبادانی

درخت آسوریک

از کتب پهلوی دوره اشکانی تنها رساله کوچک و جالب و در عین حال مشکل در دست است که بنام درخت آسوریک مشهور میباشد. نام نویسنده این متن معلوم نیست ولی آنچه مسلم است این است که این جزوه کوچک در بعضی جهات از نظر دستور زبان با پهلوی دوره ساسانی تفاوتی دارد.

متنی که برای ترجمه فعلی انتخاب شده است از روی متون پهلوی چاپ جاماسپ جی مینوچهر جی جاماسپ آسانا بخش دوم از صفحه ۱۰۹ تا ۱۱۴ چاپ سال ۱۹۱۳ انتخاب شده است. (۱)

اولین ترجمه‌ای که از این متن منتشر شده است بوسیله M. E. Blochet

پلوشه و در Revue De L' Histoire Des Religions چاپ پاریس و بسال ۱۸۹۵ بوده است.

استاد روانشاد دکتر جمشید مانگ اونوالا ترجمه دیگری از آن با نگلیسی تهیه نموده که بسال ۱۹۲۳ و در مجله مدرسه السنه شرقیه لندن دوره دوم شماره چهارم از صفحه ۶۳۸ - ۶۷۸ منتشر شده است.

خلاصه از این متن بتوسط استاد پهلوی دان کم نظیر روانشاد بهرام گورانکساریا تهیه شده که در مقدمه متون پهلوی چاپ شده است.

مرحوم جیوانجی جمشید جی مدی نیز این متن را مورد مطالعه قرار داده و یادداشت‌هایی بسیار مفید از آن تهیه نموده که در همین چاپ بنظر خوانندگان محترم میرسد.

آخرین ترجمه‌ای که بنظر رسیده است ترجمه بیست‌بند اول آنست که بتوسط مرحوم ملک الشعراء بهار انجام شده و در کتاب سبک‌شناسی جلد اول از صفحه ۱۱۰ - ۱۱۱ آمده است که عین آن ترجمه در اینجا بشرح زیر نقل میشود:

و درختی رسته است و رای شهرستان آسوریک بنیش خشک است و سر او تراست
برگش به نی ماند. و برش بانگور، شیرین بار آورد. مردمان من آن درخت بلندم - بزبرمن
بیرون می‌آید و رقابت میکند که من از تو برترم به بس گونه چیز، مرا به زمین خونیرت
(اقلیم چهارم) درختی نیست هم تن - چه شاه از من تناول کند چون نو آورم بار. تخته
کشتی هاهستم و دکل بادبانها. جاروب از من کنند که و زازند مین و مان (= خانمان).
گواز (= برنج کوب و دنگ) از من کنند که کوبند جو و برنج. دمینک (= دم کوره) از من
سازند آذران وزن (۲) (= بادبزنی) موزهام برزگران را و پای افزارم برهنه پایان را -

1- Pahlavi Texts edited by: Dastoor Jamasp jee Minoo-
cher jee Jamasp Asana, Part II Bombay, 1913. pp. 638- 678

۲- بادبزنی مرکب است از (باد) و (بزنی) از ریشه (بز) و از فعل بزیدن و وزیدن، آتش‌وزن نیز همان فعل است که با آتش ترکیب شده است و اینجا آتش و زانی عطف بیان یا بدل دمینک است و اگر (وزنان) باشد فاعل جمله است.

رسمان ازمن سازند که پای ترا بندند - چوب ازمن کنند که پایهای ترا مانند (۹) میخ
ازمن کنند کت سرنگون آویزند . هیزم آتش هائی را که ترا مهیاو برشته سازند -
تابستان سایه بانم بر سر شهرباران - شکرم برزگران را - دوشایم آزاد مردان را .
تینگوی (۱) ازمن سازند ... و دارودان بینی شهر بشهر برند پز شک بر پز شک
آشیان (قفس) مرغکام و سایه کاروانها . هسته براقکم به نو بوم رست برای اینکه مردم
فقیر بسبب من متنع گردند . سرشاخهای من باشد ز رین علاوه بر این داند نیز آن مردی
که شراب و نان ندارد که در آن هنگام از میوه من بخورند (یعنی وقتی که فصل پائیز رسد
و سرشاخهای من طلانی شود علاوه بر همه منافعی که ش مردم فقیر نیز از میوه من خواهند
خورد) .

دو رقیب و دو هم نبرد بایکدیگر در آویختند وقتی که درخت آسوریک این سخنان
را گفته بود .

جناب آقای حکمت نیز در طی سلسله سخنرانی های خود در دانشگاه
کلکته تحت عنوان ادبیات فارسی که در سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ - ایراد نمودند از قول
پرفسور بنویست از درخت آسوریک ذکری بمیان آورده که بطور تفصیل در مقدمه
انگلیسی از آن یاد شده است .

در ترجمه فارسی فعلی که با ترجمه های دیگر اختلاف دارد بعضی کلمات از
نسخ مختلفی انتخاب شده که در باورقی بدانها اشاره گردیده است و در مواردی که
متن ناقص بنظر رسیده کمال کوشش بعمل آمده است تا با مقایسه نسخ مختلف متن
صحیحی داده شود .

از طرف دیگر سعی شده است تا نزدیکترین واژه فارسی ای که با واژه پهلوی
در متن خویشی دارد بکار برده شود و عبارات ترجمه فارسی بهمان شیوه جمله بندی در
زبان پهلوی متن اصلی درآید . ضمناً نسخه بدل هائی که در زیر نویس بعلاوه
و غیره مشخص گردیده است نسخی است که مورد استفاده دستور جاماسب منوچهر
جاماسب در چاپ کتاب «متون پهلوی قسمت دوم» قرار گرفته است .
ترجمه فارسی

«تمام یزدان»

- ۱- درختی رسته است آن طرف شهرستان آسور ، بنش خشک است - سرش تر
و برگش به نی ماند - برش بانگور [اما] بر شیرین دهد .
- ۲- ای مردمان - من آن بلند درختم - بزبان رقابت میکند که : « من از تو به
بس گونه چیز برترم .
- ۳- « و به خوینرت (= اقلیم چهارم) زمین درختی نیست که مرا برابر باشد .
چه شاه ازمن تناول کند چون میوه نو بار آورم . »

۱- تینک و تینگوی . همان است که در عربی طیبی شده است و در خراسان هم اکنون تینک
به جبهه های سرگشته و به باریک گویند که انگور بدان حمل میکنند - منوچهری گوید :
وانکه نه تینگوی اندر سیردشان و روانکه نگنجد بدو در فشردشان

- ۴۰۹ درخت آسوریک شماره ۳ و ۴ سال ۲۰۰۹
- ۴- « من میله گشتی ها هستم »
 ۵- « من دکل بادبانها هستم »
 ۶- « جاروب اژمن کنند که ورازند مکان ومان (= خانمان) »
 ۷- « گواز (= برنج کوب و دنک) اژمن کنند که کوبند جو و برنج »
 ۸- « دمینک (= دم کوره) اژمن کنند آذران وزن (= دم کوره که مشتعل کند آتش کوره را) »
 ۹- « موزهام برزیکران را »
 ۱۰- « پای افزادم برهنه پایان را »
 ۱۱- « رسن اژمن کنند که پای ترابندند »
 ۱۲- « چوب از من سازند که پایهای ترا ماچ کنند »
 ۱۳- « میخ اژمن کنند که تو؟ سرتگون آویزند »
 ۱۴- « هیزم آتش هستم که ترا درآن برشته و بریان کنند »
 ۱۵- « درتابستان سایه بانم برسر ششپاریان »
 ۱۶- « شکرم برزگران را - انگبینام آزادمردان را »
 ۱۷- « تبنگوی اژمن سازند دارودان که ازشهر بشهر برند [دارو] پزشکی بریزشک را »
 ۱۸- « آشیانه (= قفس) ام مرشگان را - سایه ام کاروان را »
 ۱۹- « هسته بیافکنم ((که)) به نو برم (= سرزمین) دست (= روئید) تا ارزانگان مردم (= مردمان فقیر) اژمن بهره برند »
 ۲۰- « من دانم از زادن تو . هنگامی اتفاق افتد که آنها رانان و شراب برای خوردن نیست . آنها از میوه من تناول کنند ، سپس سرشاخهای مرا بچینند »
 ۲۱- « هنگامی که درخت آسوریک این گفته ها را تمام کرد - بز نیز پاسخ گفت: « من از تو گفتار بمدت زیاد شنیدم تا با من بچنگ خواستی - وقتی اژمن پاسخ شنوی پشیمان خواهی شد و مردم تو از سخنان لاف و کزاف سرزنش کنند »
 ۲۲- « ای شاه بلند پایه - بدان که شاهنشاهی مانند جمشید که برای زمان درازی پادشاهی کامل بود و با خوشی زیست و رنج و دردی برای دیوان بود »
 ۲۳- « ای مردم اینجا درختی خشک که سرش زرین است »
 ۲۴- « سرتو بمانند سر کودکان زرین است »
 ۲۵- « بیار بردن سزد دانانه از یک دش آگاه (= نادان . بد آگاه) اگر که [مثل من] باربرد و بی سود است برای بلندقدی مانند تو که حمل بار کند »
 ۲۶- « اگر تو پاسخ گویم تنگی گران [برای من] بود »
 ۲۷- « گویم سخن همانطور که یک پارسی (= اهل پارس) سخن گوید . که تو میروئی و خشک میشوی چون درختان بی بر »

- ۲۸- «اگر تو بر آوری مردمان آنرا بر زمین هلند (= رهاکنند - گذارند) مانند پشگل گوسفندان .»
- ۲۹- «خودگمانی (= گمان میبری) که کسی هستم همانطور که يك روسپی زاده کسی است .»
- ۳۰- «می شنوی . ای دیوبلند - از توبه بیکارم [همچنانکه] مزداپرستان تا روزگار سپرام ورجاوند [بر علیه جددیان] به پیکارند .»
- ۳۱- «جدا از شیرمن که بزم یشت و یزشن اهورامزدا کردن نشاید .»
- ۳۲- «در انجام یزشن یزدان و گوشورون ایزد که برای چهار پایان انجام شود - نیرنگ (= Nirang) ازمن است .»
- ۳۳- «آنچه بارپشم که بر پشت دارم - جدا ازمن که بزم نشاید [بدست] کردن . (= بجز من که بزم از کسی دیگر چنین یشمی میسر نشود) .»
- ۳۴- «گمراز من کنند که بامروارید آریند .»
- ۳۵- «موزهام سزای آزادگان و ساز و بركام [سزای] نجباء و دستکشام بر دست شاهزادگان و پادشاهان هم مرز .»
- ۳۶- «مشک آبدان ازمن کنند بدشت و بیابان - در روزهای گرم - آب سرد و خنک ازمن است .»
- ۳۷- «مشک های کوچک ازمن کنند و مجلس سوز (= جشن و سرور) آریند [نیز] سوز (= جشن و سرور) بزرگ از [گوشت] من آریند .»
- ۳۸- «وشهریاران و کدخدایان و دهداران [که] سروریش پیریند - باشکوه [و] بزرگی مرا در کنار دارند .»
- ۳۹- «نامه از [پوست] پرورده من کنند [و] دبیران دفتر و پرداخت و مزد بر من نویسند .»
- ۴۰- «زه ازمن کنند که [با آن] گلو به بندند . برك (= نام پارچه خراسانی) ازپشم بز کنند که آزادان و بزرگان بردوش گیرند .»
- ۴۱- «تسمه ازمن کنند که با آن زین بندند که رستم و اسپندیار بر آن نشینند - که پیل مست بزنجیر دارند تا بکار زاراندز کاردارند . همانگونه هست که بندند زینها را برای شکار - ازمن کنند . جدا ازمن که بزم اینها را [ساختن] نشاید .»
- ۴۲- «نبان ازمن کنند و در آن گذارند نان و شربت و پنیر و روغن خوراکی [و] کافور و مشک سیاه و خز تخاری [و] بسیار جامه های شاهوار [و] جامه های شایسته کنیزکان بانبان دارم .»
- ۴۳- «اندر ایران شهر گشتی (= بندیکه زرتشتیان بر میان بندند) ازمن کنند . ازپشم سپید من تشک شاهوار برای بزرگان سازند . از من جامه برای سینه و گردن کنیزکان سازند . ازمن سازند بندی که گاو ان بر هم بندند . :»

- ۴۴- سروی [به بلندی] دهوی تست Vitest (= مقیاسی است) بر پشت دانه و کوه بکوه روم . کشور های زیاد از هندوستان تا دریای و روکیش مردمان مختلف زیوند . در انجام مردمانی اند به بلندی يك Vitest و در چشم خوانند (= که چشم ها برسینه دارند) با سرکه بسک مانند و گوش ها که بخرگوش مانند و مردمانی که برک درختان خوردند .
[همه] از من شیردوشند - زندگانی همه از [قبل] من است .
- ۴۵- و پیش بارک (= نوعی خوراک است و عبری شفارج میگویند) از من سازند - [و نیز] انوشه خور (= نوعی خوراک) که شهبازان و نجباء و بزرگان خوردند . بهمین سبب من بر تو ای درخت آسوزیک ، برترم .
- ۴۶- د و از من گیرند شیر و پنیر برای جوانان و ماست و کشک [از شیر من] سازند .
- ۴۷- د و مزداپرستان پادیاب از پشت من دارند .
- ۴۸- د چنگ ونی و خانوار (؟) و بریط و تیبور همه که زنده و سراپند ، از من سازند . بهمین سبب من بر تو ای درخت آسوزیک ، برترم .
- ۴۹- د چون بز بیازار برند و بفروش دارند هر که [را] ده جوزن (= واحد پول) نیاشد فراز بز نیاید . بدوشمیز کودکان جان خواستک (= نام میوه) خوردند ، ایشان فراز افکنند بدو آترا .
- ۵۰- د اینم سودونیکی (= اینهاست سودونیکی من) ، اینم دهش و درود (= اینهاست دهش و درود من) که از من که بزم بر همه زمین برفته است .
- ۵۱- اینهاست سخنان زرین من که به پیش تو آوردم - چون مروارید که به پیش خوک یا گراز برند و یا چون چنگ که به پیش شتر مست زنند .
- ۵۲- د از بن (= ابتدا) گویند : از بن دهش (= ابتدای آفرینش) که من ترا از بین میبرم ، و من چرم یا خوشبوی گیاه تازه از کوهها و آب سرد از چشمه ها نوشم .
- ۵۳- د توکی (= چه وقت) کسی را در اینجا گرسنه دیده ای ؟
- ۵۴- و بز به پیروزی شد . اندر خوشنامی در بهشت گروتمان بسر برد او که این را نوشت . او دیرزید و دشمنانش گریان باشند و سر دشمنانش مرگ بینند .
- کسی که دستور داد این را نویسد و کسی که این را نوشت هر دو دیرزیوند در این گیتی و خوشنام و در آن جهان روانشان بوختار (= آزاد و شاد) باد - ایدون باد (= این چنین باد) .

پایان

ترجمه منظومه‌ی درخت آسوریک به نظم فارسی از احسان طبری:

درختی رُسته اندر کشور آسور زشت آیین
 بُنش خشک و سرش تر، برگ آن مانده‌ی زوی
 بِر آن چون بَر انگور، در کام کسان شیرین.
 شنیدستم که شد با بُز، درخت اندر سخن بازی
 که: « از تو برتر و والاترم در چاره پردازی
 به خونیرس که مرز چارم گیتی ست، همسان نیست،
 درخت دیگری با من به زیبایی و طنازی.
 چو بار نو برآرم، شه خورد زان بار خوب من
 فَرَسب بادبان و تخته‌ی کشتی ست چوب من
 سرای مردمان را برگ و شاخم هست جارویی
 برنج و جو فرو کوبد، گواز غله کوب من
 همیدون موزه بهر پای برزیگر ز من سازند
 دم آهنگران، بر کوره‌ی آذر ز من سازند
 رَسَن بر گردن تو در بیابان در، ز من سازند
 مر آن چویی که کوبیدن شبان بر سر، ز من سازند
 تبنکو بهر داروی پزشکان زمین باشم
 به دهگان شیر و مر آزدگان را انگبین باشم
 به تابستان به فرق شهریاران جاگزین باشم
 چو آتش را برافروزم سراپا آتشین باشم
 به مرغان آشیانم، سایبانم بهر ره بویان
 ز تخم من به بوم تو درختی نو شود رویان
 اگر مردم، نیازاندم این گیسوی جادویم،
 به جاویدان درخشان است چون گیسوی مه رویان
 هر آن کس بی می و نان ماند و بی تدبیر می گردد
 ز بارم می خورد چندان، که تا خود سیر می گردد» .
 بجنبانبد سر آن بُز، که: « با این هرزه پردازی
 کجا هر ناکسی در رزم بر من چیره میگردد؟ » !
 پاسخ بُز به درخت نخل:

درازی همچو دیو و کاگلت ماند به یال او
 که در دوران جمشیدی و آن فر و جلال او

همه دیوان پر آزار در بند بشر بودند
 سرت شد زردگون، گویا به فرمان و مثال او
 اگر در نزد گفتارت بیرهیزم ز آشفتن
 (که دانا نزد نادان بردباری را نهد برتر)
 چه سان آخر توانم دعوی خام تو بشنفتن؛
 وگر پاسخ دهم، آن نیز کاری هست نا درخور
 مرا ننگی گران باشد به گفتت پاسخی گفتن.
 ز مرد پارسی بشنیده‌ام افسون کار تو
 که خود باشی گیاهی بی‌خرد، بی‌سود بار تو
 چو گاوآنت گشن باید نهادن، تا به بار آبی
 که تو خود روسپی زادی و با نر، در کنار آبی
 مرا، هرمزد ورجاوند و دادارست پشتیبان
 عبث با چون منی، ای دیو، سوی کارزار آبی
 ستایم کیش مزدا را که ایزد داد تعلیمش
 به "گوشورون" و گاه "هوم نوشیدن" منم نیرو
 که شیر از من بود، وقت نماز و گاه تکریمش
 ز من سازند بهر زاد و توشه: کیسه و خورجین
 ز چرم من کمر سازند زیبا و گهر آگین
 به پای مرد آزاده، منم آن موزه‌ی چرمین
 به دست خسروان انگشت‌بان، مشکم به دشت اندر
 که آب سرد از آن ریزند در هر جام و هر ساغر
 ز من دستار خوان سازند و بر آن سور آریند
 مر آن سور کلان و سفره‌ی پُر نور آریند
 به پیش شهریاران پیشبندم چون که دهیوید
 بیاراید سر و رورا، هماره در بَرش آید
 ز چرمم- نامه و طومار باشد- دفتر و پیمان
 بر آن گردد نبشته: مایه‌ی آرایش دیوان
 ز من زه بر کمان‌ست و کمان بر شانه‌ی مردان
 بَرک از من کنند و جامه‌های فاخر اعیان
 دوال از من کنند و بند و زین و زینت اسبان
 نشیمن گه به ژنده پیل بهر رستم دستان
 و یا اسفندیار گو چو گردد عازم میدان
 نبگشاید مر آن بندی که از چرمم شود محکم
 نه از « بلکن»، نه « کشکنجیر»، کان دژها زند بر هم

همان انبان بازرگان ز من سازند، کاندرا آن،
 به هر سو می کشد « پُست » و پنیر و روغن و مرهم
 در آن انبان به نزد شهریار آرند زی بستان
 ز کافور و ز مشک و خز که آید از تخارستان
 فراوان جامه‌ی شه‌وار، اندر بر نگارستان
 ز پشم من بود تشکوک و « گستی » در تن مؤبد
 کنیزان را به تن از من، بسی دیبای زنگاری
 ز موی من رسن بر گردن گاوان پرواری
 مرا شاخی گشن بر پشت همچون شاخ آهویان
 به سوی بحر ورکش می روم از مرز هندویان
 از این گه تا بدان گه، زین زمین تا آن زمین پویان
 به هر جا مردمی یابم، نژاد و چهره رنگارنگ
 گهی سگ سار، گه بر چشم، گه بر آب، گه بر سنگ
 مکان بگزیده هر یک در بسیط تیره خاک خود
 گهی از گوشت، گه از شیر من جسته خوراک خود
 ز من این قوم کار روزی خود، راست می سازند
 ز من افروشه و شیر و پنیر و ماست می سازند
 فراوان است و گوناگون همی محصول و بار از من
 ببین چون بهره یابد شهریار و کوهیار از من
 ز دوغم کشک می سازند بهر کاخ سلطانی
 چو هنگام پرستش گشت در درگاه یزدانی
 به روی پوستم مزدا پرستان پادیاپ آرند
 ز من، وز چرم من باشد چو گاه دست افشانی
 به شادی چنگ بنوازند و تنبور و ریاب آرند
 بهای من، بهای تو، نه یکسان است، خرما را
 پیشیزی نیز بس باشد ولی با ده درم نتوان،
 خریدن چون منی را از شبان، چون تو نیام ارزان
 مرا این سود و نیکی و دهش باشد به بوم اندر
 سخن زرینه راندم نردت ای خرما بُن بی بر
 چه سود از این سخن، گوی برافشاندم دُر و گوهر
 به نزدیک گرازی، یا نوازم چنگ جان پرور
 به پیش اشتر مستی، که جز شیون نکرد از بر
 که هر کس از نهاد خویش دارد طینتی دیگر
 چراگاهم همه خوش بو، به گهسار فلک فرسا

گیاه تازه آنجا می‌چرم، وارسته از غم‌ها
 ز آب سرد چشمه، تشنه کام من، بر آسوده
 تویی، چون میخ جولاهان، به خاکی گرم کوبیده

بدین گفتار خویش پیروز شد بُر بر حریف خود
 مر آن خُرما بن بیچاره خامُش شد به لیف خود
 خوشا آن کس که بر کرد این سرود من
 و یا بنوشت آن را، اوست در خورد درود من
 به گیتی دیر بادا زیستش، خصمش فنا بادا!
 تنش شاد و دلش شاد و روانش بی بلا بادا

شکلی از الفبای لاتینی که برای نوشتن متون پهلوی از آن استفاده میشود، در کتاب زبان شناسی و زبان فارسی دکتر خانلری صفحه ۲۵۴ آمده است. استاد فریدون جنتی این الفبا را در کتاب خود "نامه پهلوانی" صفحات ۱۷ و ۱۸ درج کرده‌اند، که عین آن را در زیر مشاهده می‌نمائید. متن پهلوی کتاب حاضر با استفاده از این الفبا آوانویسی شده است.

بنابراین برای نشان دادن حروف و حرکات لازم است که يك الفبای بین‌المللی را در خط لاتین بخاطر بسپاریم که با استفاده از آن حرکات واژه‌ها را (که در خط فارسی دری نمیتوان نشان داد) به‌همانگونه که هست، یا لاقلاً نزدیک به آن فراگیریم^۱ و اینست جدولی که تقریباً در همه جای جهان برای نشان دادن حرکات درسطحی که مورد نیاز ما است مورد قبول است.

ف = f	اَ = a
گ = g	آ = ā
ا = h	ب = b
د = d	ج = ç

۱- زبان شناسی و زبان فارسی دکتر خانلری صفحه ۲۵۴. مثالهای مختلفی که این تلفظها از آن برمی‌آید در صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ همان کتاب آمده.

۱- چنانکه گفته شد برای حرکت پیش ۴۵ حالت شناخته شده اما با وجود آن در آوانگاری بیش از ۴ گونه نداریم. و این چهارگونه اگرچه از تلفظ امروزی ما که ۲ گونه است بیشتر بنظر می‌رسد اما در مقایسه با ۴۵ حرکت بسیار ناچیز است.

نامه پهلوانی

۱۸

e	=	ا	کوتاه مثل تلفظ ا در واژه چشم
ē	=	ا	بلند مثل تلفظ ی در واژه پیدا
i	=	ای	کوتاه مانند تلفظ ای در واژه قیف
ī	=	ای	بلند مانند تلفظ ای در واژه کرمانی
j	=	چ	
k	=	ك	
l	=	ل	
m	=	م	
n	=	ن	
o	=	ا	کوتاه همچون تلفظ ا در واژه کجا
ō	=	ا	بلند همچون تلفظ ا در واژه اوژن، شیراوژن
p	=	پ	
r	=	ر	
s	=	س	
š	=	ش	
t	=	ت	بین زبان و دندانهای بالا
u	=	او	کوتاه، چونان تلفظ او در واژه ابرو
ū	=	او	بلند چونان تلفظ او در واژه کوی
v	=	و	(از بین دندانهای بالا و لب پائین)
w	=	و	(از بین دو لب)
x	=	خ	
y	=	ی	مثل تلفظ ی در واژه یزدان
z	=	ز	
ž	=	ژ	
š	=	ش	(از بین زبان و دندانهای بالا) ۱
č	=	چ	

منابع

Mann, Oskar. Kurdisch- Persisch Forschungen. Die Mundart der Mukri- Kurden, Berlin: G. Reimer, 1906- 1909.

Boyce, Mary(1957), The Parthian" Gosan" and Iranian Minstrel Tradition, JRES, No. 1/ 2, pp. 10- 45

Bruner, Christopher J.(1980), The fable of the Babylonian tree(Part I): introduction, Journal of the neareastern studies, University of Chicago, Vol. 39, No. 3, pp1 91- 202.

C. Bartholomae, Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten IV, Sb. der Heidel-berger Akademie der Wissenschaften, Phil.-hist. Kl., Abh. 6, Heidelberg, 1922.

Smith, Sidney (1926), Notes on the Assyrian tree, BSOAS, Vol. 4, No, pp 69- 76.

E. Benveniste, "Le texte du Draxt Asūrīk et la versification pehlevie," JA 218, 1930, pp. 193-225.

Henning, W. B. (1977). 'A Pahlavi Poem', Acta Iranica VI (selected papers), Leiden. pp. 349-357

D. N. MacKenzie, "Some Pahlavi Plums," Orientalia J. Duchesne-Guillemin Emerito Oblata, Acta Iranica23, Leiden, 1984, pp. 385-87.

D. N. MacKenzie, Pahlavi Dictionary, London, Oxford university press 1986

Dastoor Jamasp jee Minoocher jee Jamasp Asana.Pahlavi Text. Part II
Bombay. 1913.pp. 638- 678

Miho mueum: 300 Momodani; Tashiro Shigaraki Koka; Shiga
529-1814, Japan

Avesta Dictionary by K.E. Kanga

Avestan: Base Form Dictionary, Jonathan Slocum Scott L. Harvey

Online Sanskrit Dictionary, February 12, 2003

<http://sanskritdocuments.org/dict/dictallcheck.pdf>

The script used for Middle Persian is a variation of Aramaic script.
(1971, Oxford University Press.

Ferheng Kirmncki-Kurmanci, Çeko Kcadag, Berlin 2010

منابع فارسی:

د. علی اکبر کجباف، د. مرتضی دهقان نژاد، کورش هادیان". پژوهش های تاریخی دانشکده ادبیات
و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال سوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰

ا. م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵

ا. م. دیاکونوف، تاریخ اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۱

د. ماهیار نوایی، منظومه پهلوی درخت آسوریگ، چاپ سوم ۱۳۸۶

د. فرهاد آبادانی، درخت آسوریگ، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، شماره های ۲، ۳ سال ۱۳۴۴

علیرضا بلند اقبال، نشانه‌های نمایشی در منظومه درخت آسوریگ: نشریه هنرهای زیبا، شماره ۳۹
زمستان ۱۳۸۸.

د. حسین میکائیلی، بیت در ادب فولکلور گردی، پژوهشنامه ادبیات گردی، شماره ۱، پائیز ۱۳۹۴

اسماعیل شمس بیت گردی، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، ۱۳/۹/۱۳۹۵

- قاسم هاشمی نژاد، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، تهران ۱۳۶۹
- د. عباس آذرانداز، کهن‌نامه ادب پارسی، ۱۳۹۳ سال پنجم، شماره دوم
- حسن رضائی باغ‌بیدی، دستور زبان پارسی تهران ۱۳۸۱
- فریدون جنیدی، نامه پهلوانی، خود آموز خط و زبان پهلوی اشکانی، ساسانی، ۱۳۶۰
- کلیم الله توحیدی "کانیمال"، حرکت تاریخی گرد به خراسان، جلد اول، ۱۳۷۰
- محمد تقی بهار، کتاب سبک شناسی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، سال ۲۵۳۵
- فرهنگ فارسی-گردی دانشگاه کردستان، جلد اول، سال ۱۳۸۵
- فرهنگ فارسی-گردی دانشگاه کردستان، جلد دوم، سال ۱۳۸۶
- فرهنگ فارسی-گردی دانشگاه کردستان، جلد دوم، سال ۱۳۸۷

منابع گردی:

- ع‌باسی جه‌لیلیان، فرهنگ باشوور، هه‌ولپتر ۲۰۰۵
- هه‌ژار، هه‌ن‌بانه بورینه، فرهنگ گردی-فارسی، ۱۹۸۹
- بیدار، فره‌ه‌نگی وشه‌نامه، هه‌ولپتر ۲۰۱۰
- د. م. خزنده‌دار، میژووی ئه‌ده‌بی کوردی، هه‌ولپتر ۲۰۰۱
- گه‌وه‌ری گه‌رمه‌سیر، فره‌ه‌نگی کوردی-عه‌ره‌بی، (نعمت علی سایه)، به‌غدا ۱۹۸۸
- فازل ئوسوئیان، ناسنامه‌ی زمانی کوردی، سوید، ۲۰۱۵
- د. م. ئه‌مین هه‌ورامانی، میژووی هورامان
- فره‌ه‌نگا "کانی" کرمانجییا ژووری-کرمانجییا ژیری، جگه‌ر سۆز، هه‌ولپتر ۲۰۰۹

Draxtī āsūrīg

درخت آسوریگ

Fazel Usulian

2019 Swêd